

# الخصائص

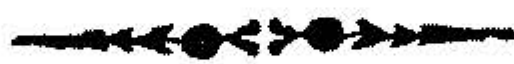
في مناقب علي بن ابي طالب رضي الله عنه

الإمام ابي عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي رحمه الله تعالى  
المتوفى سنة ٣٠٣

طبع

في كلكته باللات مطبع مظهرالعجايب المعروف باردو گائیڈ پریس  
في

سنة ١٣٠٣ هجرية = سنة ١٨٨٦ عيسوية



كتاب

خصائص در مناقب علي بن ابي طالب رضي منسوب بامام ابو

عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي رح المتوفى سنة ٣٠٣

در سنة ١٣٠٣ هجري مطابق سنة ١٨٨٦ ع

در شهر كلكته

بمطبع مظهرالعجايب معروف باردو گائیڈ پریس چاپ شد

جملة حقوق طبع این کتاب محفوظ است

## بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله على نعمایه العظیم و نصلي على رسوله الكريم - و على  
الذين معه اشداء على الكفار و رحماء بينهم احسن صلوة و اكمل تسليم\*  
و بعد

يقول احقر عبد الله الصمد - كبير الدين احمد - انه امر علي من  
له ربه في حب آل النبي الاكرم - صلى الله عليه و آله و سلم - و له  
صدارة و سيادة في احبائه الممجد - الرئيس البوهاري البردري  
السيد صدر الدين احمد - بان ابذل جهدي في طبع هذا الكتاب  
الجالب - الى حب علي بن ابي طالب - المسمى بالخصايص -  
مزبلا عنه النقايس - فسمعت في تصحيح متنه على قد الامكان -  
و تركت ترجمته كما كان - و ارجو (بي العفو و الغفران - بما  
وقع مني من الزلل و النسيان \*



بنام ابژد بخشده داور • فروز مابځ هو گونه گوهر .  
دروډ بي پاڼان - ار پاك يزدان - پر پيشرو و خشوران - جاويدان باد  
صد هزاران آفرين بر جانشان • بر روان پاك فرودان شان  
سپس ابن ناكس كه ترين - احمد كبير الدين - ميگويد - كه دوستم سيد  
والا نژاد - صدر الدين احمد فرخ بهاد - كه ههځ دياكاش در مرز يوم بوهار  
بردوان فرساد راه ويا داش و داد بودند - يمن پيدواي نابكار بهار فرمودد -  
كه خصايص نامه دساتي را كه در فروزش اسم الله الغالب - پوراني  
طالب - است - چاپ كدم - و در درستي راستي و راستي آن دست و پاڼي  
زدم • هرچند كه اين كار ارجمند از نيروي اين مستمند بس ناكشود بود -  
ناهم كام و ناكام كام درين چام چام نهادم - و در پارسي ورشيم آن و نژه ها را  
بدشيم نادرژه ها دشاندم - مگر پارسي همسپراز آن را بر همان پيشين  
اندار بگذاشتم • خدا را لغزشهاي مرا در گذار - و من اهرمن زده را  
بوز راه راستي و راستبازي نگهدار •

بسم الله الرحمن الرحيم

## احوال النسائي

عن تيسير الوصو

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن بحر ولد  
سنة خمس عشرة و مائتين و مائت بمكة سنة ثلاث و ثلثمائة و هو  
احد ائمة الحفاظ اخذ الحديث عن قتيبة بن سعيد و علي بن  
حشرم و اسحاق بن ابراهيم و محمد بن بشر و ابي داود السجستاني  
وعبرهم و اخذ عنه خاق كثير وله كتب كثيرة في الحديث و كان  
شافعي المذهب وله مداسك على مذهب الامام الشافعي و كان  
ورعا متحريرا \* قال علي بن عمر - الحفاظ ابو عبد الرحمن النسائي  
مقدم على كل من يذكر في زمانه في هذا العلم اجتمع به جماعة من

الحفاظ والشيوخ منهم عبد الله بن أحمد بن حنبل بطرسوس  
وتأيدوا دلهم بافتخانه \* وسأله بعض الأمرأة عن كذابه السفن ا كله  
صحيح فقال فيه الصحيح والعسن و يقارلها قال واكتب لها  
الصحيح منه مجردا فمذع المجتبي فهو المجتبي من السدن  
قرب كل حديث تكام في اسداده بالتعليل هذا قليل من كثير \*

## عن وفيات الاميان لابن خلكان

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان  
بن بحر النسائي الحافظ كان امام عصره في الحديث وله كتاب  
السفن وسكن مصر و انشرت بها تصانيفه واخذ عنه الناس قال  
محمد بن اسحق الاصبهاني سمعت مشايخنا بمصر يقولون ان ابا  
عبد الرحمن فارق مصر في آخر عمرة و خرج الى دمشق فسئل  
عن معوية و ما روى من فضائله فقال اما يرضي ان يخرج معوية  
راما براس حتى يفضل و في رواية اخرى ما اعرف له فضيلة الا  
لا اشبع الله بطاوك و كان يتشيع فما زالوا يدفعون في حضنه حتى  
اخرجوه من المسجد و في رواية اخرى يدفعون في خصبته و داسوه  
ثم حمل الى الرملة و مات بها \* و قال الحافظ ابو الحسن الدارقطني  
لما امنحن النسائي بدمشق قال احملوني الى مكة فحمل اليها  
فتوفى بها وهو مدفون بين الصفا و المردة و كانت وفاته في شعبان  
سنة ثلث و ثمانمائة \* و قال الحافظ ابو نعيم الاصبهاني لما داسوه

دمشق مات بسبب ذلك الدوس وهو مدقول .ال وكان قد صدف  
 كتاب الخصائص في فعل على بن ابي طالب عليه السلام واهل  
 البيت عليهم السلام و اكثر روايات فيه عن احمد بن حنبل ف قيل انه  
 الا تصنف كتابا من فضائل الصحابة رضي الله عنهم فقال دخلت  
 دمشق و المنكر عن علي عليه السلام كثير فارت ان يهدىهم  
 الله تعالى بهذا الكتاب \* و كان يصوم يوما و يفطر يوما  
 بكثرة اجماع قال الحافظ ابو القاسم المعروف بابن عساكر الدمشقي  
 كان له اربع زوجات يتقسم لهن و سراري \* و قال الدار فطحي رحمه الله  
 منحن بدمشق فتدرك الشهادة رج و توفي يوم الاثنين لثلاث عشرة  
 ليلة خلت من صفر سنة ثلث و ثمانمائة بمكة حوسها الله تعالى  
 و قيل بالرملة من ارض فلسطين و قال ابو سعيد عبد الرحمن بن  
 احمد بن يونس صاحب تاريخ مصر في تاريخه ان ابا عبد الرحمن  
 النسائي قدم مصر قديما و كان اماما في الحديث ثقة ثبتا  
 حافظا و كان خروجه من مصر في ذي القعدة سنة اثنى و ثمانمائة  
 و رايت بخطي في مسوداتي ان مواده بنسائي في سنة خمس  
 عشرة و قيل اربع عشرة و مائتين و الله اعلم \* و نسبته الى ابي بنام  
 الذنون و فتح السين المهمة و بعدها همزة و هي مدينة حراسان  
 خرج بها جماعة من الايمان .

## در اشعة اللمعات شرح مشکوٰۃ نوشته

ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعيب بن سنان النسائي یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و مدره بود بین اصحاب الحدیث - و جرح و تعدیل وی معتبر بین العلماء - در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جایل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مستخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا و مسمی - باخند بمجتبی بنون و سبب اختصار آن بود که یکی از امرای زمان ازو پرسید نه همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد او را بنویشتن صحیح مجدد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را نه در اسناد آن تکام کرده و معلل داشته اقد از آن کتاب اسقاط نمود چون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمس یا اصول خمس بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند - حاکم ابو عبد الله دیشاپوری گوید شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ نه چهار دفتر را از حفاظ حدیث بین اهل اسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم - مقولست که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی درش از یک دو بار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث ز بر جرح

و بعد از رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت درج نفعی  
بیفتی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق  
میکنند که فرقی علیه و ادا اسمع و در روایت از وی نمیگویند حدیثا  
و اخبارا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ خود میگوید و  
گفته اند که سبب این طریقه روایت کردن از آدمیت که میان  
حارث و نسائی خشونت واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث  
فتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان  
میشد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او او را می شنید و از وی  
استماع حدیث می نمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر  
بود و نسائی روایت حدیث دارد از دبار مشایخ مثل متیبه بن  
سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غیلان و  
ابو داؤد سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار  
مانند ابو جعفر طحاوی و ابوبکر بن السی و ابو القاسم طبرانی  
و صابر جمال الدین محدث می گویند از شیخ عبد الله یامعی موقوف  
است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن  
شعیب الدسانی صاحب منصفات و مقادای زمان خود در مصر  
مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار  
از او احذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و  
اول آن ناحیه بوبتی در مسجد بنا او گذاشت چه می گوئی در حق  
معاونه و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب مائل گفت  
اما پرضی معونه ان یخرج راس سراس حقیق بفضل و روایی آنکه

گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا اشیع الله بطنه پس مردم  
 برخاستند و در وی پیچیدند و بیحرمتیها کردند و چندان زدندش که  
 تا از مسجد بیرون آوردند و او را برمله بردند و ازان جهت بیمار  
 شد و دران بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندش  
 و آنرا جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و سرود  
 مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر  
 المومنین علی و اهل البیت علیهم التحیة و السلام تصنیف کرد تا  
 او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمیذوبی گفت باعث من  
 دران تصنیف آن بود که چون در دمشق در امدم مردم ان ناحیه  
 را منصرف یافتیم از امیر المومنین علی خواستم که خداوند تعالی  
 ایشان را براه راست آرد بهسبب آن کتاب مذکور را تالیف  
 کردم و او یک روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موصوف بود  
 بکسرت جماع و چهارزوجه داشت میان ایشان قسم میکرد و وزای  
 ان سرایی نیز میداشت \* ولادت نسائی در سال دویست و پانزده  
 از هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه \*

### عن خلاصة تذهیب تہذیب الکمال

احمد بن شعیب بن علی بن سنان بدوفین بن بحر بن دینار  
 النسائی ابو عبد الرحمن القاضی الحافظ صاحب السدن واحد  
 الایمة المبرزین و الحفظ الاعلام طوف و سمع بخراسان و العراق و



الجمال و الحجاز و مصر و الشام و الجزيرة من خالي مذكورين في  
تراجهم من هذا المختصر و غيره و عنه ابن حوضي الحافظ و  
الطحاوي و قال امام من ائمة المسلمين و العقيلي و ابن يونس و  
ابن عدي و ابن الهيثم و خلق و قال ابو علي النيسابوري حدثنا  
الاسائي الامام في الحديث بلا مدافعة نووي بفلسطين (٤) و قيل  
بالرملة (٥) و دفن ببیت المقدس و قيل بمكة سنة اربع و ثلاثمائة  
شهيدا رحمه الله تعالى و رضي عنه عن ثمان و ثمانين سنة \*



(٤) قال ابو سعيد بن يونس الا انه قال سنة ثلاث و ثلاثمائة •  
(٥) قال الحاكم ابو عبد الله حسده مشايخ مصر فخرج الى الرملة  
فسئل عن فضائل معاوية فامسك عنه فغضبوا فمضى الى الشام فقال اخبروني  
الى مكة فاخرجوه علينا فمات بها شهيدا و قال الحاكم عن مشايخ مصر انه  
خرج منها آخر عمرة الى دمشق فسئل بها عن معاوية و فضائله فقال الا  
يرضى راسا براس حتى يصل وما رالوا يدفعون في حضنيه حتى اخرج  
من المسجد ثم حمل الى مكة و دفن بها •



## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام على سيدنا محمد  
و آله اجمعين \* و بعد فهذه خصائص على بن ابيطالب رضه \*  
قال الشيخ الامام الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي \*

### ذكر صلوة امير المؤمنين على بن ابيطالب رضه

۱ - اخبرنا محمد بن المثنى قال انبانا عبد الرحمن اعني  
ابن المهدي قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت

شروع میکنم بنام خدا روزی دهسند مومنانرا و کافرانرا.

در دنیا و بخشند مومنان را نه کافران را در آخرت

جميع شکر ثابت است برای خدا پرورش کننده تمام عالم و درود و سلام  
بر سردار ما که نام پاک ایشان محمد است و بر آل محمد تمام \* و بعد حمد  
و صلوة پس ابن خاصه هاي علي پسر ابي طالب است خشود شود خدا  
برتر از او \* گفت شيخ امام حافظ ابو عبد الرحمن احمد پسر شعيب النسائي \*

این ذکر نماز علی . سر ابيطالب است خوشود شود خدا ازو

۱ - خبر داد مارا محمد پسر مثنی خبر داد مارا عبد الرحمن مراد

میدارم از عبد الرحمن پسر مهدي را گفت عبد الرحمن حديث كود مارا  
شعبة از سلمة پسر كهيل گفت سلمة شليدم حيد عوفي را - عون نام

حیة العربی قال سمعت علیا کرم الله وجهه یقول انا اول من  
صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم \*

۲ — انبأنا محمد بن المثنی قال انبأنا عبدالرحمن قال  
انبأنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن زید بن ارقم  
رضی الله عنه قال اول من صلی مع النبی صلعم علی رضه \*

### ذکر اختلاف الفاظ الناقلین

۳ — اخبرنا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد بن جعفر  
عن غندر قال حدثنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن  
زید بن ارقم رضه قال اول من اسلم مع رسول الله صلعم علی  
عن ابي طالب رضه \*

شهریست . گفت حیة عربی شنیدم علی را بزرگ کند خدا ذات او را میگفت  
من اول آن کس ام که نماز خواند همراه پیغمبر خدا درود فریست خدا  
بر او و بر آل او و سلام فریست \*

۴ — خبر داد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد خبر داد ما را عبدالرحمن  
گفت عبدالرحمن خبر داد ما را شعبه از عمرو پسر مرة از ابي حمزة از زید  
پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن کسی که نماز خواند همراه  
پیغمبر خدا درود فریست خدا بر او و سلام فریست علی است خشنود شود خدا از او \*

### این ذکر مختلف شدن لفظ می نقاب کنندگان است

۳ — خبر داد ما را محمد پسر مثنی گفت پسر مثنی حدیث کرد ما را  
محمد پسر جعفر از غندر گفت غندر حدیث کرد ما را شعبه از عمرو پسر  
مرة از ابي حمزة از زید پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن  
کسی که اسلام آورد همراه پیغمبر درود فریست خدا بر او و سلام فریست  
علی پسر ابي طالب است خشنود شود خدا از او \*

۴ — اخبرنا عبد الله بن سعيد قال حدثنا ابن ادریس قال سمعت ابا حمزة موالی الانصار قال سمعت زید بن ارقم يقول اول من صلی مع رسول الله صلعم علي رضه و قد قال في موضع آخر اسلم علي رضه \*

• — (خبرنا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا سعيد بن خثیم عن اسد بن عبيدة البجلي عن يحيى بن عفيف عن عفيف قال جئت في الجاهلية الى مكة فنزلت على العباس بن عبد المطلب رضه فلما ارتفعت الشمس و خلقت في السماء و انا انظر الى الكعبة اقبل شاب فرمى ببصرة الى السماء ثم استقبل الكعبة فقام مستقبلا فام بلبث حتى جاء غلام فقام عن

۴ — خبر داد مارا عبد الله پسر سعيد گفت عبد الله حديث کرد مارا پسر ادریس گفت پسر ادریس شنیدم ابا حمزة ازاد کرده شد که انصار را گفت ابا حمزة شنیدم زید پسر ارقم را می گفت اول آن کسی که نماز بخواند همراه پیغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و سالم فرستد علي است خشنود شود خدا از او و تحقیق گفت در جای دیگر اسلام آورد علی خشنود شود خدا از او •

• — خبر داد مارا محمد پسر عبيد پسر محمد گفت محمد پسر عبيد حديث کرد مارا سعيد پسر خثیم از اسد پسر عبيدة البجلي اریحی پسر عفيف از عفيف گفت عفيف آمدن در زمان جاهلیت طرف مکه پس فرود آمدن بر عباس پسر عبدالمطلب خشنود شود خدا از او پس هرگاه که بلند شد آفتاب و حلقه کرد در آسمان یعنی وقت نماز ظهر شد و من نظر می کردم طرف کعبه پیش آمد جوانی پس انداخت بیدائی خود را طرف آسمان پس پیش آمد کعبه را پس ایستاده شد پیش آن کعبه پس درنگ نکرد تا اینکه آمد طفلی پس ایستاده شد از طرف راست آن جوان پس درنگ

یمینه فلم یلبث حتی جاءت امرأة فقامت خلفهما فركع الشاب  
فركع الغلام و المرأة فرفع الشاب فرفع الغلام و المرأة فخر الشاب  
ساجدا فسجدا معه فقلت یا عباس امر عظیم فقال قدري من  
هذا الشاب فقلت لا فقال محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هذا  
ابن اخي هل تدري من هذا الغلام فقلت لا فقال هذا علي  
بن ابي طالب بن عبدالمطلب هذا ابن اخي هل تدري من  
هذه المرأة التي خلفهما فقلت لا قال هذه خديجة بنت خويلد  
زوجة ابن اخي هذا حدثني ان ربه رب السموات و الارض امره  
بهذا الدين الذي هو عليه والله ما على الارض ( ن - ) ولا والله على  
ظهر الارض ) كلها احد على هذا الدين غیر هؤلاء الثلاثة \*

نکرد تا اینکه آمد زنی پس ایستاده شد آن زن پس آن جوان و طفل پس  
رکوع کرد جوان پس رکوع کرد طفل و زن پس ایستاده شد جوان پس ایستاده  
شد طفل و زن پس افتاد آن جوان دران حاله که سجده کند بود پس  
سجده کرد آن طفل و آن زن همراه او پس گفتم ای عباس این کار  
کلان است پس گفت عباس میدانی کیست این جوان پس گفتم نمیدانم پس  
گفت عباس محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است این پسر برادر من  
است ایا میدانی کیست این طفل پس گفتم نمیدانم پس گفت ای علی  
پسر ابي طالب پسر برادر من است ایا میدانی کیست این زن چنین زن  
که پس آن هردو است پس گفتم نه گفت این خدیجه دختر خویلد زوجه  
پسر برادر من است این پسر برادر بعدی محمد علیه السلام حدیث کرد او  
مرا تحقیق پروردگار او پروردگار آسمانها و زمین است حکم کرد پروردگار  
او او را به این دین و این چنین دین که او بران دین است قسم خدا نیست  
بر زمین ( ن - ) و نیست قسم خدا بر پشت زمین ) همه زمین کسی براین دین  
سواء آن کسان هر سه \*

۶ — انبانا احمد بن سليمان الهاوي قال حدثنا عبدالله بن موسى قال حدثنا العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبدالله قال قال علي رضي انا عبدالله و اخو رسوله ( ن - رسول الله صلعم ) و انا الصديق الاكبر لا بقول ( ن - لا يقولها ) ذلك بعدي ( ن - غبري ) الا كاذب صليت قبل الناس سبع سنين \*

### ذكر عبادة امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي

۷ — انبانا علي بن المنذر الكوفي قال حدثنا ابو فضيل ( ن - ابن فضل ) قال حدثنا الاصلح عن عبدالله بن ابي الهذيل عن علي رضي قال ما اعرف احدا من هذه الامة عبد الله تعالى بعد نبي ( ن - نبيا )

۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث كرد مارا عبدالله پسر موسى گفت عبدالله حديث كرد مارا علاء پسر صالح از منهال پسر عمرو از عباد پسر عبدالله گفت عباد گفت علي خشنود شود خدا ازو من نهد خدا ام و برادر ( - پيغمبر خدا ام درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد ) پيغمبر او ام و من راست گو كالن ام نخواهد گفت اين سخن را ( ن - نخواهد گفت آنرا ) بعد من ( ن - سواي من ) مگر دروغ گو نماز خوانده ام پيش مردم هفت سال \*

### اين ذكر عبادت امير المؤمنين علي پسر ابي طالب

است خشنود شود خدا ازو

۷ — خبر داد مارا علي پسر منذر كوفي گفت علي حديث كرد مارا ابو فضيل ( ن - پسر فضل ) گفت پدر فضيل حديث كرد اصلح از عبدالله پسر ابي هذيل از علي خشنود شود خدا از او گفت علي نمي شناسم كسي را از اين امت عبادت كرد خدا تعالى را پس پيغمبر درود فرستد خدا

صلعم غازی عیدت الله قبل این، بعدد احد من هذه الامة تسمع سنين \*

### ذکر منزلة علي بن ابيطا لب كرم الله وجهه

۸ — اخبرني هلال بن بشر البصري قال حدثنا محمد بن خالد قال حدثني موسى بن يعقوب قال حدثني مهاجر بن سملد (ن - مسمار) عن عائشة بنت سعد رض قالت سمعت النبي يقول سمعت (رسول الله صلعم يوم الجحفة) و اخذ بيد علي فخطب فحمد الله و انثنى عليه ثم قال ايها الناس اني وليكم قالوا صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال هذا وليي و المؤدي علي و ان الله موالي من ولاة و معادي من عداة \*

بر او و بر آل او و سلام فرستد سواي من عبادت كردم خدا را پيش اينكه عبادت كند او را كسي از اين امت نه سال \*

### اين ذكر مرتبه علي بن ابيطا لبست بزرگ كند

#### خدا ذات او را

۸ — خبر داد مارا هلال بن بشر البصري گفت هلال حديث كرد مارا محمد بن خالد گفت محمد حديث كرد مارا موسى بن يعقوب گفت موسى حديث كرد مارا مهاجر بن سملد (ن - مسمار) از عائشه دختر سعد خشدود شود خدا ازو گفت شنيدم پدر خود را مي گفت شنيدم پيغمبر خدا را درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد روز جحفة (جحفة موضع است دو ميل از مكه) و گرفت دست علي را پس خطبه خواند پس حمد كرد خدا را و ثنا كرد بر او پسر گفت اي مردمان تحقيق من دوست شما ام گفتند مردمان دوست گفتي اي رسول خدا پسر گرفت دست علي را پس گفت اين دوست هست و گذارنده است احكام الهي را از طرف من بوي خلق و تحقيق خدا دوست دارنده است آن كسي را كه دوست داشت علي را و دشمن دارنده است آن كسي را كه دشمن داشت علي را \*

۹ — اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا الحسن بن حماد قال انبانا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمرو عن السدي عن انس بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان عنده طائر فقال اللهم انني باحب خلقك ياكل معي هذا الطائر فجاء ابوبكر و جاء عمر ثم جاء علي فاذن له \*

۱۰ — انبانا قتيبة بن سعيد البلخي و هشام بن عمار الدمشقي قال حدثنا حاتم عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن وقاص عن ابيه قال امر معوبة سعدا فقال ما يمنعك ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالهن له رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت

۹ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا حماد پسر حماد گفت حسن خبر داد مارا مسهر پسر عبد الملك از عيسى پسر عمرو از سدي از انس پسر مالك خشنود شود خدا از او تحقيق يبي درود فرستد خدا برو و بر آل او و سلام فرستد بود نزديك او جاور ( پرده ) پس گفت اي باري تعالي بفرست نزد من محبوب تر خلق خود را بخورد همراه من اين جاور را پس آمد ابوبكر و آمد عمر پس آمد علي پس اذن داد براي علي \*

۱۰ — خبر داد مارا قتيبة پسر سعيد بلخي و هشام پسر عمار دمشقي گفت قتيبة و هشام حديث كرد مارا حاتم از بكير پسر مسمار از عامر پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود گفت عامر حكم كرد معاودة سعد را پس گفت چه چیز منع ميكند تو از اينكه زبون گوئي ابا تراب را پس گفت سعد اما ياد نميداري سه چیز را گفت ان سه چیز را براي او پيغمبر خدا درود نازل كند خدا بر او و بر آل او و سلام نازل كند پس هرگز زبون نخواهم گفت او را هر اينكه باشد براي من يك اران سه چیز دوست تر است آن چیز طرف من از قطار شذران سرخ شديدم پيغمبر خدا را درود



رسول الله صلعم يقول له و قد خلعه في بعض مغاربه فقال له  
علي يا رسول الله اتخلفني مع النساء و الصبيان فقال له رسول  
الله صلعم اما ترضى ان تكون مني كهالون من موسى الا انه  
لا ينبي ( ن - لا نبوة ) بعدي و سمعته يقول يوم خيبر لا عطين  
الراية رجلا بحب الله تعالى و رسوله و يحبه الله و رسوله فتطاولوا  
لها فقال ادعوا لي عليا فاتى بامرئ ( ن - فاتى به امرئ ) فبصق  
في عينه و دفع الراية اليه و اما نزلت انما يريد الله ليجذب عنكم  
الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا دعا رسول الله صلعم عليا  
و فاطمة و حسنا و حسيننا فقال اللهم هؤلاء اهلي \*

فرستد خدا بر او و بر آل او و سلام فرستد میگفت برای او و حال آنکه تحقیق  
خلیعه کرد او را در بعض جنگهای خود در مدینه پس گفت برای او علی ای  
پیغمبر خدا ادا میگذاری مرا همراه زنان و طفلان در مدینه پس فرمود  
برای او پیغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و آل او و سلام فرستد ابا  
راضی نمیشدی اینکه باشی از من بعد از هارون از موسی مگر تحقیق شان  
اندست که دست نبی بعد من و شدیدم ادا می گفت روز جنگ خیبر هرانده  
هرانده خواهم داد علم را مرد را که دوست میدارد خدا تعالی را و رسول  
او را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست دراز کردیم برای آن  
علم پس فرمود بطلبید برای من علی را پس آمد با درد و سرخی چشمان  
( ن - پس آورد کسی علی را با درد و سرخی چشمان ) پس آب دهن انداخت  
آن حضرت در مرد و چشم علی و داد بوزه را طرف او و هرگاه که نازل  
شد این آیه سواء این نیست که اراده میکند خدا اینکه دور کند از شما  
ناپاکی را اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردن طلبید پیغمبر خدا درود  
فرستد خدا بر او و سلام فرستد علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را  
پس فرمود ای بار خدا ابا آنها اهل من هستند \*

۱۱ — انبأنا حرمي بن اوس بن محمد الطرسوسي قال حدثنا ابو غسان قال حدثنا عبد السلام عن موسى الصغير عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد بن رض قال كنت جالسا فتدقصوا علي بن ابي طالب رض لغفاته لقد سمعت رسول الله ص اعلم بقول ان له خصالا ثلثا لان يكون ابي واحدة منهم احب الي من حمر النعم سمعته يقول انه صبي بمنزلة هارون من موسى الا انه لا ابي بعدي و سمعته يقول لا اعطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و سمعته يقول من كنت مولاه فعلي مولاه \*

۱۲ — اخبرني زكريا بن يحيى السجستاني قال حدثنا نصر بن علي قال انبأنا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ابي

۱۱ — خبر داد مارا حرمي پسر اوس پسر محمد الطرسوسي گفت حدیث کرد مارا ابو غسان گفت حدیث کرد مارا عبد السلام از موسی صغیر از عبد الرحمن پسر سابط از سعد ( خ . و ) گفت بودیم نشینده پس در فضا بیان کردند مردم علی پسر ابي طالب را ( خ . و ) پس گفتم هراينه تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را ( د . خ . و . س . ) می گفت تحقیق برای او خصلتها سه اید هراينه باشد برای من یعنی برای سعد یکی از آنها دوست تر است طرف من از قطار شتران سرخ شنیدم او را می گفت تحقیق علی از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیقی شان اینست که بیست بی بعد من و شنیدم او را می گفت هراينه هراينه خواهی داد بیره را فردا مرد را که دوست میدارد خدا و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او را خدا و پیغمبر و شنیدم او را می گفت آنکس که باشم دوست او پس علی است دوست او •

۱۲ — خبر داد مارا زکریا بن یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرد مارا نصر بن علی گفت خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد

عن ابيه ان سعدا رفا قال قال النبي صلعم لا تدفعن الراية الى رجل  
يحب الله ورسوله و يحب الله ورسوله يفتح على يديه فاستشرف  
لها اصحابه فدفعها الى علي \*

۱۳ — حدثنا احمد بن سليمان الرهاوي ( الرهاوي ) قال  
حدثنا عبد الله قال انبانا ابن ابي ليلى عن الحكم و المنهال عن  
عبد الرحمن بن ابي ليلى عن ابيه انه قال لعلي و كان يعير معه  
ان الناس قد انكروا منك انك ( ن - ان تخرج ) تخرج في  
البرد في البلاء و تخرج في الحر في العشو و الثوب الغليظ ( ن -  
الخشن ) قال او لم تكن معنا بخبير قال بلى قال فان رسول الله

پسر ايمون از پدر خود تحقيق سعد ( خ . و ) گفت گفت پيغمبر خدا  
( د . خ . ل . م . ) هواينه خواهم داد فيزه را طرف مرد كه دوست مي دارد  
خدا و رسول خدا را و دوست مي دارد او را خدا و پيغمبر خدا فتح خواهد  
كرد خدا بر هر دو دست او پس گردن بلند كرد براي ان فيزه اصحاب  
پيغمبر پس دفع كره آن فيزه را طرف علي \*

۱۳ — حديث كود مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث  
كود مارا عبد الله گفت عبد الله خبر داد مارا پسر ابي ليلى از حكم و منهال  
از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از پدر خود تحقيق ابي ليلى گفت براي  
علي و بود ابوليلي سير مي كرد همراه علي تحقيق مردم تحقيق انكار كردند  
و تعجب كردند از تو تحقيق تو بيرون مي آئي ( ن - اينكه بيرون مي آئي )  
در سري در جامه كهنه و بيرون مي آئي در گرمي در پوشاك پنبه دار و  
پارچه لكه ( گنده ) فرمود حضرت علي ايا نبودي تو همراه ما در جنگ  
خبر گفت ابوليلي اري بودم فرمود حضرت علي پس تحقيق پيغمبر خدا

صلعم بغث ابابكر و عقد له الراية ( نه - لواء ) فرجع و بعث عمر  
و عقد له لواء فرجع بالناس فقال (سول الله صلعم لاعطين الراية رجلا  
يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرا لیس بفرار فارسل  
اي و انا ارمم فقلت اني ارمم فتقل في عيني و قال اللهم اكفه  
اذى الحر و البرد قال فما وجدت حرا بعد ذلك و لا بردا \*

۱۴ — ابانا محمد بن علي بن حرب المروزي قال ابانا  
معاذ بن خالد قال ابانا الحسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة  
قال سمعت ابي بريدة رض يقول حاصرنا خيبر و اخذ اللواء ابوبكر

( د . خ . م . ) فرستاد ابابكر را و بست برای او علم پس رجوع کرد  
ابوبكر و فرستاد انحضرت عمر را و بست برای او علم را پس رجوع کرد همراه  
مردمان پس گفت پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) هر اینه خواهم داد نیزه را  
مرد را که دوست میدارد او خدا را و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او  
را خدا و رسول او بسیار حمله کننده است نیست گریزنده پس فرستاد  
انحضرت کس را طرف من و حال آنکه آشوب چشمان میدارم دیان وقت  
پس گفتم تحقیق من آشوب چشمان میدارم دران وقت پس آب دهن  
مبارک خود انداخت در هر دو چشم من و فرمود که یا الله کذابت کن  
تو علي را اذیت گرمي و سردي را گفت علي عليه السلام پس نیافتم گرمي  
را بعد فرمودن انحضرت ان کلام را و نیافتم سردي را \*

۱۵ — خبر داد ما را محمد پسر علي پسر حرب مروزي گفت محمد  
خبر داد ما را معاذ پسر خالد گفت معاذ خبر داد ما را حسن پسر واقد از  
عبد الله پسر بريدة گفت عبد الله شنیدم ابي هريرة را ( د . خ . و ) مي گفت  
حصار کردیم و کرد گشتیم خيبر را و گرفت علم را ابوبكر صديق پس

قلم یفتح له و اخذه من الذی عمر فأنصرف و لم یفتح له و اصاب  
الناس نوسئذ شدة و جهد فقال رسول الله صاعم انی دافع لوائی  
غدا الی رجل یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله لا یرجع حتی  
یفتح له و یثابا طلبة انفسنا ان الیتم غدا و اما اصبیح رسول الله صاعم  
صلی الغداة ثم قام قائما و دعا باللواء ( ن - اللواء ) و الناس علی  
مصافهم فما منا انسان له منزلة عند رسول الله صاعم الا و هو یرجوا  
ان یرجع صاحب اللواء فدعا علی بن ابیطالب و هو ارمق فتبلی  
فی عینیه و مسح عنه و دفع الیه اللواء و فتح الله علیه و قال

فتح نکرد خدا برای او و گرفت او را از روز دیگر ( فردا ) عمر پس بازگشت  
و به فتح کود خدا برای او و رسید مردمان را امروز سختی و کوشش پس  
فرمود پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) تحقیق من دهنده علم خود ام فردا  
طرف مرد دوست میداد خدا را و رسول خدا را و دوست میداد او را  
خدا و پیغمبر خدا به رجوع خواهد کرد تا اینکه فتح خواهد داد خدا  
برای او خفیم در آن حالیکه خوش بود ذات ما که تحقیق فتح ورد  
است پس هرگاه صبح کرد پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) دعا خواند صبح را  
یستمر برخواست آن حضرت در آن حالیکه راحت ایستاده بود و مردم بر صفها  
خود بودند پس نبود از ما مردم که برای او مرزبانی بود در بک پیغمبر خدا  
( د . خ . م . ) مگر و آن مرد امید میداشت اندک باشد صاحب علم پس  
طلبیب علی پسر ابی طالب را و حال اندک او سرخی و درد چشمان میداشت  
پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشمان علی مرتضی و مسح  
کرد آن آب را از او یعنی از دست مبارک خود در چشمان حضرت علی  
مالید و دفع کرد آنحضرت طرف حضرت علی علم را رفیع گرد خدا در  
او و گفت ابو بریده راوی حدیث من در آن کس بودم که دست دراز کرد

اذا فممن تطاول لها ( ن - و قالوا مخيرنا فممن تطاول لها ) \*

۱۵ — انبأنا محمد بن بشار بن دار البصري قال حدثنا

محمد بن جعفر قال حدثنا عوف عن ميمون ابن عبد الله ان  
عبد الله بن بردة حدثه عن ابيه بردة الاسلمي قال لما كان  
خبير نزل رسول الله صلعم بالحضرة ( ن - بحضرة ) اهل خبير  
اعطى ( رسول الله صلعم اللواء ) عمر فنهض معه من نهض من الناس  
فلقوا اهل خبير فانكشف عمر و اصحابه فرجعوا الى ( رسول الله  
صلعم فقال ( رسول الله صلعم لا تعطن اللواء ( جلا يحسب الله و رسوله  
و يحسبه الله و رسوله ) فلما كان من العدة تبار ( ن - فصادر ) ابوبكر  
و عمر فدعا عليا و هو ارمم فتتل في منابه و نهض معه من الناس  
برای علم ( ن - و گفتند مردم بهتر ماست مرتضی علی دران کس که دست  
دراز کرد برای علم ) \*

۱۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بن دار بصري گفت محمد حديث  
کرد مارا محمد پسر جعفر گفت محمد پسر جعفر حديث کرد مارا عوف از  
ميمون ابني عبد الله پسر بردة حديث کرد او را از پدر خود بردة اسلمي  
گفت هرگاه بود خبير فرود آمد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) در ميدان  
و حضور ( ن . بنقله ) اهل خبير داد پيغمبر خدا ( د . خ . م . ) علم را  
بعمر پس برخاست همراه او انکس که بر خالت از مردمان پس ملاقات  
کردند اهل خبير را پس منكشف و ظاهر شد عمر و اصحاب را و پس رجوع  
کردند طرف پيغمبر خدا ( د . خ . م . ) پس گفت پيغمبر خدا ( د . خ .  
م . ) هر ايشه هر ايشه خواهم داد بيزه را مرد را که دوست ميدارد او خدا  
را و رسال او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول او پس هرگاه که شد از  
فرود سبقت کرد ( ن - پس آمد ) ابوبکر و عمر پس طلبيد انحضرت علي را و  
حال انکه حضرت علي درد و سرخي چشمان ميداشت پس اب دهی

من فہض فلقی اہل خیبر فاذا مرحب یرتجزو هو یقول  
 قد علمت خیبرانی مرحب \* شاکی السلاح بطل مجرب  
 اطعن احیانا و حیذا اضرب \* اذا اللیوث اقبلت تلہب  
 فاختلف هو و علی ضربتین فضربه علی علی ہامته حتی عض (ن)۔  
 مضی ) السیف منها البیض و انتہی (اسہ و سمع اہل العسکر  
 صوت ضربته فما تقام اخر الذاس مع علی حتی فتح اللہ له و لهم \*  
 ۱۶ — انبانا قتیبہ بن سعید قال حدثنا یعقوب بن  
 عبدالرحمن الزہری عن ابی ہازم قال اخبرنی سهل بن سعد (رض)  
 ان (سہل اللہ صلعم قال یوم خیبر لاعطین هذه الراية غدا رجلا

انداخت انحضرت در ہر دوچشمان او و برخاست ہمراہ او از مردم انکس  
 کہ برخاست پس مالقات کرد اہل خیبر را پس ناگاہ مرحب پہلوان شعر  
 میخواند کہ منضم بر دلیری و شجاعت او بود و او میگفت تحقیق دانست  
 اہل خیبر تحقیق من مرحب ہستم پرکنندہ آلات جنگ شمشیر و غیرہ و  
 پہلوان ام تجرہ کنندہ ام نیزہ میزنم گاہی و گاہی میزنم و قتیکہ شیرہا پیش  
 آمدند در حالیکہ شعلہ زنندہ اند پس اختلاف کردند مرحب و علی ہر دو  
 ضربه را پس زد او را علی بر سر او تا اینکه قطعہ کرد (ن - و گذشت) و  
 گرید شمشیر از آن سر خود را و منتهی شد سر او را و شدید اہل لشکر او از  
 زدن او پس نہ تمام شد آخر مردم ہمراہ علی تا اینکه فتح کرد خدا برای  
 علی و برای مردم ہمراہی او \*

۱۶ — خبر داد مارا قتیبہ پسر سعید گفت قتیبہ حدیث کرد ما را  
 یعقوب پسر عبدالرحمن زہری از ابی ہازم گفت ابی ہازم خبر داد مرا  
 سهل پسر سعد (خ و) تحقیق پیغمبر خدا (د - خ - ل - م -) گفت روز  
 جنگ خیبر ہراندہ ہراندہ خواہم داد این نیزہ را فردا مرد را فتح خواہد

يُفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَحْيَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَلَمَّا اصْبَحَ  
النَّاسُ غَدَرُوا عَلِيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّعَ كُلُّهُمْ يَرْجُوا أَنْ يُعْطَى فَقَالَ ابْنُ  
عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنِيهِ قَالُوا فَارْسَلُوا  
إِلَيْهِ فَاتِي بِهِ فَبَصَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعَ فِي عَيْنِيهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ (ن -  
فَبَدَأَ كَمَا كَانَ) كَانَ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَاعْطَاهُ الرَّابِعَةُ فَقَالَ عَلِيٌّ يَا  
رَسُولَ اللَّهِ أَفَأَتَأْتِيهِمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا فَقَالَ أَغْدَ (ن - انْفِذْ) عَلِيٌّ  
رَسَاكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاخْبِرْهُمْ بِمَا  
يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ تَعَالَى وَاللَّهُ لَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بَكَ رَجُلًا  
وَاحِدًا خَيْرَ (ن - خَيْرًا مِنْ أَنْ يَكُونَ) لَكَ مِنْ حِمْرِ النِّعَمِ \*

کرد خدا بر دوست او دوست میدارد خدا را و پیغمبر او را و دوست میدارد  
او را خدا و رسول او پس هرگاه که صبح کردند مردمان باعداد کردند  
نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. س.) تمام مردم آمدند میداشتند اندک دانه  
شود آن علم مارا پس فرمود کجاست علی پسر ابیطالب پس گفتند ای  
پیغمبر خدا درد میکند هر دو چشمان او فرمود پس بفرسید ظرف او کسی  
را پس آورد کسی او را پس آب دهن مبارک خود انداخت پیغمبر خدا  
(د. خ. ل. س.) در هر دو چشمان او و دعا کرد برای او پس قدرست شد  
گویا که بدود او را درد (پس ظاهر شد چنانکه بود) پس داد او را علم را  
پس گفت علی ای پیغمبر خدا حدک خواهم کرد کافران را تا آنکه خواهند  
شد مثل ما پس فرمود برو (برو) - بر طریق خود تا آنکه بزل خواهی  
کرد بمیدان ایشان پسزد دعوت بکن تو ایشانرا طرف اسلام و خبرده ایشان  
را بالچبر که واجب است بر ایشان از حق خدا تعالی پس قسم خدا  
است هرآنکه ای که اگر هدایت خواهد کرد - دا سبب تو یک مرد را بهتر  
است (بهتر است از اباء باشد) برای تو ر. رخ شتروان \*



## ذكر اختلاف الفاظ الناقلين لخبر ابي هريرة رضي في ذلك ( فيه )

۱۷ — امانا ابوالحسنين احمد بن سلمان الرهاوي قال  
حدثنا يعلى بن عبيد قال حدثنا يزيد بن كيسان عن ابي حازم  
عن ابي هريرة رضي قال قال رسول الله صلعم لا دفعن الراية اليوم  
الي (جل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله فتطاول لها  
القوم فقال اين على بن ابي طالب فقالوا يشتكى عينه قال  
فبزق نبي الله صلعم في كفيه و مسح بها عيني عاب و دفع اليه  
الراية ففتح الله تعالى على يديه \*

## اين ذكر مختلف شدن لفظ های نقل کنندگان است برای خبر ابي هريرة خنود شود خدا از در اين امر

۱۷ — خبر داد ابوالحسنين احمد بن سلمان رهاوي گفت حديث کرد  
مارا يعلى بن عبيد گفت يعلى حديث کرد مارا دردد بنسر کيسان از ابي  
حازم از ابي هريرة ( خ و ) گفت ابي هريرة گفت بيعم بر خدا ( د و  
خ و ) هر ايد دفع خواهم کرد علم را امروز طرف مود که دوست مي دارد  
خدا و رسول خدا را و دوست مي دارد او را خدا و رسول خدا پس دست  
دراز کرد برای آن علم قوم پس فرمود آن حضرت کچاست علي بنسر  
ايطالب پس گفتند اصحاب درد مي کند هر دو چشم او گفت ابي هريرة  
پس آب دهن انداخت بيغ بر خدا ( د و خ و ) در هر دو کف مبارك  
خود را و هر دو چشم علي را و دفع کرد طرف او نيزه را پس فتح کرد  
خدا تعالى بر دو دست علي \*

۱۸ — ابی‌بابا قتیبة بن سعد قال اخبرنا يعقوب بن سہیل عن ابيه عن ابي عريضة (رض) ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر لا اطمئن هذه الراية (رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله) يفتح الله عليه قال عمر بن الخطاب (رض) ما احببت الامارة الا يومئذ فدعا رسول الله صلعم علي بن ابي طالب فاعطاه اياها و قال امش و لا تلتفت حتى يفتح الله عليك فصار علي ثم وقف فصرخ يا رسول الله علي ما ذا اقاتل الناس قال فاعلمهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا (رسول الله فافوا ذلك و قد منعوا منك دماءهم و اموالهم الا دماهم و حسابهم على الله عز و جل \*

۱۸ — خدر دا مارا عقیده پسر سعید گفت قتیبه خبر داد مارا یعقوب از سہیل از پدر خود از ابي عریضه (خ و ) تحقیق پیغمبر خدا (د . خ . و ) گفت روز جنگ خیبر هر ایدہ خواهم داد ابن ایزه را مرد را کہ دوست میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا او فتح خواهد داد خدا بر دست او گفت عمر پسر خطاب (خ و ) ده دوست میداشتم امیر شدن را و سرداری را مگر امروز پس طلبید پیغمبر خدا (د . خ . و ) علی پسر ابیطالب را پس داد آنحضرت او را ان علم و فرمود برو و نه التفات کن و پس دیگر تا اینکه فتح شد خدا بر دست تو پس سیر کرد علی پستقر توقف کرد پس آواز کرد ای پیغمبر خدا بر چه چیز قتل کنم مردم کفار را فرمود ان حضرت قتل کن ایشان را تا اینکه شاهدهی دهند اینکه نیست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس و قتیقه کردند مردم کنار ابن پس تحقیق منع کرده شد از تو خوبیهای ایشان و اموالهای ایشان مگر بحق خوبیهای ایشان و مالهای ایشان یعدی اگر خون کسی کند یا مال کسی دزدی نماید قصاص ان باید گرفت و حساب ایشان بدان گناه که پوشیده داشتند بر خدای غالب و بزرگ است خواهد بخشند خواهد عذاب کند \*

۱۹ — انبازا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال حدثنا جریر عن سهیل عن ابيه عن ابي هريرة رضي قال قال رسول الله صلعم لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ قال فاستشرف (ن - فاشرفنا) لها فدعا عليا فبعثه ثم قال اذهب فقاتل حتى يفتح الله عليك و لا تلتفت قال فمشى ما شاء الله ثم وقف و لم يلتفت فقال علي ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل \*

۱۹ — خبرداد مارا اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق حدیث کرد مارا جریر از سهیل از پدر خود از ابیهیره (خ و) گفت ابیهیره گفت پیغمبر خدا (ص و خ و ص) هر اینکه خواهم داد نیزه را فردا مرد را که دوست میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد کرد خدا بر دست او گفت عمر رض پس نه دوست داشتم امیر شدن را هرگز مگر امروز گفت ابوهیره پس گردن بلند کرد برای آن علم پس طلبید علی را پس فرستاد او را پستور گفت برو پس قتل کن تا اینکه فتح خواهد کرد خدا بر دست تو و نه القاتل کن و نه پس نگر گفت ابوهیره پس رفت از قدر که خواست خدا پستور استاد نه القاتل کرد پس گفت علی هر چه چیز نل کنم مردم را گفت الحضرت قتل کن او شان را تا اینکه شایدهی دهند که دست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس وقتی که کردند این پس تحقیق مدع کرده شد خوبهای او شان و مالهای او شان مگر بحق خوبهای او شان و مالهای او شان یعنی اگر خونریزی و دزدی مال خواهد کرد بحق آن و عوض آن قصاص گرفته خواهد شد و حساب او شان بر خدای غالب و بزرگ است در آن گناه که پوشیده کردند اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد بخشد \*

۲۰ — ابنا محمد بن عبد الله بن المبارك المخزومي

قال حدثنا ابو الهاشم المخزومي قال حدثنا وهيب قال حدثنا سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة رضي قال قال رسول الله صلعم يوم خيبر لادفعن الرابة الى رجل يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الامارة قط الا يومئذ ( ن - قبل يومئذ ) فدفعها الى علي و قال قاتل و لا تلتفت فصار قريبا قال يا رسول الله طي ما اقاتل قال علي ان يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعاولوا ذلك فقد عصموا دماءهم و اموالهم مني الا بحقها و حسابهم على الله \*

۲۰ — خبر داد ما را محمد پسر عبد الله پسر مبارك مخزومي گفت

حدیث کرد ما را ابو هاشم مخزومي گفت ابو هاشم حدیث کرد ما را وهیب گفت حدیث کرد ما را سهیل پسر ابي صالح از پدر خود از ابي هريرة ( خ . و ) گفت ابو هريرة گفت پیغمبر خدا ( د . خ . س . ) روز خیبر هر ایده هر ایده خواهم داد نیرة را طرف مردیکه دوست میدارد او خدا را و درست میدارد او را خدا و رسول خدا فتح خواهد کرد خدا بر دست او گذت عمر پس نه درست داشتیم پیر شدن را هرگز مگر امروز ( ن - قبل امروز ) پس دفع کرد او را طرف علي و گذت قتل کن و نه القفات کن و پس مگر پس سیر کرد علي نودیک گفت ابي پیغمبر خدا از چه چیز قتل کردم گفت بر اینکه ساهدي دهمد ایضا نیست معدود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خدا اسم پس و نمیکه کردند این پس تحقیق نگاه داشته شد خونهای او شان و مالهای او شان از من مگر بحق خونهای او شان و مالهای او شان معنی اگر خردی و دزدی خواهند کرد بحق و عوض آن قصاص از آنها گرفته خواهد شد و حساب او شان در آن گناه که پوشیده داشتند بر خدا است اگر خواهد بخشید و اگر خواهد عذاب کند •

## ذکر خبر عمران بن حصین فی ذلک

۲۱ — انبأنا عباس بن عبد العظیم العنبري قال حدثنا  
عمر بن عبد الوهاب قال حدثنا معتمر بن سليمان عن ابيه عن  
منصور عن (بعضی) عن عمران بن حصین رض ان النبی صلعم  
قال لا عظمین الراية رجلا یحب الله و رسوله او قال یحبه الله  
و رسوله فدعا علیا و هو ارمد ففتح الله علی یدیه \*

ذکر خبر الحسن بن علی رضی الله عنهما عن  
النبی صلعم فی ذلک و ان جبرئیل یقاتل عن  
یمینہ و میکائیل عن یسارہ

۲۲ — حدثنا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال حدثنا

این ذکر خبر عمران بن حصین است درین

۲۱ — خبر داد ما را عباس پسر عبد العظیم عنبري گفت بیان حدیث  
کرد ما را عمر بن عبد الوهاب گفت عمر حدیث کرد ما را معتمر پسر سلیمان  
از پدر خود از منصور از ربعی از عمران پسر حصین (خ . و) تحقیق  
نبی (د . خ . ل . س . ه .) گفت هر ایدہ خواهم داد نذره را مرد را که  
دوست میدارد خدا را و رسول او را با گفت الحضرت دوست میدارد او را  
خدا و رسول او پس طلبید علی را حال آنکه او درد چشم میداشت پس  
فتح کرد خدا بر درد دست او \*

این ذکر خبر حسن بن علی است خشنود شود خدا از ان  
مرد و از نبی (د . خ . ل . س . ه .) درین و تحقیق جبرئیل  
قتل میکند از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او

۲۲ — حدیث کرد ما را اسحاق پسر ابراهیم بن راهویه گفت اسحاق

الضر بن شميل قال حدثنا يونس عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مريم قال خرج الينا الحسن بن علي سلام الله عليهما و عليه عمامة سوداء فقال لقد كان فيكم بالامس رجل ما سبقه الاولون و لا يدركه الاخرون و ان رسول الله صاعم قال لاعظيبن الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و يقاتل جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن يساره ثم قال لا يود بني ا ن - لا يرد ) رايته حتى يفتح الله تعالى عليه ما ترك ديناراً و لا درهما الا سبعمائة ( ن - تسعمائة ) درهما اخذها عياله من عطاية كان اراد ان بدتاع بها خادما لاهله \*

حديث کرد ما را نصر پسر شميل گفت نصر حديث کرد ما را يونس از ابي اسحاق از هبيرة پسر يرم گفت هبيرة بيرون آمد طرف ما حسن پسر علي سلام خدا باشد بر آن هر دو و حال آنکه در سر امام حسن دستار بود سیاه پس گفت امام حسن هراينه تحقيق بود درميان شما ديروز مرد يعني حضرت علي نه سبقت بود او را مردمان پيشين و نه دريافت خواهند کرد و نه خواهند رسيد او را مردمان پسين و تحقيق پيغمبر خدا ( ن . خ . م . ) فرمود هراينه خواهم داد نيزه را فردا مرد را که دوست ميدارد خدا را و پيغمبر او را و دوست ميدارد او را خدا و رسول خدا و قتل میکند جبرئيل از طرف راست او و ميكائيل از طرف يسار او پستتر گفت نه خواهد داد ( ن - نه رد خواهد کرد ) خدا تعالي بر دست او و نه گذاشت ديوار را و نه درهم را مگر هفت صد درهم ( ن - نهه صد درهم ) از بخشش علي رضه بود که اراده کرده بود اينکه خريد کند بان درهمها خادم را براي کاربار اهل خرد \*

ذکر قول النبی صلی الله علیه و آله ( ن - فی علی بن ابی طالب )  
 عز وجل ( ن - جل ثناؤه ) لا یخزیه ابدًا رض

۲۳ — ابن ابی عمیر بن المثنی قال حدثني يحيى بن  
 سليم قال حدثنا عمرو بن ميمون قال حدثنا الوضاع و هو ابو  
 عوانة قال حدثنا يحيى بن عوف قال اني لجالس الى ابن  
 العباس رضي الله عنهما فاتاه تسعة رهط فقالوا اما ان تقوم معنا  
 و اما ان تخاون بهؤلاء و هو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال  
 اذا اقوم معكم فتحدثوا فلا ادري ما قالوا فجاء و هو ينفض

این ذکر فرمودن پیغمبر ( د . خ . ه . ) برای علی ( ن -  
 در حق علی ) تحقیق خدا غالب و بزرگ ( ن - بزرگ  
 است ثناء او ) نه خوار خواهد کرد علی را همیشه ( خ . و )

۲۴ — خبر داد مارا محمد بن مثنی گفت محمد حدیث کرد مرو  
 یحیی پسر سلیم گفت یحیی حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت عمرو  
 حدیث کرد مارا وضاع و کدیت او ابو عوانه است گفت وضاع حدیث کرد  
 مارا یحیی پسر عوف گفت یحیی تحقیق من مراینه نشینده بودم طرف  
 پسر عباس خشنود شود خدا ازان هر دو پس آمد او را نه نفر پس گفتند  
 آن نه نفر یا اینکه ایستاده شوی همراه و یا اینکه خالی کنی مارا بان  
 گروه و او یعنی عباس امروز ندرست است پیش اینکه بایضا شود گفت  
 این عباس من می خیزم همراه شما پس حدیث کردند آن گروه - راوی می  
 گوید پس دریافت می کدم چه گفتند پس آمد و او یعنی ابن عباس می  
 فشاند پارچه خود را و او میگفت آف و تف بعی تعدل میباشم - این

ثوبه و يقول أف و تف يفعون في رجل له عز وقعوا في رجل  
قال رسول الله صلعم لا بعثن رجلا يحب الله و رسوله و يحبه  
الله و رسوله لا يخزيه الله أبدا فاشرف من اشتشرف فقال ابن  
علي قيل هو في الرحي يطحن قال و ما كان احدكم ليطحن  
من قباة فدعاه و هو ارمدا ما كان ( ن - يكاد ) ان يبصر فنفت في  
عينيه ثم هز الراية ثلثا فدفعها اليه فجاء بصفية بنت حبي و بعث  
ابا بكر بسورة التوبة و بعث عليا خافه فاخذها منه و قال لا يذهب  
بها الا رجل من اهل بيتي هو مني و انا منه و دعا رسول الله  
صلعم الحسن و الحسين و عليا و فاطمة فمد عليهم ثوبا فقال اللهم

كلمه در وقت تنگدلي و زجر گوید به گوئی میکند و می افتند در حق مرد  
که برای او عزت است دعای علی بن ابی طالب رضه افتادند و بد گوئی  
کردند در حق مرد که گفت برای او پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) هر ایفه  
خواهم فرستاد مرد را که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد  
او را خدا و رسول او نه خوار خواهد کرد او را همیشه پس کردن بلند کرد  
برای ان علم آنکس که کردن بلند کرد پس گفت کجاست علی گفته  
شد او در آسیا دانه اسپ می صاید گفت آن حضرت و نه بود کسی از شما  
تا اینکه دانه بساید از طرف او پس طلبید او را و درد چشم میداشت  
بدود ای که دید پس آب دهن مبارک خود اذاخت در هر دو چشم مبارک  
حضرت علی پستتر جدانید نیزه را سه دفعه پس داد آنرا طرف علی رضه پس  
آمد آنحضرت نزد يك صفيه بنت حبي که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت است  
و فرستاد آنحضرت ابابکر صديق را همراه سوره توبه و فرستاد آنحضرت علی  
را پس ابی بکر صديق رضه پس گرفت مرتضی علی آن سوره توبه را از  
ابی بکر صديق رضه و فرمود آنحضرت صلعم ببرد آن سوره توبه کسی مگر مرد  
کد او را اهل بیت صفت او از من است و من از او ام و طلبید پیغمبر خدا  
( د . خ . م . ) امام حسن و حسین و علی و فاطمه زهرا را پس دراز کرد



هو لاء اهل بيته و خاصتي فادهب عنهم الرجس و تطهرهم تطهرا  
و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجة \* و لبس ثوب  
النبي صاعم و هم يحسبون انه نبي الله فجاء ابوبكر فقال يا نبي  
الله فقال علي رضي ان النبي قد ذهب نحو بير صيمون فانبعه  
فدخل معه الغار فكان المشركون يرمون عليا حتى اصبحت \* و خرج  
بالناس في غزوة تبوك فقال علي اخرج معك فقال لا فبقي  
فقال اما ترضى ان تكون هاهنا بمنزلة هارون من موسى الا انك  
لست نبي ثم قال انت خليفتي يعني في كل موطن من  
بعدي \* قال و سد ابواب المسجد غير باب علي \* قال و كان

در آنها پارچه را پس فرمود ای دار خدا آنها اهل بیت من اند و خاص  
من اند پس دور گردان از آنها ناپاکی و پاک کن آنها را پاک کردن و بود  
علي ( ک . ه ) اول آن کسی که اسلام آورد از مردان همراه پیغمبر خدا  
بعد حضرت خدیجه الکبری و پرشید علي مرتضی پارچه پیغمبر را ( د .  
خ . ه . و ) و کفار گمان می بردند که تحقیق او نبي الله است پس آمد  
ابوبکر پس گفت ای نبي الله پس گفت علي ( خ . و ) تحقیق نبي الله  
تحقیق رفت طرف چاه صیمون پس نابع شد ابوبکر صدیق پیغمبر خدا  
را پس داخل شد همراه آن حضرت عار را پس بود کفار تیر می انداختند  
علي را تا اینکه صبح گشت و بیرون آمد پیغمبر خدا همراه مردمان  
در جاگ تبوک که نام موضع است پس گفت علي رضي بیرون می آیم  
همراه تو پس گفت آنحضرت نه پس گریه کرد علي پس گفت آنحضرت  
ایا راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر  
تحقیق تو نید نبي پس گفت آن حضرت تو خلیفه من است ای در  
هر موطن از پس من گفت یحیی راوی حدیث و بند کرده شد درهای  
مسجد سوای دروازه علي گفت یحیی راوی حدیث هست علي رضي داخل

یدخل المسجد و هو جنب و هو طريقة و ليس له طريق غيره \*  
و قال من كنت وليه فعلي وليه \* قال ابن عباس و اخبرنا الله عز  
و جل في القرآن انه قد رضي الله عن اصحاب الشجرة فهل حدثنا  
بعد ان ( ن - انه ) سخط عليهم \* قال و قال رسول الله صلعم لعمر حنين  
قال ائذن لي فلا ضرب عنقه يعني حاطبا فقال و ما يدريك لعل  
الله قد اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم \*

می شود مسجد را و حال آنکه او در جنابت است و او را او هست و نیست  
برای او راه سواي آن راه و گفت الحضرت آن کس که باشم دوست او  
پس علي دوست اوست - گفت پسر عباس و خبر داد ما را خدای غالب  
و بزرگ در کلام مجید تحقیق شان این است که تحقیق خشنود شد خدا  
از صاحبان شجرة که بیعت از پیغمبر خدا زیر شجرة یعنی درخت کنار  
کرده بودند و حضرت علي نیز از اصحاب شجرة است پس آیا حدیث کرد  
ما را هنوز ایفکه ( ن - تحقیق خدا تعالی ) خشم گرامت خدا تعالی بر  
اوشان یعنی کسی این حدیث نکرد گفت راوی و فرمود پیغمبر خدا ( د -  
خ - ل - م - ) برای عمر وقتیکه گفت عمر رض حکم ده مرا ای پیغمبر  
خدا پس مرا بزنم گردن او ای حاطب (†) را پس گفت الحضرت و چه  
چیز در بهایت کنانید ترا که میرنی گردن او برگذاه او شاید که خدا تحقیق  
مطلع شد بر اهل جنگ بدر پس گفت خدا عمل کنید آنچه که خواهید  
شما پس تحقیق بخشیدم برای شما \*

(†) حاطب از اهل بدر است او خطی منضمون بر ازاده مسلمانان بر جنگ کنار  
برای کفار قریش نوشته بود بنابراین عمر بن الخطاب رضي الله عنه اذن برای  
گردن زدن او از پیغمبر خدا خواسته بود و حاطب عذر نوشتن خط این آورده  
بود که قبایل من در لشکر کفار بودند این خط نوشته بودم تا از قتل محفوظ بمانم \*

## ذکر قول المجی صلعم لعلی انه مغفور لك

۲۴ — اخبرني هارون بن عبد الله الحمال البغدادي قال  
 حدثنا محمد بن عبد الله بن زبير الاسدي قال حدثنا علي بن  
 صالح عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن سلمة  
 عن علي رضي قال قال رسول الله صلعم الا أعلمك كلمات اذا قلتهن  
 غفر لك مع انه مغفور لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم  
 لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع  
 والارضين السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*

این ذکر فرمودن نبی ( د . خ . ل . م . ) برای علی

است تحقیق شان این است که مغفرت کرده شد برای تو

۲۴ — خبر داد مرا هارون پسر عبد الله الحمال بغدادی گفت هارون  
 حدیث کرد مرا محمد پسر عبد الله پسر زبیر اسدی گفت محمد حدیث  
 کرد مرا علی پسر صالح از ابي اسحاق از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر  
 سلمه از علی ( د . خ . و ) گفت علی گفت مرا پیغمبر خدا ( د . خ . م . )  
 ایگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمات را و تئیکه خواهی گفت آن کلمات را  
 مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه شان این است که مغفرت کرده  
 شده است برای تو خواهی گفت نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده  
 کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدای بلند تر بزرگ پاک است خدا  
 پرورنده آسمانها هفت عدد و زمینها هفت عدد و پرورنده عرش بزرگ جمیع  
 شکر برای خدا است پرورش کننده تمام عالم است \*

## ذکر اختلاف علی بن ابیطالب اسحاق فی هذا الحديث

۲۵ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم الکوفی قال حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا عامر و هو ابن صالح بن حبی عن ابي اسحاق الهمدانی عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح ( ن - بن سلمة ) عن سلمة عن علي ( رض ) ان النبي صلعم قال يا علي الا اعلمك كلمات ان الله قلتهن غفر لك مع انك ( ن - ) ( ن - ) غفور ( ن - ) يغفر ) لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*

۲۶ — اخبرني صفوان بن عمر الحمصي قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة

## این ذکر اختلاف علی یا ابی اسحاق است در این حدیث

۲۵ — خبر داد ما را احمد بن عثمان بن حکیم کوفی گفت احمد حدیث کرد ما را خالد بن مخلد گفت خالد حدیث کرد ما را علی و او بن صالح بن حبی است از ابی اسحاق همدانی از عمرو بن مرة از عبد الله بن صالح ( ن - بن سلمة ) از سلمة از علی ( ن - ) تحقیق زهی ( د - خ - ل - م - ) گفت یا علی آگاه باش تعلیم می‌کندم ترا کلمه ها را اگر تو خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه تحقیق ترا ( ن - ) تحقیق او ( مغفرت کرده شده است ) ( ن - ) مغفرت خواهد شد ) برای تو نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدا بلند بزرگ پاک است خدا پروردگار اسمانی هفت و پروردگار عرش بزرگ \*

۲۶ — خبر داد ما را صفوان بن عمر حمصی گفت حدیث کرد ما را احمد بن خالد گفت احمد حدیث کرد ما را اسرائیل از ابی اسحاق از عمرو بن مرة

عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي عليه السلام قال كلمات  
الفرج لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم الكريم سبحانه  
الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*

**ذكر كلمات الفرج لعلي بن ابي طالب كرم الله وجهه**

۲۷ — انبانا احمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد

قال حدثنا علي هو ابن صالح بن حي عن ابي اسحاق الهمداني  
عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح عن سلمة عن علي رضي  
ان النبي لمعلم قال يا علي الا اعلمك كلمات اذا انسى قلتهن  
غفرت ذنوبك و انك انت مثل زبد البحر قال سبحانه الله رب  
السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*

مره از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از علي پسر سلام گفت علي كلمه هاي  
كشايش نيست معبود بحق مگر خدای بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا  
حلم كندده بخشش كندده پاك است خدا پرورنده اسمانهاي هفت و پرورنده  
عرش بزرگ تمام شكر براي خداست چنين خدا كه پرورنده تمام عالم است \*

**اين ذكر كاسه هاي كشايش است براي علي**

**سر ابي طالب بخشد خدات او را**

۲۷ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان گفت احمد حديث كرد مارا  
خالد پسر مخلد حديث كرد مارا علي او پسر صالح پسر حي است از ابي  
اسحاق الهمداني از عمرو پسر مره از عبد الله پسر صالح از سلمه از علي  
( خ . و ) تحقيق نبي ( د . خ . ل . س . ) گفت انحضرت اي علي  
اگاه باش تعليم كام ترا كلمه ها را و فديكه تو خواهي گفت آنها را بخشيده  
خرامد شد گداهای تو اگر چه باشد مثل كف دريا گفت انحضرت پاك است  
خدا پروردگار اسمانهاي هفت و پروردگار عرش بزرگ تمام شكر براي خدا  
است چنين خدا كه پروردگار تمام عالم است \*

۲۸ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا عسان قال

حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي  
لیلی عن عماری (رضه عن النبی صلعم نهوه یعننی نهو حدیث خالد \*

۲۹ — انبانا عماری بن عبد المنذر قال حدثنا خلف بن

هشام ( ن - اخباری عماری بن محمد بن علی المصیصی قال اخبرنا  
خلف بن تمیم ) قال حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابو اسحاق  
عن عبد الرحمن بن ابي لیلی عن عماری (رضه قال قال رسول الله  
صلعم الا اعلمک کلمات اذا قلتهن تفرک علی انه مغفور لک  
لا اله الا الله العالی العظیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله  
رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین \*

۲۸ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حکیم گفت احمد ... ت  
کرد مارا عسان گفت عسان حدیث کرد مارا اسرائیل گفت اسرائیل حدیث  
کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي لیلی از عماری ( خ . و ) از  
فبی ( د . خ . ل . م . ) مثل او ای مثل حدیث خالد .

۲۹ — خبر داد مارا علی پسر عبد المنذر گفت علی حدیث مارا  
خلف پسر هشام ( ن - خبر داد مارا علی پسر محمد پسر علی المصیصی گفت  
علی خبر داد مارا خلف پسر تمیم ) گفت خلف حدیث کرد مارا اسرائیل  
گفت اسرائیل حدیث کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن پسر ابي لیلی  
از عماری ( خ . و ) گفت علی گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) آگاه باش  
تعلیم میکنم ترا کلمه ها را و تکیه خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد  
شد برای تو در اینکه تحقیق شان ایست که مغفوت کرده شد است برای تو  
نیست معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نیست معبود بحق مگر خدا حلم  
کننده کرم کننده پاکست خدا پروردگار عرش بزرگ تمام شکر برای خداست  
چنین خدا که پروردگار تمام هست \*

۳۰ — انبانا الحسن بن حرث قال انبانا الفضل بن موسى  
 عن الحسين بن واقد عن ابي اسحاق عن الحرث عن علي  
 ( ن - كرم الله وجهه ) قال قال النبي صلعم الا اعلمك دعاء  
 اذا دعوت به غفر لك و كان مغفور لك ( ن - كنت مغفورا )  
 قلت بلى قال لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم  
 الكريم سبحانه رب السموات السبع رب العرش العظيم ( ن -  
 لا اله الا الله سبحانه الله رب العرش العظيم ) قال ابو عبد الرحمن  
 و ابو اسحاق لم يسمع من الحرث الا اربعة احاديث ليس هذا  
 ( ن - ذا ) منها و انما اخرجناه لمخالفة الحسين بن واقد و  
 اسرافيل ( اسرافيل ) و لعلي بن صالح و الحرث الاعور ليس

۳۰ — خبر داد مارا حسين پسر حرث گفت حسين خبر داد مارا  
 فضل پسر موسى از حسين پسر واقد از ابي اسحاق از حرث از علي  
 ( خ - ن ) بزرگ کند خدا ذات او را گفت علي گفت نبي ( د - خ -  
 ل - م - ) آگاه باش تعلم ميکنم ترا دعا را و قتيکه خواهي گفت ان دعا را  
 مغفرت کرده خواهد شد براي تو اگرچه هست مغفرت کرده شده براي تو  
 ( ن - اگرچه هستي تو مغفرت کرده شده ) گفتم آري گفت انحضرت نيست  
 معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا عالم کننده  
 گرم کننده پاک است پروردگار اسمانهاى هفت پروردگار عرض بزرگ ( ن -  
 نيست معبود بحق مگر خدا پاک است خدا پروردگار عرض بزرگ ) گفت  
 ابو عبد الرحمن - و ابو اسحاق نهيئت از حرث مگر چار حديث نيست اين  
 ( ن - آن حديث ) ازان چار و جز اين نيست که خارج کردم ان حديث  
 را براي مخالفت حسين پسر واقد و براي مخالفت اسرافيل و براي مخالفت

بذلك في الحديث و مام بن حمزة اصح ( ن - اصلاح ) منه .

## ذكر قول النبي صلعم قد استحسن الله قلبه بالایمان

۳۱ — انبانا ابو جعفر محمد بن عبدالمبارک ( الملك )

المطهرمي قال حدثنا الاسود بن عامر قال انبانا شريك عن منصور عن (بهي عن علي (ع) قال جاء النبي صلعم أناس من قريش فقالوا يا محمد انا جيرانك و حلفاءك و ان أناس من عبيدنا قد اتوك لبس فذهبهم ( ن - بينهم ) رغبة في الدين ولا رغبة في الفقه انما فردا ( ن - فرط ) من ضياعنا و اموالنا فاردهم الينا فقال لابي بكر ما تقول فقال صدقوا لهم لجيرانك و حلفاءك

علي پسر صالح و حرث امور نيست مثل اين مردم در حديث و مام پسر همزه ( حمزه ) صحيح ترمذي ( ن - نهگترست ) در حديث از حرث .

اين ذكر فرمودن نبي است ( د . خ . ه . و ) تحقيق امتحان كرده اهل ادرا با ايمان ( ن - دل هاي را برو حلام براي ايمان )

۳۱ — خبر داد مارا ابو جعفر محمد پسر عبدالملك مطهرمي گفت ابو جعفر حديث كرد مارا اسود پسر مامر گفت اسود خبر داد مارا شريك از منصور از بهي از علي ( ع . و ) گفت علي امه نبي را ( ه . خ . ه . و ) مردم از قريش پس گفتند آن مردم اي محمد ما همسايگان و انبازان تو ايم و هم قسم و هم سوگند تو ايم و تحقيق مردم از غلامان ما آمده نزه تو نيست درمهان او شان ( ن - باو شان ) رغبته و خواهش در شان و نه رغبته در فقه و دانش جز اين نيست كه گريخته اند ( ن - تقصير كردند ) از زمين هاي ما و مالياتي ما پس رد كن و باز گردان آنها را طرف ما پس گفت اي بكر را چه ميگوئي پس گفت ابوبكر راست گفتند تحقيق آنها البته همسايه گان تو اند و هم قسم و هم سوگند تو اند پس متغیر



فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال لعمر ما تقول فقال صدقوا انهم  
 ليجبرانك و حلفاؤك فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال يا معشر  
 قريش و الله ليبعثن الله عليكم رجلا منكم قد امتحن الله قلبه  
 بالايمان فليظرنكم على الدين او يشرب بعضكم قال ابو بكر انا هو  
 يا رسول الله قال لا قال عمر انا هو يا رسول الله قال لا و لكن هو (ن)  
 ذلك (الذي بخصف النعل و كان اعطى عليا نعله يخصفها \*

## ذکر قول النبی صلعم ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك

۳۲ — انبانا ابو جعفر عن عمرو بن علي البصري قال حدثني

شد روي مبارك نبي ( د . خ . م . ) پستر گفت عمر را چه میگوئی پس  
 گفت عمر بن الخطاب راست گفتند تحقیق آنها هر اینه هر اینه همسایگان  
 تواند و حلیف و هم میگویند تواند پس متغیر شد روي مبارك نبي ( د . خ . م . )  
 پستر گفت انحضرت اي گروه قریش قسم خدا است هر اینه هر اینه خواهد  
 فرستاد خدا بر شما مرد را از شما تحقیق امكان كرد خدا دل او را به ايمان  
 پس هر اینه خواهد زد شما را بر دين يا خواهد زد بعض شما را گفت ابوبکر  
 صديق منم ان مرد اي پیغمبر خدا گشت انحضرت بیست گفت عمر بن  
 الخطاب منم آن مرد ای پیغمبر خدا فرمود بیست و لكن او آنکس ( ن -  
 این کس ) است که می دوزد کدش پارا و تحقیق بود ان حضرت که داده  
 بود علي مرتضی را کدش پای خود را می دوخت ابرا \*

این ذکر فرودن نبي ( د . خ . م . ) تحقیق خدا شتاب

است که هدایت خواهد کرد دل ترا یعنی علی مرتضی

را و ثابت خواهد کرد زبان ترا

۳۳ — خبر داد ما را ابو جعفر از عمرو بن عمرو بصری گفت عمرو

یحییٰ قال حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة عن ابي  
البختري عن علي (رض) قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن  
و انا شاب حديث السن فقلت يا رسول الله انت تبعثني الى  
قوم يكون بينهم احداث و انا شاب حديث السن قال ان الله سيهدي  
قابك و يثبت لسانك فما شككت ( ن - قال ما شككت في  
حديث اقضى بين اثنين ) في قضاء بين اثنين \*

### ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۳۳ — انبانا علي بن خشرم المروزي قال انبانا عيسى عن  
الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي (رض) قال  
بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم

حديث كرد مرا یحییٰ گفت یحییٰ حديث كرد مارا اعمش گفت اعمش  
حديث كرد مارا عمرو پسر مرة از ابي بختري از علي ( خ . و ) گفت  
علي مرتضى فرستاد مرا پیغمبر خدا ( د . خ . و . ن ) طرف يمن و من  
جوان بودم پس گفتم اي پیغمبر خدا تو میفریبي مرا طرف قوم خواهند بود  
در میان آنها صاحب عمر و من جوان نوسن ام فرمود الحضرت تحقیق خدا  
شناخ است که هدایت خواهد كرد دل ترا و ثابت خواهد داشت زبان ترا  
پس نه شك كردم ( ن - گفت علي رض نه شك كردم در حديث كه حكم  
میكند در میان دو كس ) در حكم كردن در میان دو كس \*

### این ذکرات نقل کنندگانست برای این حدیث

۳۳ — خبر داد مارا علي پسر خشرم مروزی گفت علي خبر داد مارا  
عيسى از عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي ( خ . و ) گفت علي رض فرستاد  
مرا پیغمبر خدا ( د . خ . و . ن ) طرف يمن پس گفتم تحقیق میفریبي مرا  
طرف قوم كه در عمر زیاده اند از من پس چگونه حكم كردی باشد در میان آنها

اسن مني فكيف القضاء فيهم فقال ان الله سيهدي قلبك و  
يثبت لسانك قال فما تعاييت في حكم بعد \*

۲۴ — انبانا محمد بن المثاني قال حدثنا ابو معوية قال  
حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي  
رض قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن لا قضي بينهم  
فقلت يا رسول الله لا عام لي بالقضاء ف ضرب بيده على صدره  
و قال اللهم اهد قلبه و سدد لسانه فما شككت في قضاء بين  
اثنين حتى جلست مجلسي \* قال ابو عبد الرحمن و روى هذا  
الحديث شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي البختري قال اخبرني  
من سمع عليا و ابوالبختري لم يسمع من علي هذا ( ن - شيئا ) \*

۳۵ — انبانا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا يحيى

پس گفت تحقیق که خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت  
خواهد داشت زبان ترا گفت علی مرتضی پس نه ماذنه شدم در حکم کردن هنوز  
۳۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثانی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو  
معویه گفت او معویه حدیث کرد مارا اعمش از عمرو پسر مرة از ابي بختري  
از علي ( خ . و ) گفت فرستاده مرا پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . و ) طرف  
مردم یمن تا که حکم کنم در میان اوشان پس گفتم اي پیغمبر خدا  
فیت علم مرا بحکم کردن پس زد الحضرت بدست مبارک خود بر سینه  
من و فرمود اي نار خدايا هدایت کن دل علي را و محکم کن زبان علي  
را پس نه شک کردم در حکم کردن در میان دو کس تا اینکه بشستم در مجلس  
خویش . گفت ابو عبد الرحمن و روایت کرد این حدیث را شعبه از عمرو  
پسر مرة از ابي البختري گفت ابو البختري خبر داد مرا انکس که شنید  
علي را و ابو البختري نشنید از علي این حدیث را ( ن - چیزی را ) -

۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان رهاوي گفت احمد حدیث

بن آدم قال حدثنا شريك عن سماك بن حرب عن حاش المعتمر عن علي رضي قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن و انشاب فقلت يا رسول الله تبعثني و انا شاب الى قوم ذوي اسنان لا قضي بينهم و لا علم لي بالقضاء فوضع يده على صدري ثم قال ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك يا علي اذا جلس اليك الخصمان فلا تقضي بينهما حتى تسمع من الاخر كما تسمع ( ن - سمعت ) من الاول فانك اذا فعلت ذلك تبين ( ن - تبدي ) لك القضاء \* قال علي عليه السلام فما اشكل علي قضاء بعد \*

### اختلاف علي ( ع ) ابی اسحاق فی اهل الحديث

۳۶ — انبأنا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال

کرد مارا يحيى پسر آدم گفت حديث کرد مارا شريك از سماك پسر حرب از حدش معتمر از علي ( ع ) گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا ( ص ) طرف اهل يمن و من جوان بودم پس گفتم ای پیغمبر خدا می فریسی مرا و حال اینک من جوان ام طرف قوم که صاحب سدها اند تا اینکه حکم کنم در میان او شان و زیست علم مرا بحکم کردن پس داشت دست مبارك خود را بر سینه من پستو فرمود تحقیق خدا شناب است که هدایت خواهد کرد دل تو و ثابت خواهد داشت زبان تو ای علي و قتیکه بشیند طرف تو مدعی و مدعی علیه پس به حکم کن در میان آن هر دو تا اینکه بشدوی تو از دیگر چنانکه می شدوی ( ن - شنیدی ) از اول پس تحقیق تو و قتیکه خواهی کرد این را ظاهر خواهد شد برای تو حکم کردن گفت علي برو سلام پس به مشکل شد بر من حکم کردن هدوزه

### اختلاف علی ابی اسحاق در بین حدیث است

۳۶ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان گفت احمد حديث کرد مارا

حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حارثة بن مضرب عن علي رضي  
قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم  
اسن مني لا قضى بينهم فقال ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك \*  
ورواه شيبان عن ابي اسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي رضي \*

۳۷ — اخبرني ابو عبد الرحمن زكريا بن يحيى قال حدثني

محمد بن العلاء قال حدثنا معوية بن هشام عن شيبان عن ابي  
اسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي رضي قال بعثني رسول الله  
صلعم الى اليمن فقلت يا رسول الله انك تبعثني الى شيوخ  
ذوي اسنان و اني اخاف ان لا اصيب قال ان الله سيثبت  
لسانك و يهدي قلبك \*

يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از  
حارثة پسر مضرب از علي ( خ . و ) گفت علي رضي فرستاد مرا پيغمبر خدا  
( د . خ . ل . م . ن ) بسوي يمن پس گفتم تحقيق تو مي فريسي مرا  
طرف قوم که در عمر زياده تراند از من تا که حکم کنم درميان اوشان پس  
گفت انحضرت تحقيق خدا شتاب است که هدايت خواهد کرد دل ترا  
و ثابت خواهد داشت زبان ترا • و روايت کرد ان حديث را شيبان از ابي  
اسحاق از عمرو پسر حنشي از علي ( خ . و ) •

۳۷ — خبر داد مرا ابو عبد الرحمن زكريا پسر يحيى گفت حديث کرد

مرا محمد پسر علاء گفت محمد حديث کرد مارا معويه پسر هشام از شيبان  
از ابي اسحاق از عمرو پسر حنشي از علي ( خ . و ) گفت علي رضي فرستاد  
مرا پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ن ) طرف يمن پس گفتم اي پيغمبر خدا  
تحقيق تو مي فريسي مرا طرف مردم پيرها صاحب سدا و تحقيق من خوف  
ميکنم اينکه نه صواب کنم گفت انحضرت تحقيق خدا شتاب است که ثابت  
خواهد داشت زبان ترا و هدايت خواهد کرد در حکم کردن دل ترا •

## ذکر قول النبی صلعم امرت بسد هذه الابواب الا ( ن - غیر ) باب علي

۳۸ — انبانا محمد بن بشار بن دار البصري قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عرف بن ميمون عن ابي عبد الله عن زيد بن ارقم رض قال كان لنفر من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله واصحابه و سلم ابواب شارة في المسجد فقال رسول الله صلعم سدوا هذه الابواب الا باب علي فتكلم في ذلك ناس فقام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنى عليه ثم قال اما بعد فاني أمرت بسد هذه الابواب غير باب علي فقال فيه قايكم والله ما سدته ولا فتحتها و لكن أمرت بشي فاتبعتة \*

## این ذکر فرمودن پیغمبر ( د . خ . ل . م . ) حکم کرده شدم به بند کردن دروازه ناگمر ( ن - سواء ) دروازه علی را .

۳۸ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بن دار بصری گفت محمد حدیث کرد مارا محمد پسر جعفر گفت پسر جعفر حدیث کرد مارا عرف پسر میمون از ابي عبد الله از زيد پسر ارقم ( د . خ . و ) گفت زيد بود براي چند اشخاص از صاحبان نبي ( د . خ . ل . ص . م . ) دروازه هاي شارع امام در مسجد پس فرمود پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) بند کنید این دروازه ها را مگر دروازه علي پس کلام کردند درین مردم پس اعتقاد پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) پس شکر گفت خدا را و ثنا کرد بر او پسر گفت الحضرت اما بعد حمد و ثنا پس تحقیق من حکم کرده شده ام نه بند کردن این دروازه ها سواء دروازه علي رض پس گفت در وي گوینده شما قسم خدا است نه بند کردم من او را و نه کشاده کردم من او را و لكن حکم کرده شدم بچیزی پس متابعت کردم آن چیز را \*

## ذکر قول الممی صلعم ما انا ادخله و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم

۲۹ - قرأت علی محمد بن سلیمان عن ابن عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی عن ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و لم یقل مرة عن ابیه \* قال کذا عند النبی صلعم و عنده قوم جاوس فدخل علی ( ک . ه . ز ) فاما دخل خرجوا فلما خرجوا تلازموا فقالوا و الله انما اخرجنا و ادخله فرجعوا فقال و الله ما انا ادخلته و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم \* قال ابو عبد الرحمن هذا اولی بالصواب \*

۴۰ - ابیانا احمد بن یحیی الکوفی الصوفی قال حدثنا

ابن ذکر فرزدن نبی ( د . خ . ه . ز ) نه من داخل کردم علی را و بیرون کردم شما را یا که خدا داخل کرد او را و بیرون کرد شما را

۲۹ - خواند برو من محمد پسر سلیمان از پسر عیینة از عمه پسر دینار از ابی جعفر محمد پسر علی از ابراهیم پسر سعد پسر ابی وقاص از پدر خود و نگفت مرة از پدر خود این حدیث را گفت بودیم ما نزدیک نبی ( د . خ . ه . ز ) و نزدیک او مردمان نشسته بودند پس داخل شد علی بخشد خدا ذات او را پس هرگاه داخل شد علی خارج شدند مردمان پس هرگاه خارج شدند مردم با همدیگر التماس کردند پس گفتند مردم قسم خدا است جو این نیست که خارج کرد ما را و داخل کرد علی را پس رجوع کردند طرف الحضرت پس فرمود الحضرت قسم خدا است نه من داخل کردم علی را و خارج کردم شما را بلکه خدا داخل کرد علی را و خارج کرد شما را \*

۴۰ - خبر داد ما را احمد پسر یحیی کوفی صوفی گفت حدیث کرد

عالي و هو ابن قادم قال انبانا اسرائيل عن عبد الله عن شريك  
 عن الحروب بن مالك قال اتيت مكة فلقيت سعد بن ابی  
 وقاص فقلت هل سمعت اعلي سنقة قال كذا مع رسول الله  
 صلعم في المسجد فاودي فينا ليلة ليخرج من في المسجد الا  
 آل رسول الله صلعم و آل علي فخرجنا فلما اصبحت اتاه عمه فقال  
 يا رسول الله اخرجت اصحابك و اعمامك و سكنت هذا الغلام  
 فقال رسول الله صلعم ما انا ابرت باخراجكم و لا باسكان هذا  
 الغلام ان الله هو امر به \* قال ابو عبد الرحمن قال فطر عن عبد الله  
 بن شريك عن عبد الله بن الرقيم عن سعد ان العباس اتى  
 النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي فقال ما اذا وتحتها  
 و لا اذا سددتها و لكن الله فعل ذاك \* قال ابو عبد الله بن شريك

مارا علي و او پسر قادم است گفت علي خبر داد مارا اسرائيل از عبد الله  
 از شريك از حرب پسر مالك گفت حرب آمدم مكة را پس ملاقات كردم  
 سعد پسر ابی وقاص را پس گفتم ابا شديدی براي علی صدقت را گفت  
 سعد بوم همراه پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) در مسجد پس فدا نرده شد  
 در میان ما شب را ناله بیرون رود انكس كه در مسجد است مگر آل پیغمبر  
 خدا ( د . خ . ل . م . ) و آل علي پس بیرون آمديم پس هرگاه صبح شد  
 آمد نزد ان حضرت عمر انحضرت پس گفت ای پیغمبر خدا خارج كردي  
 تویاران خود را و عموهای خود را و ساكن گردانیدی تو این طفل را پس  
 گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) نه من حکم كردم بخارج کردن شما و نه  
 بساكن کردن این طفل تحقیق خدا او حکم کرد نه او \* گفت ابو عبد الرحمن  
 گفت فطر از عبد الله پسر شريك از عبد الله پسر رقیم از سعد تحقیق عباس  
 آمد نبی را ( د . خ . م . ) پس گفت نزد كردي تو دروازه های مارا مگر  
 دروازه علي را پس گفت نه من كشاده كردم او را و نه من بند كردم او را و  
 لكن خدا کرد این را \* گفت ابو عبد الله پسر شريك نیست منزل این مردم



لیس بذاک و الحرب بن مالک لا اعرفه و لا عبدالله بن الرقیم عن  
سعد ان العباس اتى النبي صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علي  
فقال ما انا فتحتها و لا انا سددتها و لكن الله فعل ذلك \*

۴۱ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا  
عبدالله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبدالله بن شريك  
عن عبد الله بن رقيم عن سعد نحوه \*

۴۲ — اخبرني مكررة زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله  
بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شريك عن  
عبد الله بن رقيم نحوه \*

۴۳ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا  
عبد الله بن عمر قال اخبرنا محمد بن وهب بن ابي كريمة

در حدیث و حرب پسر مالک نمی شناسم او را و نه میشناسم عبدالله پسر  
رقیم را در روایت کردن از سعد تحقیق عباس آمد فبی را ( د - خ - ل - م - )  
پس گفت بند کودی دروازه های ما را مگر دروازه علی را پس گفت نه من  
کشاده کرده ام او را و نه من بند کرده ام آنها را لکن خدا کرده این را \*

۴۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرده  
ما را عبدالله پسر عمر گفت گفت عبدالله حدیث کرد ما را اسباط از فطر از  
عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم از سعد مثل او \*

۴۲ — خبر داد مرا مکرر زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد  
ما را عبدالله پسر عمر گفت عبدالله حدیث کرد ما را اسباط از فطر از  
عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم مثل او حدیث که گذشت \*

۴۳ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث  
کرد ما را عبد الله پسر عمر گفت عبد الله خبر داد ما را محمد پسر وهب

الحرانی قال حدثنا مسکین قال حدثنا شعبۃ عن ابي مایع عن عمرو بن میمون عن ابن عباس رضه عنهما قال امر رسول الله صلعم بابواب المسجد فسدت الابواب الا باب علي عليه السلام \*

۴۴ — انبانا محمد بن مثنی قال حدثنا یحیی بن حماد قال حدثنا ابوالوضاح قال حدثنا یحیی قال حدثنا عمرو بن میمون قال قال ابن عباس سد ابواب المسجد غیر باب علی فکان یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقہ و لیس له طریق غیره \*

ذکر منزلة امیر المومنین علی بن ابي طالب کرم الله

### وجهه من النبی علیه السلام

۴۵ — انبانا بشر بن هلال البصری قال حدثنا جعفر و هو

پسر ابي کریم حرانی گفت محمد حدیث کرد مارا مسکین گفت مسکین حدیث کرد مارا شعبه از ابي مایع از عمرو پسر میمون از پسر عباس ( خ و ) گفت ابن عباس حکم کرد پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) به دروازه های مسجد پس بند کرده شد دروازه ها مگر دروازه علی برو سلام \*

۴۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا یحیی پسر حماد گفت یحیی حدیث کرد مارا ابوالوضاح گفت حدیث کرد مارا یحیی گفت حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت میمون گفت ابن عباس بند کرده شد دروازه های مسجد مگر دروازه علی پس بود علی که داخل میشد مسجد را و حال آنکه او را احتیاج غسل بود و او مسجد را او بود و نبود برای او راه مگر او را مسجد \*

این ذکر مرتبه امیر مومنین علی سرالی طالب است بزرگ

کند خدا ذات او را از نبی برو سلام

۴۵ — خبر داد مارا بشر پسر هلال بصری گفت بشر حدیث کرد مارا

ابن سلیمان قال حدثنا حرب بن شداد عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن سعد بن أبي وقاص رض قال لما غزی رسول الله صلعم غزوة تبوک خلف علیا بالمدينة فقالوا فیه ماله و کرة صحبتته فتبع علی النبی صلعم حتی لحقه فی الطريق و قال یا رسول الله خلعتنی بالمدينة مع الزراري و النساء حتی قالوا فیه ماله و کرة صحبتته فقال له النبی صلعم یا علی انما خلعتک علی اهلی اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لانی بعدی \*

۴۶ — انبانا القاسم بن زکریا بن دینار الکوفی قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد السلام عن یحیی بن سعید عن سعید

---

جعفر و او پسر سلیمان است گفت جعفر حدیث کرد ما را حرب پسر شداد از قتاده از سعید پسر مسیب از سعد پسر وقاص ( خ . و ) گفت سعد هرگاه که جنگ کرد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) جنگ تبوک که نام مکان است خلیفه کرد علی را در مدینه پس گفتند مردم در وی یعفی در ملی رضه مالل کرد انحضرت و مکروه داشت انحضرت صحبت او را پس نابع شده پیغمبر را ( د . خ . ل . م . ) تا اینکه لاحق شد انحضرت را در راه و گفت علی ای پیغمبر خدا خلیفه کردی تو مرا در مدینه همراه طفلان و زنان تا اینکه گفتند مردم در شان علی ملال کرد و مکروه داشت انحضرت صحبت علی را پس گفت برای او نبی ( د . خ . ل . م . ) ای علی جز این نیست که خلیفه کرد ترا بر اهل خود آیا راضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی سیدای اینکه تحقیق حال ایست که نیست نبی بعد من .

۴۷ — خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت قاسم حدیث کرد ما را ابو نعیم گفت حدیث کرد ما را عبد السلام از یحیی پسر سعید از سعید پسر مسیب از سعد پسر ابی وقاص ( خ . و ) تحقیق نبی

بن المسیب عن سعد بن ابی وقاص (رض) ان النبی علیه السلام قال  
لعلي (رض) انت مني بمنزلة هارون من موسى \*

۴۷ — انبانا زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب بن  
الدرادردي بن صفوان التميمي عن سعيد بن المسيب انه سمع  
سعد بن ابی وقاص (رض) يقول ما قال رسول الله صلعم لعلي (ما  
ترضني ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة \*

۴۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب ان الدرادردي  
حدثه عن هشام بن هشام عن سعيد بن المسيب عن سعد (رض) قال  
لما خرج (رسول الله صلعم الي تبوك خرج علي (رض) يشيعه فبكى و  
قال يا رسول الله تركتني (ن - اتركني) مع الخوالف فقال صلعم يا  
علي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة \*

برو سلام گفت علي را (خ. و) تو از من بمنزله هارون است از موسى \*

۴۷ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو  
مصعب پسر درادردي پسر صفوان التميمي از سعيد پسر مسيب تحقيق او  
شنيد سعد پسر ابی وقاص را (خ. و) ميگفت انچه كه گفت پيغمبر  
خدا (د. خ. ل. م.) علي را ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من  
بمنزله هارون از موسي مگر نبوة \*

۴۸ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت خبر داد مارا ابو مصعب  
تحقيق درآوردي حديث كرد درادردي ابو مصعب را از هشام پسر هشام  
از سعيد پسر مسيب از سعد (خ. و) گفت هرگاه بديرون آمد پيغمبر خدا  
(د. خ. م.) طرف موضع تبوك بديرون آمد علي (خ. و) سعي ميكرد  
و شتاب ميرفت پس آنحضرت پس بكاو گريه كرد و گفت اي پيغمبر خدا  
ترك كردي تو مرا (ن - ايا ميگذاري مرا) همراه پس ماندگان پس  
گفت آنحضرت (د. خ. ل. م.) اي علي ايا راضي نمي شوي اينكه باشي  
تو از من بمنزله هارون از موسي مگر نبوة \*

## ذکر الاختلاف علی محمد بن المنکدر فی هذا الحديث

۴۹ — أخبرني اسحق بن موسى بن عبد الله بن يزيد الانصاري قال حدثنا داود بن كثير الرقي عن محمد بن المنکدر عن سعيد بن المسيب عن سعد رضي ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي \*

۵۰ — أخبرني صفوان بن محمد بن عمرو قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن محمد بن المنکدر قال سعيد بن المسيب أخبرني ابراهيم بن سعد انه سمع ابا سعد رضي وهو يقول قال النبي صلعم لعلي رضي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة قال سعيد فلم ارض حتى اتيت سعدا فقلت شيئا حدث به ابنك قال وما هو

## این ذکر اختلاف است بر محمد بن منکدر درین حدیث

۴۹ — خبر داد مرا اسحاق بن موسی بن عبد الله بن یزید انصاری گفت اسحاق حدیث کرد مارا داود بن کثیر رقی از محمد بن منکدر از سعید بن مسیب از سعد (خ. و) تحقیق پیغمبر خدا (ع. ل. م.) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من \*

۵۰ — خبر داد مرا صفوان بن محمد بن عمرو گفت حدیث کرد مارا احمد بن خالد گفت حدیث کرد مارا عبد العزيز بن ابي سلمة ماجشون از محمد بن منکدر گفت سعید بن مسیب خبر داد مرا ابراهیم بن سعد بن منکدر گفت سعید بن مسیب از سعد (خ. و) او میدگفت گفت نبی (ع. ل. م.) علی را (خ. و) ایا راضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق حال ایست که نیست نبوة من بعد \* گفت سعید پس نه راضی شدم تا اینکه آمدم سعد را پس گفتم چیزی هست که حدیث کرد با من چیز

انتهرای فقلت اخبرنا علی هذا فقال ما هو يا بن اخی فقلت هل سمعت النبی صلعم یقول لعالی کذا و کذا قال نعم و أشار الی اذنیه و الا فسکتا لقد سمعته یقول ذلک و خالفه یوسف الماجشون فرواه عن محمد بن المنکدر عن سعید عن عامر بن سعد عن ابیه و تابعه علی روايته عن عامر بن سعد علی بن زید بن جذعان \*

۵۱ — اخبرني زکریا بن ابی یحیی قال حدثنا ابن ابی الشوارب قال حدثنا حماد بن زید عن علی بن زید عن سعید بن المسیب عن عامر بن سعید عن سعد ان (سول الله صلعم قال لعالی انک منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لانی بعدی قال سعید فاحببت ان اشافه ذلک سعدا فاتیته فقلت ما

پسر تو گفت سعد چه چیز است و زجر کرد مرا پس گفتم خبر داد مرا برین یعنی بر فضیلت علی پس گفت سعد چیست آن فضیلت ای پسر براد من پس گفتم ای شنیدید تو پیغمبر خدا (د. خ. م. ) میگفت علی را چنین و چنین گفت آری و اشاره کرد طرف هر دو گوش خود که از گوش شنیدم و اگر چنین نبود پس کدنگ ( کر ) باد هر دو گوش من هراینه تحقیق شنیدم انحضرت را میفرمود فضیلت علی را رض و مخالف شد عبدالعزیز را یوسف ماجشون پس روایت آنرا از محمد پسر منکر از سعید از عامر پسر سعد از پدر او تابع شد یوسف ماجشون را بر روایت کردن او از عامر پسر سعد علی پسر زید پسر جذعان \*

۵۱ — خبر داد مرا زکریا پسر ابی یحیی گفت زکریا حدیث کرد مرا ابن ابی الشوارب گفت ابن ابی الشوارب حدیث کرد مرا حماد پسر زید از علی پسر زید از سعید پسر مسیب از عامر پسر سعید از سعد تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. م ) گفت انحضرت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی سواء اینکه تحقیق حال اینست که نیست نبی بعد من گفت سعید راوی پس قصد کردم اینکه بالمشافه پرسم این حدیث را سعد را پس

حدیث حدیثی به عنک عامر فادخل اصبعیه فی اذنبه و قال سمعته من رسول الله صلعم و الا فسکتا \* و قد روی هذا الحدیث شعبه عن علی بن زید فلم یذكر عامر بن سعد \*

۵۲ — اخبرني محمد بن وهب الحراني قال حدثنا مسكين بن سكن قال حدثنا شعبه عن علي بن زید قال سمعت سعيد بن المسيب يحدث عن سعد بن (رسول الله صلعم قال لعلي الا ترضي ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى فقال اول من رضيت رضيت فسأله بعد ذلك فقال بلى بلى \* قال ابو عبد الرحمن ما علمت ان احدا تابع عبد العزيز الماجشون علي روايته عن محمد بن المنكدر عن سعيد بن علي بن ابراهيم بن سعد قد روی هذا الحدیث عن ابيه \*

آمدم سعد را پس گفتم چه حدیث است که حدیث کرد مرا این حدیث از تو عامر پس داخل کرد سعد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و گفت شنیدم آن حدیث را از پیغمبر خدا ( د . خ . م ) و اگر چنین نبود پس گدگ ( کر ) باد هر دو گوش من و تحقیق روایت کرد این حدیث را شعبه از علی بن زید پس نه ذکر کرد عامر پسر سعد را \*

۵۳ — خبر داد مرا محمد پسر وهب حرانی گفت حدیث کرد مرا مسکین پسر مسکن گفت مسکین حدیث کرد مرا شعبه از علی پسر زید گفت علی شنیدم سعید پسر مسیب را حدیث میکرد از سعد تحقیق پیغمبر خدا ( د . خ . م ) گفت علی را ایا راضی نهی سوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی پس گفت علی رض اول آنکسی ام که راضی شدم پس پرسیدم سعد را بعد حدیث کردن سعید ازو پس گفت سعد آری آری شنیدم این حدیث از آن حضرت \* گفت ابو عبد الرحمن نهی دانستم تحقیق کسی تابع شد عبد العزيز الماجشون را بر روایت کردن او از محمد پسر منکدر از سعید پسر مسیب از ابراهیم پسر سعد بر اینکه تحقیق ابراهیم پسر سعد تحقیق روایت کرد این حدیث را از پدر خود \*

۵۳ — ابنان محمد بن بشار البصري قال حدثنا محمد يعني ابن جعفر غندرا قال اخبرنا شعبة بن ابراهيم قال سمعت ابراهيم بن سعد يحدث عن ابيه عن النبي صلعم انه قال لعلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى \*

۵۴ — ابنان عبيد الله بن سعد البغدادي قال حدثنا عمر قال حدثنا ابي عن ابي اسحق قال حدثنا محمد بن طلحة بن زيد بن مكاة عن ابراهيم بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه انه سمع رسول الله يقول لعلي رض حين خلفه في غزوة تبوك علي اهلته الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي \* قال ابو عبد الرحمن و مدروي هذا الحديث عن عامر بن سعد عن ابيه عن غير حديث سعيد بن المسيب \*

۵۳ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بصري گفت محمد حديث کرد مارا محمد مراد میدارد از محمد پسر جعفر غندر را گفت محمد خبر داد مارا شعبه پسر ابراهيم گفت شعبه شنيدم ابراهيم پسر سعد را حديث ميكرد از پدر خود از نبي ( ه . خ . ل . م ) تحقيق او گفت علي را ايا راضي مي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى \*

۵۴ — خبر داد مارا عبيد الله پسر سعد بغدادي گفت حديث کرد مارا عمر گفت عمر حديث کرد مارا پدر من از ابي اسحاق گفت عمر حديث کرد مارا محمد پسر طلحه پسر زيد پسر مكاة از ابراهيم پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود تحقيق او شنيد پيغمبر خدا را ( ه . خ . م ) ميگفت علي را ( ه . و ) وظيفه خليفه کرد انحضرت علي را در جنگ تبوك بر اهل خود ايمانه راضي مي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر تحقيق شان اينست كه ديست نبي بعد من \* گفت ابو عبد الرحمن و تحقيق روايت کرده شد اين حديث از عامر پسر سعد از پدر او از غير حديث سعيد پسر مسيب \*



۵۵ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنا ابوبکر الحنفی قال حدثنا بکیر بن مسمار قال سمعت عامر بن سعد یقول قال معویة لسعد بن ابی وقاص ما بمنعک ان تصیب ابن ابی طالب قال لا اسبه ما ذكرت ثلثا قالهن رسول الله صلعم لان یشکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم لا اسبه ما ذكرت حین نزل علیه الوحی و اخذ علیا و ابنیه و فاطمة فادخلهم تحت ثوبه ثم قال رب هؤلاء اهلی و اهل بیتی و لا اسبه ما ذكرت حین خلفه فی غزوة تبوک و قال عای خافتنی مع النساء و الصبیان فقال اما لرضی ان یشکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبوة

۵۵ — خبر داد مارا محمد بن المثنی گفت محمد بن ابوبکر حنفی گفت ابوبکر حدیث کرد مارا بکیر بن مسمار گفت بکیر بن سعد بن عامر بن سعد می گفت گفت معویة سعد بن ابی وقاص را چه چیز منع کرد ترا اینکه زبون گردانی تو پسر ابیطالب را گفت سعد نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم سه چیز را که گفت ای سه چیز را پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) در اینده اینکه باشد برای من یکی از آنها درستقر است طرف من از قطار شتران سرخ رنگ نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و قتی که نازل شد بر انحضرت وحی و گرفت انحضرت علی را و هر دو پسران او را و فاطمه را پس داخل کرد انحضرت ایشان را زیر چادر خود پستر گفت انحضرت ای پروردگار من ایشان اهل من اند و اهل بیت من اند و نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و قتی که خلیفه کرد او را در جنگ تبوک ( ن - ) که جنگ کرد آن حضرت آن جنگ را ) و گفت علی رض خلیفه بودی تو مرا همراه زنان و طفلان پس گفت ای راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شای نیست که نیست

من بعدی ولا اسبه ما ذكرت يوم خيبر حين قال رسول الله صلعم  
لاعطين هذه الراية رجلا يحبه الله ورسوله و يحب الله ورسوله  
و يفتح الله على يديه ( ن - بيده ) فتناولنا فقال اين علي  
ف قيل ( ن - فقالوا ) هو ارمذ فقال ادعوه فدعوه فبصق في عينيه  
ثم اعطاه الراية ففتح الله على يديه ( ن - عايه ) قال فوالله ما  
ذكره معوية بحرف حتى خرج من المدينة \*

۵۶ — حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن شعبة عن  
الحكم عن مصعب بن سعد قال خلف رسول الله صلعم عليا  
( ن - علي بن ابي طالب ) في غزوة تبوك فقال يا رسول الله

نبوة ارس من و نه زبون خواهم گفت او را تاكه ياد دارم روز خيبر وقتيكه  
گفت پيغمبر خدا ( د . خ . م . ) هراينه هراينه خواهم داد اين نيزه را  
مرد را كه دوست مي دارد او را خدا و رسول او را دوست مي دارد خدا  
و رسول خدا را و فتح خواهد كرد خدا بر هر دو دست او ( ن - بدست  
او ) پس گردن بلند كرديم براي آن نيزه پس گفت انحضرت كجاست علي  
پس گفته شد ( پس گفتند مردم ) او چشم بسيار عليل دارد پس فرمود  
طلب كنيد او را پس طلبيدند او را پس آب دهن انداخت در هر دو چشم  
او پسترداد او نيزه را پس فتح كرد خدا بر هر دو دست او ( ن - بدست  
او ) گفت سعد پس قسم خدا امنت به ذكر كرد علي را معويه بيكي حرف  
تا اينكه خارج شد معويه از مدينه .

۵۶ — حديث كورد مارا محمد پسر بشار گفت حديث كورد مارا محمد  
پسر شعبه ارحكم از مصعب پسر سعد گفت مصعب خليفه كرد پيغمبر خدا  
( د . خ . م . ) علي را ( ن - علي پسر ابي طالب را ) در جنگ تبوك پس گفت  
علي اي پيغمبر خدا خليفه ميكني مرا در زبان و طفلان پس گفت انحضرت

تخلفني في النساء و الصبيان فقال اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لاني بعدي \* قال ابو عبد الرحمن خالفه ليث فقال عن الحكم عن عائشة بنت سعد \*

۵۷ — اخبرني الحسن بن اسمعيل بن سليمان المصيصي الخالدي قال انبانا المطلب عن ليث عن الحكم عن عائشة بنت سعد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي في غزوة تبوك انت مني بمنزلة ( ن - مكان ) هارون من موسى الا انه لاني من بعدي \* قال ابو عبد الرحمن و شعبة احفظ و ليس ضعيف و الحديث فقد رواه عائشة بنت سعد \*

۵۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب عن الدراوردي عن الحميد ( ن - الجعيد ) عن عائشة انها قالت

ايا راضي نبي شري اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى سواء آنكه تحقيق حال اين است كه نيست نبي بعد من • گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد محمد پسر شعبة را ليث پس گفت ليث اين حديث را از حكم از عايشه دختر سعد •

۵۷ — خبر داد مارا حسن پسر اسمعيل پسر سليمان مصيصي خالدي گفت خبر داد مارا • مطلب از ليث از حكم از عايشه دختر سعد از سعد تحقيق پيغمبر خدا ( د • خ • ل • م • ) گفت علي را در جنگ تبوك تو از من بمنزله ( ن - مكان ) هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من • گفت ابو عبد الرحمن و شعبة حافظ و ياد دارنده تو است حديث را و نيست ضعيف و حديث پس تحقيق روايت كرد او را عايشه دختر سعد \*

۵۸ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو مصعب از دراردي از حميد ( ن - جعيد ) از عايشه تحقيق ( ن - از عايشه

( ن - عن ابيها ) ان عليا رض خرج مع النبي صلعم حتى جاء ثنية الوداع يود من غزوة تبوك و خلف عليا فقال ( ن - و علي يشكني و هو يقول ) اتخافني مع الخوالف فقال له اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي ( ن - الا النبوة ) \*

### اختلاف علي بن شريك في هذا الحديث

۵۹ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار الكوفي قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا فطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن (قيم الكياني عن سعد بن ابي وقاص رض ان النبي صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى \* و رواه اسرائيل عن عبد الله بن شريك عن الحراث بن مالك عن سعد \*

از پدر عایشه ) گفت تحقیق علی ( خ . و ) بیرون آمد همراه نبی ( د . خ . ل . م . ) تا اینکه آمد آنحضرت ثنیة الوداع را که نام مکان است ارزو میبرد از جنگ تبوک و خلیفه کرد علی را پس گفت ( ن - و علی شکایت میکرد و او میگفت ) ایا خلیفه میکنی همراه پس ماددگان پس گفت آن حضرت علی را ایا راضی هستی شوی اینکه باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست نبی بعد من ( ن - مگر نبوت ) \*

### این ذکر حالت کردن علی علیه السلام پسر شریک درین حدیث است

۵۹ - خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت حدیث کرده ما را ابو نعیم گفت حدیث کرد ما را فطر از عبد الله پسر شریک از عبد الله پسر رقیم کیانی از سعد پسر ابي وقاص ( خ . و ) تحقیق نبی ( د . خ . م . ) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی . و روایت کرد آن حدیث را اسرائیل از عبد الله پسر شریک از حراث پسر مالک از سعد \*

۶۰ — انبانا احمد بن يحيى الكوفي قال حدثنا وعيل و هو ابن قادم قال حدثنا اسرائيل عن عبد الله بن شريك عن الحرب عن مسلك قال سعيد بن مالك قال رسول الله صلعم غزا على ناقة الحمراء و خلف عاليا فجاء علي حتى تعدى الناقة فقال يا رسول الله زعمت قريش انك انما خلفتني انك استثقلتني و كرهت صحبتي و بكى فنادى رسول الله صلعم في الناس ما منكم احد الا و له حاجة باين ابي طالب اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي قال علي (رضه) رضيت عن الله عز و جل و عن رسول الله صلعم \*

۶۱ — اخبرنا عمرو بن علي قال حدثنا يحيى يعني ابن

۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر يحيى كوفي گفت حديث كرد مارا وعيل و او پسر قادم است گفت حديث كرد مارا اسرفيل از عبد الله پسر شريك از حرب از مسلك گفت سعيد پسر مالك گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م. ۰) جاگ كرد بر ماده شتر سرخ رنگ و خليفه كرد علي را پس آمد علي تا اينكه تجاوز كرد ماده شتر را پس گفت اي پيغمبر خدا گمان بردند قريش تحقيق تو جزين نيست كه خليفه كردي مرا تحقيق تو ثميل داشتني تو مرا يا مكروه داشتني تو صحبت مرا و گويه كرد علي پس ندا و اواز كرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م. ۰) هر مردم نيست از شما كسي مگر حال اينكه براي او حاجت هست به پسر ابي طالب ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر تحقيق شان ايست كه نيست دبي بعد من گفت علي (د. خ. و) راضي شدم از خدا غالب و بزرگ و از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م. ۰) \*

۶۱ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا يحيى

سعید قال حدثنا موسی الجهنی قال دخلت علی فاطمة بنت  
عالي فقال لها وفیقي ( وقفیزی ) هل عندک شیء عن والدک  
مثبت قالت حدثتني اسماء بنت عمیس ان (سول الله  
صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسی الا انه  
لانبي بعدي \*

۶۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا جعفر بن عون عن  
موسى الجهنی قال ادركت فاطمة بنت علي رضه وهي ابنة ثمانین  
سنة فقلت لها تحفظین عن ابیک شیئا قالت لا ولكن اخبرني  
( ن - سمعت ) اسماء بنت عمیس انها سمعت (سول الله  
صلعم يقول يا علي انت مني بمنزلة هارون من موسی الا انه  
لانبي من بعدي \*

مراد می‌دارد عمرو از یحیی پسر سعد را گفت یحیی حدیث کرد ما را موسی  
جهنی گفت موسی آمدم نزد فاطمه دختر علی رضه پس گفت موسی ما را  
واقف کن مرا آیا نزدیک تو چیزی است از پدر تو ثابت کرده شده گفت  
فاطمه حدیث کرد مرا اسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا ( د - خ - ل -  
م - ) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان  
اینست که نیست نبي بعد من •

• ۶۲ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد ما را  
جعفر پسر عون از موسی جهنی گفت در باوتم فاطمه دختر علی را ( خ - و )  
و حال آنکه او دختر هشتاد ساله بود پس گفت ما را یاد میداری از پدر خود  
چیزی را گفت نه و لکن خبر داد مرا ( ن - شدیدم ) اسماء دختر عمیس  
تحقیق او شدیدم پیغمبر خدا را ( د - خ - م - ) می‌گفت ای علی تو من  
بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبي از بعد من •

۶۳ — انبانا احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا ابو نعيم حسن هو ابن صالح عن موسى الجهني عن فاطمة بنت علي عن اسماء بنت عميس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي \*

### ذكر الاخوة

۶۴ — انبانا محمد بن يحيى بن عبد الله النيسابوري و احمد بن عثمان بن حكيم اودي و اللفظ لمحمد قالا حدثنا عمرو بن طاحه قال حدثنا اسباط عن سماك عن عكرمة عن ابن عباس رضي ان عليا كان يقول في حبة رسول الله صلعم ان الله تعالى يقول (ان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و الله لا ينقلب على عقبيه)

۶۳ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حكيم گفت احمد حديث كرد مارا ابو نعيم گفت حديث كرد مارا حسن او پسر صالح است از موسى جهني از فاطمه بنت علي از اسماء دختر عميس تحقيق پيغمبر خدا ( د . خ . ) گفت علي را تو از من بمنزلة هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من •

### ذكر برادر شدن علي است آنحضرت را

۶۴ خبر داد مارا محمد پسر يحيى پسر عبد الله نيسابوري و احمد پسر حكيم اودي و لفظ حديث كه بعد مذكور است براي محمد پسر يحيى است يعنى لفظ حديث كه احمد پسر عثمان نقل كرده اينجا بعينه مذكور نيست گفتند آن هر دو حديث كرد مارا عمرو پسر طلحه گفت عمرو حديث كرد مارا اسباط از سماك از عكرمة از پسر عباس ( د . خ . و ) تحقيق علي بود كه ميگفت در زندگي پيغمبر خدا ( د . خ . و ) تحقيق خدا تعالى ميفرمايد ايا پس اگر وفات خواهد يافت پيغمبر خدا يا قتل كرده خواهد شد برگشته خواهيد شد شما بر پاشده هاي خود قسم خدا است و نه

بعد از هذان الله و الله لئن مات او قتل انقلبتم على اعقابكم  
لاقتلن على (ن - لاقتلن عليه) ما قائل عليه حتى اموت او اقتل  
والله اني لاختوه و وليه و واژه و ابن عمه و من احق به مني \*

۶۵ — اخبرني الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم  
قال حدثنا ابو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن ابي صادق عن ربيعة  
بن ناجد ان رجلا قال لعلي بن ابي طالب رضه يا اميرالمومنين  
لم ورثك ابن عمك دون عمك قال جمع رسول الله صلعم او قال  
دعى (رسول الله صلعم بنی عبدالمطلب فصنع لهم صدا من طعام

برگشته خواهم شد بر پاشنه های خود بعد اینکه هدایت کرد ما را خدا  
و قسم خدا است هر اینکه اگر وفات خواهد یافت آن حضرت یا قتل کرده  
خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشنه های خود هر ایده هر اینکه قتل  
خواهم کرد بر آنچه که گوینده است آن حضرت بران چیز یعنی بر اینکه  
شاهدی دهند کلمه شهادت را (ن - هر اینکه هر اینکه قتل خواهم کرد بر اینکه  
شاهدی دهند کلمه شهادت را) تا اینکه خراهم وفات یافت یا قتل خواهم شد  
قسم خداست تحقیق من هر اینکه برادر آن حضرت ام و قریب او و وارث  
او ام و پسر عم او ام و کیست سزاوارتر آن حضرت از من \*

۶۵ — خبر داد مرا فضل پسر سهل گفت حدیث کرد ما را عفان پسر  
مسلم گفت حدیث کرد ما را ابو عوانه از عثمان پسر مغیره از ابي صادق از  
ربیعہ پسر نا حد تحقیق مرد گفت او مرد علی پسر ابی طالب را (خ و) ای  
امیرالمومنین چرا وارث شدی پسر عم خود را سوای عم خود را گفت علی  
جمع کرد پیغمبر خدا (د و خ و س و) یا گفت علی طلبید (†) پیغمبر خدا  
(د و خ و ل و س و) پسران عبدالمطلب را پس ساخت برای ایشان يك  
اثار را از طعام گفت علی رضه پس خوردند بنی عبدالمطلب تا اینکه سیر

(†) — شك راوی حدیث است که حضرت علی فقط جمع فرمود یا لفظ دعی \*



قال فاكلوا حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو كانه لم يمس ثم دعا  
 بغمرة فشربوا حتى دورا و بقي الشراب كانه لم يمس او لم  
 يشرب فقال يا بني عبدالمطلب اني بعثت اليكم خاصة و الي  
 الناس عامة وقد رايتم من هذه الامة ما قد رأيتم فايكم يبايعني  
 على ان يكون اخي و صاحبي و وارثي و وزيري فام يقيم اليه  
 احد فقامت اليه و كذت اصغر القوم سنا فقال اجلس ثم قال  
 ثلث مرات كل ذاك اقوم اليه فيقول اجلس حتى كان في  
 الثالثة فضرب بيده على يدي ثم قال انت اخي و صاحبي و وزيري  
 فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي \*

همک شدند و باقی ماند طعام چنانکه بود او گویا که او طعام نه می کرده  
 شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانید پستری طلبید آب را پس  
 نوشیدند پسران عبدالمطلب تا اینکه سیراب شدند و باقی ماند آب گویا  
 که او نه می کرده شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانیده یا نه  
 نوشیده شد (†) پس گفت آن حضرت ای پسران عبدالمطلب تحقیق  
 من فرستاده شده ام طرف شما از روی خاص و طرف مردم از روی عام و  
 تحقیق دیدید شما ازین آمت آنچه که تحقیق دیدید شما پس کدام شما  
 بیعت میکند مرا براینکه باشد آنکس برادر من و صاحب من و وارث من  
 و وزیر من پس نه استقامت طرف آن حضرت کسی پس استقامت طرف آن  
 حضرت و بودم خرد تر قوم از روی عمر پس فرمود بنشین پستری فرمود سه  
 دفعه هر بار ابن استقامت میشدم طرف او پس میفرمود بنشین تا که بود  
 فرمودن آنحضرت آن کلام را دفعه سوم پس زد دست خود را بر هر دو  
 دست من پستری گفت تو برادر من است و صاحب من است و وزیر من  
 است پس بسبب این فرمودن وارث شدم پسر غم خود را مداوی غم خود •

(†) — اینجا شك راویست که علي رضه لفظ لم بهمس فرمود یا لفظ لم يشرب •

۶۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عثمان قال حدثنا  
عبدالله بن نمير قال حدثنا مالك بن مغول عن الحرب بن  
حصين عن ابي سليمان الجهني قال سمعت ابا رضى على المنبر  
يقول انا عبدالله و اخو رسوله \*

### ذكر قول النبي صلعم على مني وانا منه

۶۷ — انبأنا بشر بن هلال عن جعفر بن سليمان عن يزيد  
المرشك عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصين رضى قال  
قال رسول الله صلعم ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن  
( ن - و هو ولي و ولي كل مومن ) \*

### ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۶۸ — انبأنا احمد بن سليمان قال ( ن - قال اخبرنا زيد

۶۶ — خردا، مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا عثمان  
گفت عثمان حديث كرد مارا عبدالله پسر نمير گفت عبدالله حديث كرد مارا  
مالك پسر مغول از حرب پسر حصين از ابي سليمان جهني گفت ابي سليمان  
شنيدم علي را (خ و) بر منبر مي فرمود من بيد خدا ام و درادر رسول او ام •  
اين ذكر فرمودن نبوت (د و خ و) علي از منست و من از و ام  
۶۷ — خبر داد مارا بشر پسر هلال از جعفر پسر سليمان از يزيد  
مرشك از مطرف پسر عبدالله از عمران پسر حصين (خ و) گفت  
حصين گفت پيغمبر خدا (د و خ و) تحقيق علي از منست و من  
از و ام و او ولي هر مومن است •

### اين ذكر اختلاف علي ابي اسحاق مست درين حديث

۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان [ گفت احمد حديث كرد مارا

بن حباب قال حدثنا شريك قال حدثنا ابو اسحاق ( حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثنا حبشي بن جنادة السكوني قال سمعت رسول الله صلعم يقول على مني و انا منه فقلت لابي اسحاق انت سمعته منه فقال وقف على ههنا فحدثني به \* و رواه اسرائيل فقال عن ابي اسحاق عن البراء (رضه) قال قال رسول الله صلعم لعلي انت مني و انا منك رواه القاسم بن يزيد المخزومي عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة و هاني عن علي \*

۶۹ — انبأنا احمد بن حرب قال حدثنا قاسم و هو ابن يزيد

يحيى بن آدم گفت يحيى حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحق [ ن ] - گفت احمد خبر داد مارا زبد پسر حباب گفت زده حديث کرد مارا شريك گفت شريك حديث کرد مارا ابو اسحق ( گفت ابي اسحاق حديث کرد مارا حبشي پسر جنادة سکونی گفت حبشي شديد پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) ميفرمود علي از منست و من از و ام پس گفتم ابي اسحاق را تو شديدی آن حديث را از انحضرت پس گفت ابو اسحاق ايستاده شد علي اينجا پس حديث کرد مارا بان حديث و روايت کرد آن حديث را اسرائيل پس گفت اسرائيل از ابي اسحاق از براء ( خ . و ) گفت براء گفت پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) علي را تراز منست و من از تو ام \* روايت کرد ان حديث را قاسم پسر يزيد مخزومي از اسرائيل از ابي اسحاق از هبيرة و هاني از علي \*

۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حديث کرد مارا قاسم

و او پسر يزيد حرمي است گفت قاسم حديث کرد مارا اسرائيل از ابي

الحرمي قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مريم  
و هاني بن هاني ( عن ) علي (رض) قال لما صدرنا من مكة اذا  
بنت ( ن - ابنة ) حمزة تذاذي يا عم يا عم فتناولها علي (رض) و  
اخذها فقال لفاطمة ( ن - لصاحبه ) دونك ابنة عمك فحملتها  
فاختصم فيها علي و جعفر و زيد فقال علي انا اخذها ( ن -  
اخذتها ) وهي ابنة عمي قال جعفر ابنة عمي و خالتها تحتي و  
قال زيد ابنة اخي ففضي بها (رسول الله صاعم لخالتها و قال  
الخاله بمنزلة الام و قال لعلي انت مني و انا منك و قال الجعفر  
اشبهت خلقي و خلقي قال لزيد انت اخونا ( ن - مولانا ) \*

اسحاق از هبيرة پسر مريم و هاني پسر هاني! از علي ( خه و ) گفت علي  
هرگاه كه صادر شدیم و آمدیم از مكه ناگاه دختر حمزه اواز میداد ای  
عمو من اي عمو من پس رسید او را علي ( خه و ) و گرفت او! پس گفت  
علي فاطمه را ( ن - صاحب خود را ) نزدیک نو هست دختر عمو تو پس  
بر داشت حضرت فاطمه آن دختر را پس مناقشه کرد در آن دختر علي  
و جعفر و زيد پس گفت علي من گیرنده او ام ( ن - گرفتم او را ) و این  
دختر عمو من است گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زهر من است  
و گفت زيد دختر برادر من است پس حکم کرد بان دختر پیغمبر خدا  
( ده خه ل . م ) برای خاله او و فرمود خاله پسر را! و درست و گفت  
علي را نو از من است و من از تو ام و فرمود جعفر را مشابه شدی خلقت  
و پیدایش مرا و خلق مرا و گفت زيد را اي زيد تو برادر من است ( ن -  
دوست کرده شده ما هستی ) \*

## ذکر قول النبی صغلم علی کفستی

۷۰ — انبأ العباس بن محمد الدوري قال حدثنا الاخوص بن حرا ب قال حدثنا يونس بن ابي اسحق عن زيد بن يذيع عن ابي ذر رضى قال (قال) (سول الله صاعم لينتھن بنو وکيعة او لا بعثن اليهم رجلا کنفسي يتقدم فيهم امری فيقتل المتاملة و يسبى الذرية فما راعني الا و كف عمر في حجزتي من خلفي قال من تعاني قال (ن - قلت) ما اياک اعاني و لا صاحبک قال فمن تعاني قال خاصف الذعل قال و عاي يخصف ذعلا (ن - الذعل) \*

## این ذکر فرمودن پیغمبر است (د. خ. ه) علی شان ذات من است

۶۰ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد مارا اخرص پسر حرا ب گفت اخرص حدیث کرد مارا یونس پسر ابي اسحق از زيد پسر یذیع از ابي ذر (د. خ. و) گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. ه. ه) هرایده هرایده باز خواهند ماند پسران و کيعة که قبیلۀ کفار عرب بود یا هرایده هرایده خواهیم فرستاد مرد را که مثل ذات منست خواهد رسانید در آنها حکم مرا پس قتل خواهد کرد جنگ کنندگان را و بندی خواهد کرد ذریعت آنها را پس نه ترس کرد مرا و کف دست زد عمر در کمر بند من از پس من گفت عمر کدام کس را مراد میدای فرمود انحضرت نه ترا مراد میدارم و نه صاحب ترا گفت عمر بن خطاب پس کدام کس را مراد میداری گفت (ن - گفتم) انحضرت دوزندۀ پای پوش را گفت عمر فاروق و علی میدرزد پای پوش را و حضرت علی کناره پای پوش انحضرت میدوخت \*

## ذکر قول النبی صلعم لعلي انت صفی و امینی

۷۱ — انبانا زکریا بن یحیی قال انبانا ابن ابی عمر و ابو مردان قال (قالا) حدثنا عبد العزیز عن یزید بن عبد الله بن أسامة بن الهاد عن محمد بن نافع بن نجیح عن ابیه عن علی (ع) قال قال النبی صلعم اما انت یا علی صبی و امینی \*

## ذکر قول النبی صلعم لا یودی عنی الا انا و علی

۷۲ — انبانا بشاره قال حدثنا عثمان و عبد الصمد قال حدثنا حدیثا حماد بن سلمة عن سماک بن حرب عن انس رضه قال

## این ذکر فرمودن نبی (دخ . ل . م . م) علی را (خ . و) تو دوست منی و امانت دار منی

۷۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا خبر داد مرا پسر ابی عمر و ابو مروان گفت هریکی ابن ابی عمر و ابو مروان حدیث کرد مرا عبد العزیز از یزید پسر عبد الله پسر اسامه پسر هاد از محمد نافع پسر عیین از پدر خود از علی (خ . و) گفت علی رضه فرمود دبی (د . خ . ل . م) ایاده تو ای علی دوست منی و امانت دار منی \*

## این ذکر فرمودن نبی (د . خ . ل . م) نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علی

۷۲ — خبر داد مرا بشاره گفت بشاره حدیث کرد مرا عثمان و عبد الصمد گفت عثمان و عبد الصمد حدیث کرد مرا حدیثی را حماد پسر اسامه از سماک پسر حرب از انس (خ . و) گفت انس فرستاد نبی (د . خ . ل . م)

بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا عني الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياه \*

۷۳ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة السكوني قال قال (سول الله صلعم عاي مني و انا منه و لا يودي عني الا انا او علي \*

### ذكر توجيه النبي صلعم مع علي رضه

۷۴ — اخبرنا محمد بن بشار قال حدثنا عفان و عبد الصمد قالا حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس قال بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا و اعطاه اياها \*

سورة براءة را همراه ابي بكر صديق رضه پستقر طلبید انحضرت ابي بكر صديق را پس فرمود نه لایق است اینکه رساوند این سورة براءة را از طرف من مگر مرد از اهل من پس طلبید انحضرت علي را پس داد او را آن سورة براءة را \*  
۷۳ — خبر داد ما را احمد بن سليمان گفت احمد حدیث کرد ما را یحیی بن ادم گفت یحیی حدیث کرد ما را اسرائیل از ابي اسحاق از حبشي پسر جنادة سکوني گفت حبشي گفت پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) علي از منست و من از او ام و نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علي \*

### این ذکر و جهه . بیان فرمودن نبی (د . خ . ل . م) همراه علی (خ . و)

۷۴ — خبر داد ما را محمد بن بشار گفت محمد حدیث کرد ما را عفان و عبد الصمد گفت ان هر دو حدیث کرد ما را حماد پسر سلمة از سمات پسر حرب از انس گفت انس فرستاد نبی (د . خ . ل . م) به سورة براءة همراه ابي بكر پستقر طلبید انحضرت ابي بكر را رضه پس فرمود نه لایق است اینکه برد این سورة براءة را مگر مرد از اهل من پس طلبید علي را و داد او را آن سورة را \*

۷۵ — انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا ابو نوح

فراه عن يونس بن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن زيد بن  
 يزيع عن علي ان رسول الله صلعم بعث براءة الى اهل مكة مع  
 ابي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ هذا الكتاب فامض به الى  
 اهل مكة قال فالحقته و اخذت الكتاب منه قال فانصرف ابو بكر  
 و هو كئيب قال يا رسول الله انزل في شئ قال لا الا اني امرت  
 ان اُبَاغِه انا او رجل من اهل بيتي \*

۷۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن عمر  
 قال حدثنا اسباط عن قطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن  
 رقيم عن سعد قال بعث رسول الله صلعم ابا بكر براءة حتى اذا

۷۵ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد  
 مارا ابو نوح فراه از یونس پسر ابي اسحاق از زيد پسر یزيع از علي تحقیق  
 پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) فرستاد سوره براءة را طرف اهل مکه همراه  
 ابي بکر رضه پستقر تابع کرد او را بعلي پس فرمود علي بگير اين کتاب را  
 پس بمر او را طرف اهل مکه گفت حضرت مرتضى علي پس لاحق شدم  
 ابي بکر صدیق را و گرفتم کتاب را ازو گفت علي رضه پس باز گشت ابو بکر  
 صدیق رضه و حال آنکه او محزون و شکسته از غم بود گفت ابو بکر صدیق  
 اي پیغمبر خدا ابا نازل شد در حق من چیزی گفت انحضرت ده مگر تحقیق  
 من حکم کرده شدم اينکه رسانم آن کتاب را من بامر از اهل بیت من .  
 ۷۶ — خبر داد مرا زکریا پسر يحيی گفت زکریا حدیث کرد مارا عبد الله  
 پسر عمر گفت عبد الله حدیث کرد مارا اسباط از فطر از عبد الله پسر شريك  
 از عبد الله پسر رقيم از سعد گفت سعد فرستاد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
 ابا بکر صدیق را به سوره براءة تا اينکه وقتی که بود او در بعض راه فرستاد



كان ببعض الطريق (اسل عاليا فاخذها منه ثم هاربها فوجد ابو بكر  
في نفسه قال فقال له رسول الله صلعم انه لا يودي عني الا انا او  
(جل مني \*

۷۷ — انبانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال قرأت على ابي  
قردة بن موسى بن طارق عن ابي جريح قال حدثني عبد الله بن  
عثمان بن خثيم عن ابي الزبير عن جابر عن النبي صلعم حين  
(جع من عمرة الجعرانة بعث ابا بكر عاي الحج فاني لما معه  
حتى اذا كنا بالعرج ثوب بالصبح ( ن - قرب الصبح ) ثم استوى  
ليكبر فسمع الزعوة خلف ظهره فوقف عاي ( ن - عن ) التكبير

عای را پس گرفت علی آن سوره را . ابوبکر رض یسقر سیر کرد عای مرتضی  
و رفت به آن سوره پس یافت ابوبکر صدیق در ذات خود حزن را گشت  
راوی حدیث که سعد است پس فرمود ابوبکر صدیق را پیغمبر خدا ( خ . د .  
خ . ب ) تحقیق آن سوره نراة نخواهد رسانید از طرف من مگر من یا  
مرد که از من است .

۷۷ — خبر داد ما اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق  
خاندنم بر ابي قرده پسر موسی پسر طارق از ابي جريح گفت ابي جريح  
حدیث کرده مرا عای الله پسر عثمان پسر خثیم از ابي زبیر از جابر ( خ . و )  
تحقیق نبی ( د . خ . ل . ه ) و فتیکه رجوع فرمود الحضرت از عمرة جعرانه  
که نام مکاء است فرستاد الحضرت ابا بکر را رجوع پس اقبال کردیم همراه  
ابوبکر صدیق تا ای که وقتیکه بودیم در حج که نام موضع است آذان داد  
ابوبکر صبح را ( ن - ن دیک شد صبح ) یسقر قابم شد ابوبکر تا ای که تکبیر  
نهاز گوید پس شنید ابوبکر آواز کردن شقر پس پشت خود پس توقف کرد بر

فقال هذا زعوة ناقة رسول الله صلعم لقد بدأ (الرسول) (ن- رسول الله) صلعم في الحج فاعلمه ان يكون رسول الله صلعم فخصاي معه فاذا علي كرم الله وجهه عليها فقال له ابو بكر امير ام رسول قال لا بل رسول ارسلني رسول الله صلعم ببرائة اقرأها على الناس في موسم الحج (موافا بحج) فقدمنا مكة فلما كان قبل الترويه وبدم قام ابو بكر فخطب في الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها ثم خرجنا معه حتى اذا كان يوم عرفة قام ابو بكر فخطب الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النحر فافضنا فلما رجع ابو بكر خطب

(ن - از) تكبير پس گفت ابو بكر اين آواز ماده شمر پيغمبر خدا است (د. خ. ل. م) هر ابده تحذيق اينكه ابتدا كرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) در حج پس شايد كه او مورد آندة اينكه باشد او پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس نماز خواندم همراه انحضرت پس ناگاه علي است بزرگ كند خدا ذات او را بران ماده شمر پس گفت او را ابو بكر امير است يا رسول است گفت حضرت علي نه بلكه رسول هستم و رسندان مرا پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) نه سورة براءة خواندم آنرا بر مردم در موسم حج (ن - موافق به حج) پس آمديم مكه را پس هرگاه كه شد پيش روز نروند بلك روز بعدي هشتم ذي حجة ايساده شد ابو بكر صديق پس خواند در مردم پس حدوت كرد آن مردم را از اعمال و افعال حج تا اينكه و قديكه فارغ شد ابو بكر ايساده شد علي (خ. و) پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اينكه حتم كرد آنرا پس بديون آمديم همراه اني بكر تا اينكه و قديكه شد و زعره پرخواست ابو بكر پس خط خواند در مردم پس حدوت كرد انهارا از اعمال و اعمال حج تا اينكه فارغ شد ابو بكر رضي ايساده شد علي (خ. و) پس خواند بر مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد او را پس هرگاه كه شد ابو بكر

الناس فحدثهم عن افاضتهم و عن نحرهم و عن مناسكهم فلما فرغ  
قام علي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فلما كان يوم النفر  
الاول قام ابوبكر فخطب الناس فحدثهم كيف ينفرون و كيف  
يرمون فعلمهم مناسكهم فلما فرغ قام فقرأ علي براءة حتى ختمها \*

**ذكر قول النبي صلعم من كنت وليد فعلي (ن - فهذا) وليه**

۷۸ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن حماد  
قال اخبرنا ابو واثقة عن سليمان قال حدثنا حبيب بن ابي  
سائب عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم رض قال لما رجع رسول

صديق خطبه خواند در مردمان پس حديث كرد ايشان را از روان  
شدن ايشان كه از عروات بسوى ما و از قرباني كردن ايشان و از اعمال  
و اعمال حج ايشان پس هرگاه كه فارغ شد ابوبكر صديق استقاده شد  
مرتضى علي پس خواند در مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد او را پس  
هرگاه كه شد در اول بارگشتن حاجيان بعني روز دوازدهم ايسنا شد  
ابوبكر پس خطبه خواند در مردم پس حديث كرد ايشان را چگونه باز  
ميگردند و چگونه مي اندازند سنگ ريزه ها را پس تعليم كرد ايشان را  
اعمال و افعال حج ايشان را پس هرگاه كه فارغ شد ابوبكر رض استقاده شد  
علي پس خواند در مردم سورة براءة را تا اينكه ختم كرد آنرا \*

**ابو ذر فرمودن نبي است (د. خ. م) انكس كه ياشم دوست  
او پس علي است (ن - پس اين است) دوست او \***

۷۸ — خير داد ما را محمد پسر مثنى گفت محمد حديث كرد ما را  
يحيى پسر حماد گفت يحيى خبر داد ما را ابو عوانه از سليمان گشت سليمان  
حديث كرد ما را حبيب پسر ابي سائب از ابي الطفيل از زيد پسر ارقم  
(د. و) گفت زيد هرگاه رجوع كرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) از حج  
واع و رخصت فرمود الحضرت در آن حج مردمان را و بعد ان حج نكرد

الله صلعم من حجة الوداع و نزل غدیر خم امر بدرجات فقمص ثم قال کانی قد دعیت و انی قد ترکمت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فاطمورا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا الحوض ثم قال ان الله مولائی و انا ولی کل مومن ثم اخذ بید علی رض فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقلت لزید سمعته من رسول الله صلعم قال ما کان فی الدرجات احد الا رآه عبذیه و سمعه باذنیه \*

۷۹ — انبانا [ محمد بن العلاء ] ( ن - ابو کریب محمد بن العراقی الکوفی ) قال حدثنا ابو معاویه قال حدثنا الاعمش عن [ سعد

و باری شد انحضرت مدیر خم را که قام موضع است حکم کرد بدرجات بعدی بایستاده کردن مدبر پس ایستاده کرده شد پستور فرمود گویا که من تحقیق طلبیده شده ام پس قبول کردم و تحقیق من تحقیق گذاشته ام در میان شما دو چیز ثقیل و گران یکی آن هردو بزرگتر است از دیگر کتاب الله و آل خود اهل بیت خود پس نظر کنید چگونه خلافت خواهید کرد مرا در آن هردو پس تحقیق آن هر دو هرگز نه جدا خواهند شد تا اینکه وارد خواهند شد بر حوض کوثر پستور فرمود تحقیق خدا دوست منست و من دوست او پس مومن ام پستور گرفت دست علی را ( خه و ) پس گفت آنکس که باشم دوست او پس این دوست اوست ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علی را پس گفتم زید را شنیدی توان حدیث از رسول خدا ( ده خه ل . م ) گفت زید نبود در درجات کسی مگر دید آن امر را بهر دو چشم خود و شنید آن امر را بهر دو گوش خود \*

۷۹ — خبر داد مارا [ محمد پسر علاء گفت محمد ] ( ن - ابو کریب محمد پسر عراقی کوفی گفت ابو کریب ) حدیث کرد مارا ابو معاویه گفت حدیث کرد مارا اعمش از [ سعید پسر عبیده از ابی بریده ] ( ن - سعید

بن عبدة عن ابي بريدة [ ن - سعيد بن جبير عن ابن بريدة ]  
 عن ابيه قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية و استعمل علينا عليا  
 رضي فلما رجعنا سألنا كيف رأيتكم صاحبكم فاما انا شكوتك و  
 لما شكاه فمري فرفعت رأسي و كنت رجلا مكبا ن - مكبا )  
 فاذا وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم قد احمر فقال من كنت وابه فعلي وابه \*  
 ٨٠ — انبأنا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا

عبد الملك بن ابي عيينة عن الحكم عن سعيد بن جبير عن ابن  
 عباس رضي قال حدثني بريدة قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم مع علي الى  
 اليمن فرأيت معه جفوة ان - منه جفوة فلما رجعت شكوتك الي

پسر عمیر از پسر بريدة ( از پدر خود گفتم فرستاد ما را پیغمبر خدا ( د . خ .  
 ل . م ) در یارک ار لشکر و عامل کرد بر ما علی را ( خ . و ) پس هرگاه که  
 رجوع کردیم سوال کرد آن حضرت ما را چگونه دیدید شما صحبت صاحب  
 خود را یعنی علی مرتضی را پس اما من شکایت کردم علی را و هرگاه که  
 شکایت کرد علی را نیز من ( ن - پس اما شکایت نکردم علی مرتضی را من  
 و اما شکایت او را غیر من ) پس برداشتم سر خود را و بدم من مرد سر  
 فرو آورده پس ناگاه روی آنحضرت ( د . خ . ل . م ) تحقیق سرخ شد از  
 خشم پس گفتم آنکس که باشم دوست او پس علی هست دوست او .

٨٠ — حدیث کرد ما را محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد ما را

ابو احمد گفت ابو احمد حدیث کرد ما را عبد الملك پسر ابي عيينة از حکم  
 از سعيد پسر جبير از عباس ( خ . و ) گفت ابن عباس حدیث کرد مرا  
 بریده گفت بریده فرستاد مرا بمي ( د . خ . م . ) همراه علی رضي طرف  
 يمن پس بدم همراه او بدی را ( ن - از علی بدی را ) پس هرگاه رجوع  
 کردم شکوة کردم علی را طرف نبی ( د . خ . ل . م ) پس بلاد کرد  
 آنحضرت سر مبارک خود را طرف من و فرمود اي بریده آنکس که باشم  
 دوست کرده شدی او پس علی است دوست کرده شدی او .

النبي صلعم فرفع رأسه الي و قال يا بريدة من كنت مولاه فعلي مولاه \*

۸۱ — انبانا ابو داود قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد

الملك بن ابي عبيدة قال حدثنا الحكم بن سعيد بن جبير  
[عن ابن عباس رض قال حدثني بريدة قال بعث النبي صلعم عليا  
على اليمن] ( ن - عن ابن عباس عن بريدة قال خرجت مع  
علي رضي الى اليمن فرأيت معه جفوة فقرصت على النبي صلعم )  
فذكرت عليا رضي فاقصته فجعل رسول الله صلعم يتعذر وجهه و قال  
يا بريدة انت اولي بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول  
الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه \*

۸۲ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا نصر بن علي

قال انبانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمن عن ابيه ان  
سعدا قال قال رسول الله صلعم من كنت مولاه فعلي مولاه \*

۸۱ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث كرد مارا ابو نعيم

گفت ابو نعيم حديث كرد مارا عبد الملك پسر ابي عبيده گفت عبد الملك  
حديث كرد مارا حكم از سعيد پسر جبير [ از پسر عباس ( خ و ) گفت  
پسر عباس حديث كرد مارا بريدة گفت بريدة فرستاد ببي ( د خ ل م )  
علي را بر يمن ] ( ن - از پسر عباس از بريدة گفت بريدة خارج شدم  
همراه علي ( خ و ) سوى يمن پس ديدم ارمي را پس آمدم نزديك  
نبي ( د خ ل م ) پس دكر كردم علي را ( خ و ) پس نقصان ديان  
كردم او را پس شروع كرد پيغمبر خدا ( د خ ل م ) نغمي فرمود  
روي مبارك خود را و فرمود اي بريدة ابا نيسم بهتر به مومنان از ذات  
هاي ايشان گفتم آري اي پيغمبر خدا گفت انحضرت آنكس كه باشم  
دوست كرده شده او پس علي است دوست كرده شده او \*

۸۲ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا نصر

پسر علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد پسر ايمن

۸۳ — انبانا فقیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن عوف عن میمون بن ابی عبد الله رضه قال قال رسول الله صلعم من كنت مولاة فعلي مولاة \*

۸۴ — انبانا فقیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن میمون بن ابی عبد الله قال قال زید بن ارقم رضه قام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال الستم تعلمون انی اولی بكل مومن و مومنة من نفسه قالوا بلی نشهد لانک اولی بكل مومن من نفسه قال فانی من کنت مولاة فهذا مولاة و اخذ بید علی \*

۸۵ — انبانا محمد بن یحیی بن عبد الله الذی شاپوری و احمد بن عثمان بن حکیم قالا حدثنا عبید بن موسی قال انبانا

لاز پدر خود تحقیق سعد گفت گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) انکس که باشم دوست داشته شدی او پس علی است دوست داشته شدی او \*

۸۳ — خبر داد مارا فقیبه پسر سعید گفت فقیبه حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از عوف از میمون پسر ابی عبد الله (د. خ. و) گفت گفت پیغمبر خدا (د. خ. م.) انکس که باشم دوست داشته شدی او پس علی است دوست داشته شدی او \*

۸۴ — خبر داد مارا فقیبه پسر سعید گفت فقیبه حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از میمون پسر ابی عبد الله گفت پسر ابی عبد الله گفت زید پسر ارقم (د. خ. و) ایستاده شد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) پس شکر کرد خدا را رثنا کرد بر او تعالی پس فرمود ایانه شما می داید تحقیق من بهتر ام بهر مومن و مومنه از ذات او گفتند مردم آری شاهدی می دهیم هر ایفه تو بهتر است به هر مومن از ذات او فرمود پس تحقیق من انکس که باشم دوست داشته شدی او پس اینست دوست داشته شدی او و گرفت انحضرت دست علی را \*

۸۵ — خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر عبد الله ذی شاپوری و احمد پسر عثمان پسر حکیم گفتند ان هر دو حدیث کرد مارا عبید پسر موسی

هانی بن ایوب عن طلحة الايامي . قال حدثنا عمير بن سعد انه  
سمع عليا و هو ينشد في الرحبة من سمع (رسول الله صلعم يقول  
من كنت مولا فعلي مولا فقام بضعة عشر فشهدوا \*

۸۶ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد قال  
حدثنا شعبه بن ابي اسحق قال سمعت سعید بن وهب قال قام  
خمسة او ستة من اصحاب النبي صلعم فشهدوا ان رسول الله  
صلعم قال من كنت مولا فعلي مولا \*

۸۷ — انبانا علي بن محمد بن علي قاضي المصيصه قال  
حدثنا خلف قال حدثنا اسرائیل عن ابي اسحاق قال حدثني  
سعید بن وهب انه قام سما يايه ستة و قال زين بن يزيع و قام سما

گفت عبید خبر داد مارا هانی پسر ایوب و طلحة ایامی گفت حدیث کرد  
مارا عمیر پسر سعد تحقیق او شدید عی را و حال آنکه او سوال میکرد  
در مکان - وای مسجد کدام مر - شاید پیغمبر خدا را ( د . خ . م ) می  
فرمود آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی است دوست داشته  
شد او پس ایستاده شد پاره ده کس پس شهادت دادند که ما شنیده ایم •  
۸۶ — خبر داد مارا محمد پسر - مثنی گفت محمد حریث کرد مارا

محمد گفت محمد حدیث کرد مارا شعبه پسر ابي اسحق گفت پسر ابي  
اسحاق شاید سعید پسر وهب را گفت سعید ایستاده شد و یح یا نش  
از اصحاب نبی ( د . خ . ل . م ) پس شاهدی دادند تحقیق پیغمبر خدا  
( د . خ . ل . م ) گفت آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی  
است دوست داشته شد او •

۸۷ — خبر داد مارا علی پسر محمد پسر علی قاضی مصیصه گفت علی  
حدیث کرد مارا حلیف گفت حلیف حدیث کرد مارا اسرائیل از ابي اسحاق  
گفت ابي اسحاق حدیث کرد مارا سعید پسر وهب تحقیق شان اندست که  
ایستاده شد ارا نچوب نه متصل و د جانب سعید شش مرد و گنت زید پسر



یا ایاتی سئۀ فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول من کنث  
مولاه فعلي مولاه \*

۸۸ — انبذا ابو داود قال حدثنا عمران بن ابان قال حدثنا  
شريك قال حدثنا ابو اسحاق عن زيد بن يذیع قال سمعت علي بن  
ابی طالب رضی اللہ عنہما یقولان ای من انکبذ الی من انشد الله رجلا لا اشد  
الا اصحاب محمد صلعم الی سمع رسول صلعم يوم غدیر خم يقول  
من کنث مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقام  
سئۀ من جاذب المنبر و سئۀ من الجاذب الاخر ( ن - من جانب  
المنبر الاخر ) فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم يقول ذلك \* قال  
شريك فقلت ای اسحاق الی سمعت البراء بن عازب رضی اللہ عنہ یحدث

یدیع و ایستاده شد از آن طرف که متصل بود انطرف صرا شش مرد پس شاهدي  
دادند که تحقیق آن مردم شایدند پیغمبر خدا را ( د . خ . م ) میگوشت  
آنکس که باشم دوست کرده شد او پس علي است دوست کرده شد او .  
۸۸ — خبردار مارا ابوداود گفت ابوداود حدیث کرد مارا عمران پسر  
ابان گفت عمران حدیث کرد مارا شريك گفت شريك حدیث کرد مارا  
اسحاق از زيد پسر یذیع گفت زيد شنیدم علي پسر ابی طالب را ( خ . و )  
میگوشت بر منبر کوفه تحقیق من قسم دهده ام بخدا مرد را نه قسم میدهم  
مگر اصحاب محمد را ( د . خ . ل . م ) ای شنیدان مردم پیغمبر خدا را  
( د . خ . م ) روز غدیر خم که نام مکان است گفت انحضرت آنکس که  
باشم دوست کرده شد او پس علي است دوست کرده شد او ای بارخدا یا  
دوست دار آنکس را که دوست دارد علي را و دشمن دار آنکس را که  
دشمن داشت علي را پس ایستاده شد شش مرد از طرف منبر و شش مرد  
از طرف دیگر ( طرف منبر آخر بعدي طرف دیگر منبر ) پس شاهدي  
دادند که تحقیق آنها شایدند پیغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) میفرمود  
این را \* گفت شريك پس گفتم ای اسحاق را ای شديدي تو داء پسر  
عازب را ( خ . و ) حدیث میدارد باین حدیث از پیغمبر خدا گفت ابواسحاق

بهذا عن رسول الله صلعم قال نعم \* قال ابو عبد الرحمن عمران بن  
 اوفان الواسطي ليس بقوي في الحديث \*

## ذكر قول النبي صلعم علمي ولي كل مومن من بعدي

۸۹ — حدثنا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد  
 قال حدثنا جعفر بعزي ابن سليمان عن ابي يزيد عن مطرف (ن) -  
 يزيد الرشك عن مطرف (ن) بن عبد الله عن عمران بن حصين  
 (ن) قال بعثت (ن - جهز) رسول الله صلعم جيشا واستعمل عليهم  
 علي بن ابي طالب (ن) فمضى في السرية فاصاب جارية فانكروا  
 عليه و تعاهد اربعة من اصحاب رسول الله صلعم فقالوا اذا  
 لقينا رسول الله صلعم فنشكو عليه (ن - اخبرناه ما صنع) و كان  
 المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلعم فسلموا عليه

آری گفت ابو عبد الرحمن عمران بن ابي الواسطی نیست قوی در حدیث.

## ابن ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) علی ولی

### هر مومنیست از پس من

۸۹ — حدیث کرد مارا احمد بن شعیب گفت احمد بن خبر داد مارا  
 قتیبه بن سعید گفت قتیبه حدیث کرد مارا جعفر بن ابي سلیمان بن  
 عبد الله از عمران بن حصین (د. خ. و) گفت فرستاد (ن - ساخت و آماده  
 کرد) پیغمبر خدا (د. خ. م) لشکر را و عامل کرد بر او شان علی بن  
 ابي طالب را (د. خ. و) پس گذشت در گروهی از لشکر پس رسید کدیوک  
 را پس نگاه کردند آن مردم درو و عقد و عهد کردند چهار مردم از اصحاب  
 پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس شکایت خواهیم کرد برو (ن - خبر  
 خواهیم داد آنحضرت را آنچه را که کرد علی) و بودند مسلمانان  
 و تنگیه رجوع میکردند از سفر ابتدا میکردند به پیغمبر خدا (د. خ. و  
 ل. م) پس سلام میکردند بر آنحضرت پستتر باز میکردیدند طرف

ثم انصفوا الى احوالهم فلما قدمت المصرية فسلموا على النبي عليه السلام فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر ان علي بن ابي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلعم ثم قام الثاني فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلعم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني و اذا منه و هو ولي كل مومن من بعدي \*

## ذكر قول النبي صلعم علي وليكم مر قضي ( ن - من بعدي )

۹۰ - حدثنا ( ن - اخبرنا ) احمد بن شعيب قال اخبرنا

خانهاے خود پس هرگاه که آمد گروهی از لشکر پس سلام کردند بر نبی برو سلام ایستاد یکی از چهار مردم پس گفت ای پیغمبر خدا ایا زعی بیدی تحقیق علی پسر ابی طالب کرد چنین و چنین یعنی کفیزک گرفته پس روی کرده اند از او پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس ایستاده شد دوم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد سوم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد چهارم مرد پس گفت مانند آنچه که هر سه گفتند پس روی مبارک گردانید طرف آن چهار مردم پیغمبر خدا ( د . خ . م ) حال آنکه غصه شناخته می شد در روی مبارک آنحضرت پس گفت آنحضرت چه اراده می دارید از علی تحقیق علی از منست و من از علی ام و او ولی هر مومن است از پس من •

ذكر فرودن نسی است ( د . خ . ل . م ) علی دوست

شما است بر پندیده ( ن - از پس من

۹۰ - خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را

واصل بن عبد الاعلی الكوفي عن ابي فضیل ( ن - ابن فضیل )  
 عن الاصلح عن عبد الله بن بريد عن ابيه قال بعثنا رسول الله  
 صلعم الى اليمن مع خالد بن الوليد و بعث عليا علي جيش  
 آخر و قال ان التقيتما فعلى كرم الله وجهه على الناس و ان  
 تفرقتما فكل واحد منكما على حدة فلقينا بني زيد من اهل  
 اليمن و ظهر المسلمون على المشركين فقاتلنا المفاتلة و سبينا  
 الذربة فاصطفى علي جارية لنفسه [ من اي ] ( ن - منهن )  
 فكتب بذلك خالد بن الوليد الى النبي صلعم و امرني ان  
 اتال منه قال فدفعتم الكتاب اليه و نلت من علي و فتغبر  
 [ وجهه اي النبي صلعم فقلت هذا مكان العايد بعثني مع

واصل پسر عبد الاعلی کوفی از ابي فضیل از اصلح از عبد الله پسر بريد  
 از پدر خود گشت پدر او فرستاد ما را پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) طرف  
 یمن همراه خالد پسر ولید و فرستاد آنحضرت علی را سردار کرده بود لشکر  
 دیگر و گفت اگر ملاقات خواهید کرد هر دو یعی خالد و علی رضي الله  
 عنهما پس علی است بخند خدا ذات او را سردار بر مردم و اگر جدا  
 خواهید شد شما هر دو پس هر يك از شما هر دو علی حده است پس  
 جنگ کردیم بني زيد را که قبيلة از اهل یمن بودند و غالب شدند  
 مسلمانان بر کفار پس قتل کردیم جنگ کنندگان را و بندي کردیم ذريت  
 آنها را پس چید علی رض کدیزک را برای ذات خود از پدر من پس  
 نوشت این حقیقت را خالد پسر ولید طرف نبي ( د . خ . ل . م ) و  
 حکم کرد مرا ایفکه رسانم ازو آن مکذوب را گفت رادي پس دوع کردم  
 آن کتاب را طرف آنحضرت و شکایت کردم از علی ( ح . و ) پس متغیر شد  
 [ روی مبارك اوای نبي ( د . خ . ل . م ) پس گفتم این جای پناه گیرنده  
 است بخدا یعی پناه میگیرم بخدا از خشم گرفتن خدا و خشم گرفتن  
 رسول خدا فرستادی مرا همراه مرد و لازم کردی مرا بفرمانبرداری او

رجل و الزمناى بطاعته فبلغت ما ارسلت به فقال رسول الله صلعم لي لا تقعن ! ( ن - وجه رسول الله صلعم و قال لا تعصين ) يا بريدة في علي فان علي مني و انا منه و هو وليكم بعدي \*

### ذكر قول النبی صلعم من سب عليا فقد سبني

۹۱ — ابنا احمد بن شعيب قال اخبرنا العباس بن محمد الدوري قال حدثني يحيى بن ابي بكر ( ن - زكريا ) قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن ابي عبد الله الجدلي قال دخلت على ام سلمة رض فقلت اتسب رسول الله صلعم تقول قلت سبحان الله او معاذ الله قالت سمعت رسول الله صلعم يقول من سب عليا فقد سبني \*

پس رسانیدم آنچه بزرگواران فرستاده شده ام فان چیر پس گفت پیغمبر خدا ( د . خ . م ) مرا البته قافلی قر ای بريدة [ ( ن - ري ) مبارک پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) و فرموده بدگوئي کن ( در علي پس تحقیق علي ار دست و من ار علي ام و اودوست شما است پس من \*

### این ذکر فرودن نبی است ( د . خ . ل . م ) آنکس که

### زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا

۹۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عباس پسر محمد دوري گفت عباس حدیث کرد مرا يحيى پسر ابي بكر گفت يحيى حدیث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از ابي عبد الله جدلي گفت داخل شدم بر ام سلمه ( د . خ . و ) پس گفت ام سلمه ايا زبون ميگوئي پیغمبر خدا را ( د . خ . م ) پرهیز کنید گفتم پاک است خدا يا پناه خدا بکلمه او شك راري ابو اسحاق است که سبحان الله گفت ابو عبد الله يا معاذ الله گفت ام سلمه شديدم پیغمبر خدا را ( د . خ . م ) مي گفت آنکس که زبون گفت علي را پس تحقیق زبون گفت مرا \*

۹۲ — انبا احمد بن شعيب قال اخبرنا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى الكوفي قال حدثنا جعفر بن عون عن شقيق ( ن - سعد ) بن ابي عبد الله قال حدثني ا جعفر بن ابي بكر بن خالد بن عهقة . ( ن - ابو بكر بن خالد بن عهقة ) قال (أيت سعد بن مالك رض بالمدينة فقال ذكر ابي انكم لتسبون عليا فقلت قد فعلنا قال لعلك سببته قلت معاذ الله وال لا تسبه فلو وضع المنشار على مفرقي على ان اسب عليا ما اسبه بعد ما سمعت من رسول الله صلعم الترهيب في موالاته و الترهيب في معاداته \*

۹۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هارون بن عبد الله البغدادي الجبالي ( ن - الجبال ) قال حدثنا مصعب بن

۹۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى كوفي گفت عبد الاعلى حديث كرد مارا جعفر پسر عون از شقيق ( ن - سعد ) پسر ابي عبد الله گنت شقيق حديث كرد مارا جعفر پسر ابي بكر پسر خالد پسر عهقة ( ن - عهقة ) گفت جعفر ديدم سعد پسر مالك را ( خ - و ) در مدينه پس گفت سعد ذكر كرده شد مرا كه تحقيق شما هراينه سب مي كديد علي را پس گفتم تحقيق كرديم گنت سعد شايد كه تو زبون گفته باشي او را گفتم پناه طلبيده شد بخدا ازين گناه گنت نه زبون خواهي گفت علي را پس اگر نهاده شود ارة بر سر من اينكه سب كدم علي را نه سب خواهم كرد علي را بعد آنچه كه شنيدم از پيغمبر خدا ( د - خ - و ) رغبت كنائيدن در دوستي او و ترسانيدن در دشمني او \*

۹۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا هارون پسر عبد الله بغدادی جبالي گنت هارون حديث كرد مارا

المقدام قال حدثنا فطرو ( ن - مطرف ) بن خليفة عن ابي الطفيل  
و اخبرنا ابو داود قال حدثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطرو  
( ن - مطرف ) عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال جمع على الناس  
في الرحبة فقال انشد بالله كل امرئ ما سمع رسول الله صلعم يقول  
( ن - قال ) في غدير خم ما سمع فقام أناس فشهدوا ان ( رسول الله صلعم  
قال يوم غدير خم الستم تعلمون اني اواي بالمومنين من انفسهم  
و هو قائم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم  
وال من والاه و عاد من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت و في  
نفسى منه شىء فلقيت زيد بن ارقم رض فاخبرته فقال وما تذكر  
اذا ( ن - و ما تشكو ) سمعته من رسول الله صلعم واللفظ لابي داود \*

مصعب پسر مقدم گفت مقدم حديث کرد مارا دطر پسر خليفة از ابي  
الطفيل و خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا  
محمد پسر سليمان گفت محمد حديث کرد مارا فطر پسر ابي طفيل  
عامر پسر واثله گفت عامر جمع کرد علي مردم را در جاى لواى مسجد  
پس فرمود قسم مي دهم بخدا هر مرد را كه شنيد پيغمبر خدا را  
( د . خ . ل . م ) مي فرمود ( ن - فرمود ) در موضع غدير خم  
انچيز كه شنيد پس ايستاده شد مردم پس شاعدي دادند تحقيق پيغمبر  
خدا ( د . خ . م ) گفت روز غدير خم ايا نه شما مي دانيد كه تحقيق  
من بهتر ام مومنون را از ذاتهاي ايشان دران حاليكه انحضرت ايستاده  
بود پستق گرفت دست علي را پس گفت انكس كه باشم درست کرده شده  
او پس علي است درست او اي الله درست دار انكس را كه درست دارد  
علي را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد علي را گفت ابو طفيل پس  
بيرون آمدم و در ذات من از طرف علي چيزي بود پس ملاقات كردم  
زيد پسر ارقم را ( د . خ . و ) پس خبر دادم او را پس گفتم زيد و چه  
انكار ( ن - شكوه ) ميكني تو من شنيدم آن حديث را از رسول خدا  
( د . خ . م ) و لفظ حديث براي ابو داود است \*

۹۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني ابو عبد الرحمن  
 ذكرنا بن يحيى السجستاني قال حدثني محمد بن عبد الرحيم  
 قال انبانا ابراهيم قال حدثنا معن قال حدثني موسى بن يعقوب  
 عن المهاجر بن سمار ( ن - سمار ) عن عائشة بنت سعد و عامر  
 بن سعد عن سعد ان (سول الله صلعم خطب وقال اما بعد  
 ايها الناس فاني وايكم قالوا صدقت ثم اخذ بيد علي فرمعهما ثم  
 قال هذا علي و المودي عني وال اللهم من والاه و عاد الهم [   
 ( ن - وال الله من والاه و عاد الله ) من عاداه \*

۹۵ — انبانا احمد بن عثمان ( † البصري ابو الجوزا قال  
 اخبرنا ابن عتبة بنت سعد عن سعد قال حدثنا ابن عبيدة  
 و هو هذ بن خالد البصري عن عائشة بنت سعد عن سعد رض

۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا ابو  
 عبد الرحمن ذكرنا پسر يحيى سجستاني گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مرا  
 محمد پسر عبد الرحيم گفت محمد خبر داد مارا ابراهيم گفت ابراهيم  
 حديث كرد مارا معن گفت معن حديث كرد مرا موسى پسر يعقوب از  
 مهاجر پسر شمار از عایشه دختر سعد و عامر پسر سعد از سعد تحقيق  
 پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) خطبه خواند پس فرمود اما ای مردمان پس  
 تحقيق من دوست شما ام گفتند مردم راست گفتي تو پس گرفت الحضرت  
 دست علي را پس برداشت اذرا پس گفت اين دوست من است و ادا  
 كندة است احكام را از طرف من دوست دار ای الله انكس را كه  
 دوست دارد علي را و دشمن دارای الله انكس را كه دشمن دارد او را \*

۹۵ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان ( † بصری ابو جوزا گفت احمد  
 خبر داد مارا پسر عتبة دختر سعد از سعد ) گفت احمد حديث كرد مارا  
 پسر عبيدة و او هذ بن خالد بصری است از عائشة دختر سعد از سعد



قال اخذ رسول الله صلعم بيد علي فخطب فحمد الله تعالى و اثنى عليه ثم قال الستم تعلمون ( ن - الم تعلمون اني اولي بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها و قال من كنت مولاه ( ن - وليه ) فهذا وليه و ان الله يوالي من والاه و يعادي من عاداه \*

۹۶ — اذباذا احمد بن شعيب قال اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا يعقوب بن جعفر بن ابي كثير عن مهاجر بن سمار ( ن - سمار ) قال اخبرني عائشة بنت سعد عن سعد رض قال كنا مع رسول الله صلعم بطريق مكة و هو متوجه اليها فلما باغ غدیر خم وقف الناس ثم رد من مضى و لحقه من تخلف فلما اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال

( خ - و ) گفت سعد گرفت پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) دست علی را پس خطبه خواند پس شکو گفت خدا تعالی را و ثنا گفت بر او پستو گفت ایانه شما میدادید که تحقیق من بهقرام بشما از ذلتی شما گزیند ای راست گفتی ای پیغمبر خدا پستو گرفت دست علی را پس ملود کرد او را و گفت آنکس که باشم دوست کرده شده او پس این است دوست کرده شده او و تحقیق خدا دوست میدارد آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دارد آنکس را که دشمن داشت علی را \*

۹۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا یعقوب پسر جعفر پسر ابي کثیر از مهاجر پسر سمار گفت مهاجر خبر داد مرا عائشه دختر سعد از سعد ( خ - و ) گفت سعد بودیم ما همراه پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) در راه مکه و حال آنکه الحضرت متوجه بود طرف مکه پس هرگاه رسید الحضرت غدیر خم را توقف کرد مردم پستو باز گردانید آنکس را که پیشتر رفته بود و لاحق شد او را آنکس که پس مانده بود پس هرگاه که مجتمع شد مردم

اللهم اشهد ثلث مرات يقولها ثم قال ايها الناس من وليكم قالوا  
الله ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي فاقامه فقال من كان  
الله ورسوله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه \*

### ذكر الترفيب في حب علي رضه و ذكر دعاء النبي

صلعم لمن احبه و ذكر دعائه علي من ابغضه

۹۷ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا اسحاق بن اسمعيل

(ن-ابراهيم) بن راهويه قال انبانا النضر بن شميل قال حدثنا عبد

الجليل بن عطية قال حدثنا عبد الله بن بريدة قال حدثني ابي

طرف آنحضرت فرمود ای مردم ایا رسانیدم احکام مردم گفتند آری گفت  
ای بار خدایا شاهدی میدهم سه دفعه می فرمود آن کلمه را یسقر گفت  
ای مردم کیست دوست شما گفتند مردم خدا و پیغمبر را دانا تر است  
سه دفعه فرمود لفظ ایها الناس را پس گرفت دست علی را پس برداشت  
آنها پس گفت آنکس که باشد خدا و رسول او دوست او پس این است  
دوست او ای بار خدایا دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و  
دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را \*

این ذکر رغبت کنانیدن است در دوشی علی (خ و)

و ذکر دعای نبی است (د و ه) برای آنکس که دوست

داشت علی را و ذکر دعای بد فرمودن آنحضرت را

بر آنکس که دشمن داشت علی را

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد حديث کرد ما را

اسحاق پسر اسمعيل پسر راهويه گفت اسحاق خبر داد ما را نضر پسر

شميل گفت نضر حديث کرد ما را عبد الجليل پسر عطيه گفت عبد الجليل

حديث کرد ما را عبد الله پسر بريدة گفت عبد الله حديث کرد ما را پدر من

قال لم يكن ( ن - لم اجد ) من الناس ابغض الي من علي بن ابي طالب حتى احببت رجلا من قريش لا احبه الا علي بعض علي فبعث ذلك الرجل علي خيل فصحبته و ما صحبتته الا علي بغض علي فاصاب سببا فكتب الى النبي صلعم ان يبعث اليه من يخمسه فبعث اليها عليا و في السبي وصيفة من افضل السبي فاما خمسه صارت في الخمس ثم خمس فصارت في اهل بيت النبي صلعم ثم خمس فصارت في آل علي فاتانا و رأسه يقطر فقلنا ما هذا فقال لم تروا الوصيفة صارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبي صلعم ثم صارت في آل علي فوقعتم عليها فكتب و بعثني مصدقا لكتابه الى النبي صلعم مصدقا لما

گفت پدر من نبود ( ن - نیا فتم ) کسی از مردم دشمن تر طرف من از علي پسو ابیطالب تا اینکه دوست میداشتم مردی را از قبیله قریش نه دوست داشتم او را مگر بر دشمنی علي پس فرستاد آنحضرت این مرد را بر لشکر پس همراه شدم او را و نه همراه شدم او را مگر بر عداوت علي پس رسید آن مرد بدیدی را پس دوش آن مرد طرف نبی ( ۵۰ - ۵۰ ) ( ۵۰ - ۵۰ ) آنکه فریاد طرف آن مرد آنکس را که پنج حصه کند او را پس فرستاد آنحضرت طرف ما علي را و در بدیدی کدیزک بود از بهتر بدیدی پس هرگاه که پنج حصه کرد او را گشت آن کدیز در خمس و پنجم حصه پستور پنج حصه کرد پنجم حصه را گشت آن کدیز در اهل بیت نبی ( ۵۰ - ۵۰ ) ( ۵۰ - ۵۰ ) پستور پنج حصه کرد آن پنجم حصه را پس گشت آن کدیزک در آل علي پس آمد نزد ما و حال آنکه سر او می چید از آب پس گفتم چیست این پس گفت ایما نمی بیند کدیزک را گشت در خمس پس گشت در اهل بیت نبی ( ۵۰ - ۵۰ - ۵۰ - ۵۰ ) پستور گشت در آل علي پس بدگوئی کردم آن کدیز پس دوش آن مرد و فرستاد مرا در آن حالیکه تصدیق و راست کدیده ام کتاب او را طرف نبی ( ۵۰ - ۵۰ - ۵۰ - ۵۰ )



يَقُولُ [ اللَّهُ وَالْبَيْ وَآلَا ] ( ن - ان الله و (رسوله ) ولى المؤمنين و من كنت واية فهذا واية الله و عاد من عاداه و انصر من نصره [ قال سعيد فقام ] ( ن - قال فقال سعيد قام ) الى جنبى ستة و قال زيد بن يذيع ( ن - مذيع ) قام من عندي ستة و قال عمرو [ بن مرة و ساق الحديث ] ( ن - ذي مري أحب من احبه و ابغض من ابغضه و ساق الحديث - رواه اسرائيل عن ابى اسحاق عن عمرو ذي مري ) \*

۹۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا علي بن محمد بن علي قال حدثنا خلف بن تميم قال حدثنا اسرائيل قال حدثنا ابو اسحاق عن عمرو ذي مري قال شهدت عليا في الرحبة

تحقيق خدا و رسول او) دوست متست و من دوست مومنان ام و انكس كه باشم دوست او پس اين علي دوست اوست اى بار خدا دوست دار انكس را كه دوست دارد او را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد او را و ياري كن انكس را كه ياري كند او را گفت سعيد پس استاده شد ( ن - گفت ابواسحاق پس گفت سعيد ايستاده شد ) طرف پهلوى من شش نفر و گفت زيد بسر يذيع از نزد من ( ن - ايستاده شد ) شش نفر و گفت عمرو و سر مرة و روان كود حديث تا آخر ( ن - گفت عمرو ذي مري دوست ميدارم انكس را كه دوست داشت علي را و دشمن ميدارم انكس را كه دشمن داشت علي را و روان كود حديث را تا آخر روايت كرد او را اسرائيل از ابى اسحاق از عمرو ذي مري )

۹۹ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را علي پسر محمد پسر علي گفت علي حديث كرد ما را خلف پسر تميم گفت خلف پسر تميم حديث كرد ما را اسرائيل گفت اسرائيل حديث كرد ما را ابو اسحاق از عمرو ذي مري گفت عمرو حاضر شدم علي را درجاي و راه مسجد قسم ميداد ياران محمد را ( د . خ . ل . م ) كدام شما شنيد

يُنَادِ اصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّعُمْ اَيْكُمْ سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعُمْ يَوْمَ غَدِيرِخَمَ مَا قَالَ فَقَامَ أَنَسُ فَشَهِدُوا [ اَنْهَمْ سَمِعُوا ] ( ن - ان ) ( رسول الله صلعم قال من كنت مولاة [ فعلي ] ( ن - فان عليا ) مولاة الله ) وال من والاة و عاد من عاداة و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره ( ن - انصره ) \*

### ذكر الفرق بين المومن و المنافق

۱۰۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو كريب محمد بن العلاء الكوفي قال حدثنا معوية عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن ذر بن حبيش عن هاني [ رض ] ( ن - كه ) قال قال الله الذي فلق الحبة و برأ النجمة انه لعهد النبي الامي صلعم لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق \*

پیغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) روز غدیر خم که فرمود ایستاده شد مردم پس شاهی دادند تحقیق ایشان هستند تحقیق شتیدند پیغمبر خدا را ( د . خ . م . ) گفت آنکس که باشم دوست او پس علی است ( ن - پس تحقیق علی است ) دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد او را و دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را و یاری کن آنکس را که یاری کرد او را \*

### این ذکر فرق است در مومن و منافق

۱۰۰ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را ابو کریب محمد پسر علاء کوفی گفت محمد حدیث کرد ما را معویه از اعمش از عدی پسر ثابت از ذر پسر حبیش از علی ( خ . و ) گفت قسم خداست چنین خدا که رویانید دانه را و پیدا کرد جان را تحقیق شان اینست که عهد کرد نبی امی ( د . خ . ل . م . ) نه دوست خواهد داشت مرا یعنی علی را مگر مومن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق \*

۱۰۱ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا واصل بن عدي  
الاعلى بن واصل الكوفي قال حدثنا وكيع عن الاعمش عن عدي  
بن ثابت عن زر بن حبيش عن علي رضي قال عهد الي النبي صلعم  
انه لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق \*

۱۰۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن  
عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال انبانا الاعمش عن عدي  
عن زر قال قال علي انه لعهد النبي الامي ( ن - الامر الي )  
انه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق \*

**ذكر ضرب المثل الذي ضربه رسول الله صلعم لعلي رضي**

۱۰۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن

۱۰۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا واصل  
پسر عبد الاعلى گفت واصل حديث كرد عمارا پسر واصل كوفي گفت  
واصل حديث كرد مارا وكيع از اعمش از عدي پسر ثابت از زر پسر حبيش از  
علي ( خ . و ) گفت علي عهد كرد طرف من نبي ( د . خ . و ) تحقيق  
شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه دشمن خواهد  
داشت مرا مگر منافق \*

۱۰۲ — خبر داد مارا يوسف پسر عيسى گفت يوسف خبر داد مارا  
فضل پسر موسى گفت فضل خبر داد مارا اعمش از عدي از زر گفت در  
گفت علي تحقيق شان اينست كه هرايینه عهد كود نبي امي حكم را طرف  
من كه تحقيق شان اينست كه دوست خواهد داشت مرا مگر مومن و نه  
دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق \*

**ذكر ضرب مثل چنین که زد ان را پيغمبر خدا ( د . خ . و )**  
**برای علي ( خ . و )**

۱۰۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

عبد الله بن المبارك المخزومي قال حدثنا يحيى بن معين قال  
حدثنا ابو جعفر الابار عن الحكم بن عبد الملك عن الحرث بن  
حصين عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد عن علي رضي الله عنه قال قال رسول  
الله صلعم يا علي فيك مثل من عيسى عم ابغضته اليهود حتى  
اتهموا امه و احبته النصارى حتى انزاهوا بالمنزلة التي ليس له •

**ذكر منزلة علي بن ابي طالب (ك) وقربه من النبي  
صلعم و لزوجه و حب رسول الله صلعم له**

۱۰۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن  
مسعود البصري قال حدثنا خالد عن شعبة عن ابي اسحاق

ابو جعفر محمد بن محمد بن عبد الله بن المبارك المخزومي گفت اخبرنا ابو جعفر حديث  
کرد ما را يحيى بن محمد بن معين گفت يحيى بن حديد كود ما را ابو جعفر ابار از  
حكم بن عبد الملك از حرث بن حصين از ابي صادق از ربيع بن ناجد  
از علي ( خ و ) گفت علي گفت پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) اي  
علي در تو مثل است از عيسى برو سلام دشمن داشت او را يهود تا اينكه  
تهمت كرد مادر او را و دوست داشت او را نصارى تا اينكه نزل كردند او را  
به مرتبه چنين مرتبه كه نبود براى او •

**اين ذكر علي بن ابي طالب است بزرگ كند خدا ذات او را  
و ذكر نزديك شدن او از پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
و ذكر دوستي شدن او و ذكر دوست داشتن پيغمبر خدا  
( د . خ . ل . م )**

۱۰۴ — خبر داد ما را احمد بن شعيب گفت احمد بن محمد بن محمد بن عبد الله بن المبارك  
اسمعيل بن محمد بن مسعود بصرى گفت اسمعيل حديث كرد ما را خالد از شعبة



عن العلاء قال سأل رجل ابن عمر عن عثمان قال كان من الذين  
 قولوا يوم التقى الجمعان فتاب الله عليه ثم اصاب ذنبا فقتلوه  
 وسأله عن علي رضي فقال لا تسأل عنه الا ترى قرب منزله من  
 [ (سواء) ] (ن - رسول الله صلعم) \*

۱۰۵ — أخبرني احمد بن شعيب قال أخبرني هلال بن  
 العلاء بن هلال قال حدثنا حسين قال حدثنا زهير عن ابي  
 اسحاق عن العلاء عن عزار قال سألت عبد الله بن عمرو رضي فقلت  
 الا تحدثني عن علي وعثمان قال اما علي فهذا بيته من بيت  
 (رسول الله صلعم) ولا احدئك عنه بغبرة واما عثمان فانه اذنب ذنبا  
 عظيما يوم أحد فعفى الله عنه و اذنب فيكم ذنبا صغيرا فقتلتموه \*

از ابي اسحاق از علاء گفت علاء سوال كرد مردی پسر عمر را از عثمان  
 گفت پسر عمر بود عثمان از آن مردم كه روی گردانیدند روزيكه ملاقات  
 كرد دو جماعت پس قبول توبه كرد خدا براو پستتر رسید گناه را پس  
 قتل كردند مردم او را و پرسید ان مرد پسر عمر را از علي (خ و)  
 پس گفت پسر عمر نه پرس ازوايا نهی بیزي نزدیک شدن مكان او از  
 پیغمبر خدا (د خ ل - ) \*

۱۰۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر كرد مرا هلال  
 پسر علاء پسر هلال گفت هلال حدیث كرد ما را حسين گفت حسين حدیث  
 كرد ما را زهير از ابي اسحاق از علاء از عزار پرسیدم عبدالله  
 پسر عمر را (خ و) پس گفتم ایا نه حدیث میکند از علي وعثمان گفت  
 عبدالله پسر عمر اما علي پس این خانه او هست از خانه پیغمبر خدا  
 (د خ ل - ) و نه حدیث میکند ترا از علي سوای آن حدیث زیرا كه  
 ان حدیث در فضایل او كافی است و اما عثمان پس تحقیق او گناه كرد  
 بزرگ روز جنگ أحد كه روی گردانید پس بخشید خدا گناه او از  
 و گناه كرد در میان شما گناه خرد پس قتل كردید شما او را \*

۱۰۶ — ابنان احمد بن شعيب قال خبرنا احمد بن

سليمان الرهاوي قال حدثنا عبيد الله قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن العلاء بن غراز قال سألت ابن عمر رضي و هو في مسجد رسول الله صلعم عن علي و عثمان فقال اما علي فلا تسئلني عنه و انظر الى قرب منزله من النبي صلعم ما بي المسجد بدنه غير بيته و اما عثمان فانه اذنب ذنبا عظيما تولى يوم التقى الجمعان فغفر الله عنه و غفر لكم و اذنب فيكم ذنبا دون ذلك فقتلتموه \*

۱۰۷ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن

يعترب بن اسمعيل قال حدثنا [ ابن موسى و هو محمد ] ( ن - ابو موسى و محمد ) بن موسى بن ابي قال حدثنا ابي عن عطاء

۱۰۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد پسر سليمان حديث كرد مارا عبيد الله گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از علاء پسر غراز گفت علاء پرسيدم پسر عمر را ( خ - و ) حال انكه او در مسجد پيغمبر خدا بود ( د - خ - م ) از علي و عثمان پس گفت اما علي پس نه سوال كن مرا از و نظر كن طرف نزديك شدن مكان او از نبي ( د - خ - ل - م ) نيست در مسجد خانه سواي خانه او و اما عثمان پس تحقيق او گناه كود گناه بزرگ روي گردانيد رويكه ملاقات كرد جماعه مسلمانان و كفار پس بخشيد خدا گناه او و بخشيد شما را و گناه كرد درميان شما گناه كمتر اين پس قتل كرديد شما اورا \*

۱۰۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

اسماعيل پسر يعقوب پسر اسمعيل گفت اسمعيل پسر يعقوب حديث كرد ما را [ پسر موسى و او محمد پسر موسى پسر اعين است ] ( ن - ابو موسى و محمد پسر موسى پسر اعين ) گفت موسى حديث كرد مارا پدر من

عن سعيد بن عبيدة قال جاء رجل الى ابن عمر فسأله عن علي رضي  
لوقال لا تستلني عن علي رضي ولكن انظر الى بيته من بيوت رسول  
الله صلعم قال فاذى ابغضه قال ابغضك الله عز وجل \*

۱۰۸ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال  
بن العلاء بن هلال قال حدثنا حسين بن عباس قال حدثنا زهير  
قال حدثنا ابو اسحاق قال سأل ابو عبد الرحمن بن خالد ( قثم )  
بن العباس رضي عن ابن دوح علي رضي رسول الله صلعم قال انه  
كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزوما \* قال ( ابو عبد الرحمن خالفه  
زيد بن ابي أنيسة فقال خالد بن قثم \*

از عطاء از سعيد پسر عبيدة گفت سعيد آمد مرد طرف پسر عمر پس پرسيد  
اورا از علي ( خ . و ) پس گفت پسر عمر نه سوال كن مرا از علي  
( خ . و ) لكن نظر كن طرف خانه او از خانه هاي پيغمبر خدا ( د .  
خ . ل . م . ) گفت مرد پس تحقيق من دشمن ميدارم اورا گفت پسر  
عمر دشمن خواهد داشت ترا خدای غالب و بزرگ \*

۱۰۸ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا  
هلال پسر علاء پسر هلال گفت هلال پسر علاء حديث كرد مارا حسين پسر  
عباس گفت پسر عباس حديث كرد مارا زهير گفت زهير حديث كرد مارا ابو  
اسحاق گفت ابو اسحاق پرسيد ابو عبد الرحمن پسر خالد ( قثم ) پسر عباس  
را ( خ . و ) از كجا وارث شد علي رضي پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م . )  
گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بالحضرت از روي لاحق شدن و معكم  
فرما و سخت تر ما بالحضرت از روي پيغمبر شدن \* گفت ابو عبد الرحمن  
مخالفت كرد هر روايت كردن ابو اسحاق را زيد پسر ابي أنيسة پس گفت  
زيد خالد پسر قثم يعني زيد گفت كه ابو عبد الرحمن از خالد سوال  
كرد نه از پسر خالد \*

۱۰۹ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا هلال بن العلاء قال حدثنا ابي قال حدثنا عبيد الله عن زيد عن ابي اسحاق عن خالد بن قثم انه قيل له ما لعلي ورث جدك رسول الله صاعم دون جدك و هو عمه قال ان عليا كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزوقا \*

۱۱۰ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني عبدالرحيم المروزي قال انبانا عمرو بن محمد قال انبانا يونس بن ابي اسحاق عن عمير بن حريث عن النعمان بن بشير قال استاذن ابوبكر على النبي صلعم فسمع صوت عايشة عاليا و هي تقول والله قد ( ن - لقد ) علمت ان عليا احب اليك من اسي فاهوى اليها ابوبكر ليلطمها و قال يا بنت فلانة اراك

۱۰۹ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا هلال پسر علاء گفت هلال حديث كرد مارا پدر من گفت پدر من حديث كرد مارا عبيد الله از زيد از ابي اسحاق از خالد پسر قثم تحقيق شان اينست كه گفته شد خالد را چيست علي را كه وارث شد جد ترا پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) سواي جد تو و حال آنكه او يعني عباس رضه عمو الحضر است گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بالحضرت از روي لاهق شدن و محكم تر ما بالحضرت از روي پيوسته شدن \*

۱۱۰ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا عبدالرحيم مروزي گفت عبيد الرحيم خبر داد مارا عمرو پسر محمد گفت عمرو خبر داد مارا يونس پسر ابي اسحاق از عيمر پسر حريث از نعمان پسر بشير گفت نعمان طلب اذن آمدن كرد ابوبكر بر نبي ( د . خ . ل . م ) پس شنيد آواز عايشه بلند شونده و اين ميگفت قسم خدا است هر ايكه تحقيق دانستم تحقيق علي دوست تر است طرف تو از پدر من پس قصد كرد طرف

تُرفعین صوتک علی رسول الله صلعم فاستسک رسول الله صلعم  
و خرج ابوبکر مغضبا فقال رسول الله صلعم يا عايشة كيف رأيتني  
ابعدنک من الرجل ثم استأذن ابو بکر بعد ذاک و قد اصطلح  
رسول الله صلعم و عايشة فقال ان خلاني فی السلام كما ادخلته اني  
فی الحرب فقال رسول صلعم قد فعلنا \*

۱۱۱ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن آدم  
بن سليمان المصيصي قال حدثنا ابي عبيدة عن ابي عبد الله عن ابي اسحاق  
عن جميع و هو بن عمير قال دخلت مع ابي (ن - سي) عايشة  
و انا غلام فذكرت لها علما رجا فتأملت ما رايته رجلا كان احب الي  
رسول الله صلعم منه و لا امرأة احب الي رسول الله صلعم من امرأته \*

از ابوبکر تا که طوطیچه زند و گفت ای شکر فایده می بینم ترا بلند می  
کند آواز خود را بر پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس گرفت ابي بکر  
صديق را پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و بدو رفت ابوبکر  
خشمناک پس گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) اي عايشه چه گفته  
ديدی تو مرا بعيد کردم تا ازان مرد بسدر طلب اذن آمدن کرد ابوبکر  
بعد اين و حال آنکه در بي صلح نموده بود پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
و عايشه پس گفت ابوبکر صديق داخل کند و مرا در حج پانک داخل  
کردید شما مرا در حزب پس گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
تحقيق کردیم ترا داخل در صلح يعنی اذن آمدن دادیم در صلح \*

۱۱۱ — خبر داد مرا احمد بن شعيب گفت احمد بن خبر داد مرا  
محمد بن آدم بن سليمان مصيصي گفت محمد بن حديث کرد ابي عبيدة  
از پدر خود از ابي اسحاق از جميع و او پدر عمير است گفت چون آمدم  
همراه پدر ( ن - مادر ) خود نزدیک عايشه و حال آنکه من طفل بودم پس  
ذکر کردم براي عايشه علي را ( خ . و ) پس گفت عايشه ندیدم مرد  
را که بود دوست تر طرف پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) از علي و نه دیدم  
زن را دوست تر طرف پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) از زن علي \*

۱۱۲ — ابانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن علي  
 البصري قال سمعت ابي عبد الله عزير بن النعمان قال سمعت ابا عبد الله  
 (سمعت ابا رجاء الزبيدي عن ابي اسحاق الشيباني عن ابي جهمع بن عمير  
 قال دخلت مع ابي علي عايشة (رضه) فسمعتها تسألها (ان - فسالتهما)  
 من وراء الحجاب من ابي (رضه) فقلت سألتني عن رجل ما اعلم  
 احدا كان احب الي (رسول الله صلعم منه ولا احب الله من امرأته \*

۱۱۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى  
 قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا شاذان عن جعفر الاحمر عن  
 عبد الله بن عطاء عن ابي بريدة قل جاء رجل الي ابي فساله ابي  
 الناس احب الي (رسول الله صلعم فقال (ن - قال) كان احب الناس  
 الي (رسول الله صلعم من النساء فاطمة و من الرجال علي رضه \*

۱۱۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
 عمرو پسر علي بصري گفت عمرو حديث كرد مارا عبد العزيز پسر خطاب  
 گفت عبد العزيز حديث كرد مارا محمد پسر اسماعيل پسر رهاي زيدي  
 از ابي اسحاق شيباني از جهمع پسر عمير گفت آدم هه هه مادر خود نوديك  
 عايشه (خ و) پس شايه اوزا بچيز ه سوال ميكود مادر من عايشه را از  
 بيرون پرده از علي (خ و) كه عايشه سوال كودي تو مرا از مرد  
 كه نمي دانم كسي را كه بود دوست تو طرف پيغمبر خدا (ده خ ل ه) \*  
 از و نه دوست تو طرف ان حضرت از او \*

۱۱۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا زكريا  
 پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا ابراهيم پسر هه گفت ابراهيم  
 حديث كرد مارا شاذان از جعفر الاحمر از عبد الله پسر عطاء از ابي بريدة  
 گفت ابي بريدة آمد مرد طرف پدر من پس پرسيد ان مرد پدر مرا كه  
 کدام مردم دوست تو بود طرف پيغمبر خدا (ده خ ل ه) پس گفت  
 بود دوست تو مردم طرف پيغمبر خدا (ده خ ل ه) از زنان فاطمه و

قال ابو عبد الرحمن ابن عطاء ليس بالقوي في الحديث \*

## ذکر منواله علم رضه من رسول الله صلعم

### عند دخوله مساء بيته و سكونه

۱۱۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن

وهب قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثني ابو عبد الرحمن

قال حدثني زيد عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير

عن عبد الله بن يحيى انه سمع عليا رضي الله عنه يقول كنت ادخل على

نبي الله صلعم كل ليلة فان كان يصلي سجد فدخلت و ان لم

يكن يصلي اذن لي فدخلت \*

۱۱۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن

مردان علي (خ. و) \* گفت ابو عبد الرحمن پسر عطا نيست قوي در حديث

ذکر مرتبه علي (خ. و) از پسر عمير خدا (د. خ. ل. م.)

نزدیک داخل شدن علي شب خانه آنحضرت و آمدن علي

۱۱۴ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد

پسر وهب گفت محمد حديث كرد مارا محمد پسر سلمه گفت محمد پسر

سلمه حديث كرد مرا ابو عبد الرحمن گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مرا

زيد از حرث از ابي زرعه پسر عمرو پسر جرير از عبد الله پسر يحيى تحقيق

عبد الله شنيد علي را (خ. و) ميگفت بودم كه داخل ميشدم در

پيغمبر خدا (د. خ. ل. م.) هر شب پس اگر بود آن حضرت كه نماز

مي خواند تسبيح مي گفتم پس داخل ميشدم و اگر نبود كه نماز ميخواند

اذن ميداد مرا پس داخل مي شدم \*

۱۱۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا

یحییٰ قال حدثنا محمد بن عبید و ابو کامل قال حدثنا عهد  
الواحد بن زیاد قال حدثنا عمارة بن الققاع بن الحرث عن  
الحرب العکلی عن ابي زرعة بن عمر بن جریر عن عبد الله بن  
یحییٰ قال قال علي رضي كانت لي ساعة من السحر ادخل  
فيها على رسول الله صلعم فان كان في صلاته سبوح و كان اذنه لي  
و ان لم يكن في صلاته اذن لي \*

### ذكر الاختلاف على المغيرة في هذا الحديث

۱۱۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن  
قدامة المصيصي قال حدثنا جرير عن المغيرة عن الحرث عن ابي  
زرعة بن عمرو قال حدثنا عبد الله بن يحيى عن علي رضي قال كانت

پسر یحییٰ گفت زکریا حدیث کرد مرا محمد پسر عبید و ابو کامل گفت  
محمد و ابو کامل حدیث کرد مرا عبد الواحد پسر ریان گفت عبد الواحد  
حدیث کرد مرا عمارة پسر قعقاع پسر حرث از حرب عکلی از ابي زرعه  
پسر عمر پسر جریر از عبد الله پسر یحییٰ گفت عبد الله گفت علي (خ. و)  
بود برای من ساعتی از صبح داخل می شدم در آن ساعت بر پیغمبر خدا  
( د . خ . ل . م . ) پس اگر می بود در نماز خود سبحان الله می گفت  
و بود حکم او مرا و اگر نمی بود در نماز خود حکم میداد مرا •

### این ذکر اختلاف است بر مغیره در این حدیث

۱۱۶ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا  
محمد پسر قدامة مصيصي گفت قدامة حدیث کرد مرا جریر از مغیره از  
حرث از ابي زرعه پسر عمر گفت ابي زرعه حدیث کرد مرا عبد الله پسر  
یحییٰ از علي ( خ . و ) گفت علي بود مرا از پیغمبر خدا ( د . خ .



لي من رسول الله صلعم ساعة من السحر اتيته فيها و اذا اتيته استاذنت و ان وجدته يصلي سبع و ان وجدته فارغا اذن لي \*

۱۱۷ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن

عبيد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابن عباس عن المغيرة عن

الحمر بن العدي عن ابن يحيى قال قال علي عليه السلام كان لي

من رسول الله صلعم مدخلان مدخل بالليل و مدخل بالنهار

فكنت اذا دخلت بالليل تأخذه لي \* قال ابو عبد الرحمن خالفه

شرحبيل بن مدرک في اسناده و وافته علي قوله تتخذه \*

۱۱۸ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا القاسم بن زكريا

بن دينار قال حدثنا ابو اسامة قال حدثني شرحبيل يعني بن

مدرک الجعفري قال حدثني عبد الله بن يحيى الحضرمي

ل . م . ن ) ساعتی از صبح می آمدم نزد آن حضرت در آن ساعت و وقتی که

می آمدم آنحضرت را طلب حکم می کردم و اگر می یافتم او را که نماز

میخواند تسبیح میگفت اگر می یافتم او را فارغ حکم میداد مرا \*

۱۱۷ — خبر داد ما را احمد بن محمد بن شعيب كه اب احمد خبر داد مرا محمد

بن عبيد بن محمد بن كوفي گفت محمد بن عبيد حديث كرد ما را ابن

عباس از مغيرة از حوث عدلي ا ابن يحيى گفت گفت علي بنو سلام بود

موا از پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ن ) دو وقت آمدن آمدن در شب و

آمدن در روز پس آمدم وقتی که می آمدم در شب آواز گلو میداد مرا \* گفت

ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را شرحبيل بن محمد مدرک در اسناد

ای حديث موافقت كرد آنرا بر قول علي تأخذه \*

۱۱۸ — خبر داد ما را احمد بن شعيب كه اب احمد خبر داد ما را قاسم

بن زكريا بن دينار گفت قاسم حديث كرد ما را ابو اسامة گفت ابو اسامة

حديث كرد مرا شرحبيل يعني بن محمد مدرک جعفري گفت شرحبيل حديث

عَنْ أَبِيهِ وَ كَانَ صَاحِبَ مَطْهَرَةٍ عَلِيٌّ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ ( رَضَ ) كَأَنْتَ لِي  
مَنْزِلَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ فَكُنْتَ آئِيَهُ  
كُلِّ شَيْءٍ فَأَقُولُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَإِنْ كُنْتُمْ أَنْصَرَفْتُمْ  
إِلَى أَهْلِي وَالْأَخْلَاقِ عَلَيْهِ \*

۱۱۹ — إِنْبَاءُ أَحْمَدَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ  
قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْمَسَاوِرِ قَالَ حَدَّثَنَا عَوْفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ  
[ هَنْدِ الْحَبْلِيِّ قَالَ ] ( ن - هَذَا هَذَا الْحَبْلِيُّ عَنْ عَلِيٍّ ( رَضَ ) قَالَ  
عَلِيٌّ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّعَ لَمْ يَعْطَانِي ( ن - ) (عَطِيَّتْ) وَ  
إِذَا سَكَنْتُ ابْتَدَأَنِي \*

۱۲۰ — إِنْبَاءُ أَحْمَدَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ  
الْمُثَنَّى قَالَ حَدَّثَنَا مَعَاوِيَةُ ( ن - ) (أَبُو مَعَاوِيَةَ) قَالَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ

کرد مرا عبد الله پسر یحییٰ حضرمی از پدر خود و بود پدر او صاحب آفتابه  
علی یعنی آفتابه بردار علی گفت پدر او گفت علی ( خ - و ) بود مرا  
منبره از پیغمبر خدا ( د - خ - ل - س - ) ده بود برای کسی از مردم  
پس بودم می آمدم نزد آنحضرت هر صبح پس میگفتم السلام علیک ای  
نبی خدا پس اگر آواز گلو می داد بر میگشتم طرف خانه خود و اگر تهنیت  
نمی کرد داخل میشدم برو \*

۱۱۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا  
محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد مارا ابومساور گفت ابومساور حدیث  
کرد مارا عوف پسر عبدالله پسر عمرو پسر هند حبلی گفت عوف گفت علی  
رضه بودم و قتیکه سوال میکردم پیغمبر خدا را ( د - خ - ل - س - ) میداد مرا  
( ن - داده میشدم ) و قتیکه خاموش میشدم شروع می کرد مرا \*

۱۲۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا محمد  
پسر مثنیٰ گفت محمد حدیث کرد مارا معاویه گفت معاویه حدیث کرد را

قَ عَمْرُو بْنُ مَرَّةٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ أُعْطِيتُ وَإِذَا سَكَتُ أُبْتَدِيتُ \*

۱۲۱ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن سعيد قال حدثنا [حجاج عن ابي جريح] (ن) حجاج بن خديج قال حدثنا ابو حرب عن ابي الاسود و رجل آخر عن زاذان قال قال علي رضي الله عنه و الله اذا سألت أعطيت و اذا سكت ابتديت \*

قال ابو عبد الرحمن ابن جريح لم يسمع من ابي حرب \*

ذَكَرَ مَا خَصَّ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ صُعُودِهِ عَلَى مَنكَبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفُتُوهِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِهِ

۱۲۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن حرب

اعش از عمرو پسر مره از ابي بختري از علي (خ و) گفت علي بودم و قتيكه سوال ميكردم داده ميشدم و قتيكه سكوت ميكردم ابتدا كرده ميشدم \*

۱۲۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا يوسف پسر سعيد گفت سعيد حديث كرد مارا حجاج از ابي جريح گفت ابي جريح حديث كرد مارا حرب از ابي اسود و مرد ديگر از زاذان گفت گفت علي (خ و) بودم من قسم خدا و قتيكه سوال ميكردم داده مي شدم و قتيكه سكوت ميكردم ابتدا كرده ميشدم \* گفت ابو عبد الرحمن پسر جريح نه شنيد اين حديث را از ابي حرب \*

أَمْرٌ ذَكَرَ أَنْجِيزُ مَتَّ كَمَا شَدَّ بَانَ، حِينَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ (خ و) از بالا شدن او بر مرد و شانه نابی (د خ ل . ه) و پشت شدن به (د خ ل . ه)

۱۲۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد

قال حدثنا اسباط عن نعيم بن حكيم المدائني قال حدثنا ابو  
 صريم قال قال علي رضي انطلقت مع رسول الله صلعم حتى اتينا  
 الكعبة فصعد رسول الله صلعم على منكبها فنهضت به فلما راي  
 رسول الله صلعم ضعفي قال لي اجلس فجلست فنزل نبي الله  
 صلعم و جلس لي و قال اصعد على منكبها فصعدت على منكبها  
 فنهض بي رسول الله صلعم و قال علي عليه السلام فانه ( ن - انه )  
 ليخيل الي اني لو شئت لذلت افق السماء فصعدت على  
 الكعبة و عليها تمثال من صفر او نحاس فجعلت اعالجه لازيله  
 بيمين و شمال و قدام ( ن - يمين و شمالا و قداما ) او من بين  
 يديه و من خلفه حتى اذا استمكننت منه ( ن - فيه ) قال نبي الله  
 صلعم اذفه فخذفت به فتتكسر كما تكسر ( ن - فكسرت كما يكسر )

پس حرب گفت احمد حديث کرد مارا اسباط از نعيم بن حكيم مدائني  
 گفت نعيم حديث کرد مارا ابو صريم گفت ابو صريم گفت علي ( خ - و )  
 روان شدم همراه پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) تا اینکه آمدیم کعبه را  
 پس بالا شد پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) بر هر دو شانه من پس برداشتم  
 او را پس هرگاه دید پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) ضعف من گفتم مرا بدشین  
 برای من پس نشستم پس فرود آمد نبي الله ( د - خ - ل - م ) و نشست  
 انحضرت و گفتم بلند شو بر هر دو شانه من پس صعود کردم بر هر دو شانه  
 انحضرت پس برداشت مرا پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) و گفت علي  
 ( م - ) پس تحقيق شان اينست كه هرايده خيال كرده شد طرف من  
 كه تحقيق من اگر خواهم هرايده برسم بلدي آسمان را پس صعود کردم بر  
 كعبه شريفه و بران كعبه صورتهاي بت بودند از مس زرد يا از مس پس  
 شروع کردم بقديچر اينكه زایل كدم او را از راست و چپ و پيش و از پيش او  
 و از خلف او تا اينكه وقتيكه استحكام شد ازو گفتم نبي الله ( د - خ -  
 ل - م ) سنگ انداز او را پس شكسته کردم او را پس شكسته شد چنانكه  
 شكسته می شود شیشه ها پستق فرود آمد پس روان شدم من و پیغمبر

القوادیر ثم نزلت فانطلقتم انا و رسول الله صلعم نستبق حتى  
توارینا بالبیوت خشية ان [ نلقی احدا ] ( ن - یلقانا احد )  
من الناس و الله تعالی اعلم \*

ذکر ما خص به . م . دون الاولین والاخرین من  
فاطمة بنت محمد رسول الله صلعم و بضعة [ن- بضم ]  
منه و سيدة نساء اهل الجنة الا مریم بنت عمران  
۱۲۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الجریر بن  
حريث قال انبانا الفضل بن موسى عن الحسن بن موسى عن  
واقد عن عبد الله بن برودة عن ابيه قال خطب ابوبکر و عمر  
فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلعم انها صغيرة فخطبها علی  
عليه السلام فزوجها منه \*

خدا ( د . خ . ل . م ) پیشی گرفتیم تا ایفکه پوشیده شدیم در خانه ها  
برای خوف ایفکه ملاقات کنیم کسی را ( ن - ملاقات کند ما را کسی ) از  
مردم و خدا تعالی دانا ترست .

این ذکر انجیز است که خاص شد بان چیز علی ( م . ) سوای  
مردم اولین و آخرین از فاطمه دختر محمد پیغمبر خدا ( د . خ .  
ل . م . ) و پاره گوشت است از آنحضرت و مردار زمان  
اهل جزئه است مگر مریم دختر عمران

۱۲۳ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را  
جریر پسر حريث گفت جریر خبر داد ما را فضل پسر موسى از حسین پسر  
موسی از واند از عبد الله بن برودة از پدر خود گفت پدر او خواستگاري  
نکاح کرد ابوبکر و عمر فاطمه را برود سلام پس گفت پیغمبر خدا ( د . خ .  
ل . م . ) تحقیق او خرد است پس خواستگاري نکاح کرد او را علی برود  
سلام پس نکاح داد آنحضرت فاطمه را با علی .

۱۲۴ — انبانا ابو سعید اسمعیل بن مسعود قال حدثنا حاتم بن وردان (ن- داؤد) قال حدثنا ایوب السجستانی عن ابی بریده (ن- ابی یزید المدنی) عن اسماء بنت عمیس قالت كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلعم فلما اصبحتنا جاء رسول الله صلعم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن يقال كان في لسانها لثغة فقال ادعى اخي قالت هو اخوك و تنكحه قال نعم يا ام ايمن و سمعن النساء صوت النبي صلعم فتخبين قال اخب فاختبأت انا في ناحية قالت فجاء علي ع م فدعا له النبي صلعم و نضح عليه بالماء و ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاءت عليها السلام و عاينها خرقة من الحياء فقال لها قد انكحتك احب

۱۲۴ — خبر داد مارا ابو سعید اسمعیل پسر مسعود گفت ابو سعید حدیث کرد مارا حاتم پسر وردان (ن- داؤد) گفت حاتم حدیث کرد مارا ایوب سجستانی از ابی بریده (ن- ابی یزید مدنی) از اسماء دختر عمیس گفت اسماء بدم در نکاح فاطمه دختر پیغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس هرگاه صبح بدم آمد پیغمبر خدا (د- خ- ل- م) پس زه دروازه را پس بشاده کرد برای آنحضرت ام ایمن کشف شد بود در زبان ام ایمن شکستگی (در هندی دونه گوید) پس فرمود طلب کن برادر مرا گفت ام ایمن او برادر تست و نکاح کرده میدهد او را گفت آنحضرت آری ای ام ایمن و شدیدند زن او را بی را (د- خ- ل- م) پس پوشیده شدند گفت آنحضرت پوشیده شو پس پوشیده شدم من در یک طرف گفتم ام ایمن پس آمد علی برو سلام پس دعا کرد برای او بی (د- خ- ل- م) و پاشید بر سینه او آب را پسر گفت طلب کنید نزدیک من فاطمه را پس آمد فاطمه بر او سلام و بر او ثوب بود از حیا که در هندی گویگهت گوید پس گفت آنحضرت فاطمه زهرا را تحقیق نکاح کرده دادم تو دوست ترا اهل

اهل بيٲتي الي ودعا لها و نضح عليها من الماء فخرج (رسول الله صلعم فراي سوادا فقال من هذا قالت قلت اسماء قال بئس عميس قلت نعم قال كنت في زفات فاطمة بئس رسول الله صلعم تكرمينها قلت نعم قالت فدعالي \* قال عبد الرحمن ( ابو عبد الرحمن ) خالفه سعيد بن ابي عروة ( ن - عروبة ) فرواه عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رضه \*

۱۲۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا محمد بن صدران قال حدثنا سهيل بن خالد العبدى قال حدثنا محمد بن سوار عن سعيد بن ابي عروة ( ن - عروبة ) عن ابي ايوب السجستاني عن عكرمة عن ابن عباس رضه قال لما زوج رسول الله صلعم فاطمة من علي ع . م كان فيما

بيت خوه را كه طرف من است و دعا فرمود او را و پاشيد بر سينه مبارك او ار آب پس بيرون آمد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس ديد سياهي را پس گفت اين دخت ام ايمن گفتم اسماء گفت انحضرت دحدر عيسى گفتم آري گفت انحضرت بزدي در نكاح فاطمه دحدر پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) بزكي نو او را گفتم آري دخت اسماء پس دعا فرمود براي من . گفت ابو عبد الرحمن مخالفت كرد او را سعيد پسر ابي عروة ( ن . عروبة ) پس روايت كرد او را از ايوب از عكرمة از ابن عباس ( د . و ) \*

۱۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا محمد پسر صدران گفت صدران حديث كرد مارا سهيل پسر خالد عبدى گفت سهيل حديث كرد مارا محمد پسر سوار از سعيد پسر ابي عروة از ابي ايوب سجستاني از عكرمة از پسر عباس ( د . و ) گفت هر گاه نكاح كرده داد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) فاطمه را از علي برو سلام بود دران چيز كه هديه داد مهره

اھدی سریر مشروط و وسادة من ادم حشوها لیف و قرۃ فقال و  
جاءوا بیطحاء الرمل فبسطوه فی البیت و قال لعلی ءم اذا  
اتیت بها فلا تقریها حتی آتیک فجاء رسول الله صلعم فدق  
الباب فخرجت الیه ام ایمن فقال لنا - ثم اخي قالت و کیف  
یكون اخوک و قد زوجته ابنتک قال فانه اخي قال ثم اقبل  
علی الباب و رای سوادا فقال من هذا فقالت اسماء بنت  
عمیس فاقبل علیها فقال لها جئت تکرمین ابنة رسول الله  
صلعم قالت نعم فدعا لها خیرا ثم قال دخل رسول الله صلعم قال  
و کان اليهود یاخذون ( ن - یوحدون ) الرجل من امرأته اذا  
دخل بها قال فدعی رسول الله صلعم بتور من ماء فتفل فیه و

فاطمه زهرا سریر بافته شده و توشک ( تکیه ) از چرم پوری او ریشه های  
خرما بود و مشک پس گفت ابن عباس و آوردند مردم سنگ ریزه های  
ریگ را پس کشاده و پرا گنده کردند او را در خانه و گفت انحضرت برای  
علی برو سلام و قتیکه آئی تو او را پس نه قریب شوی تو او را تا اینکه آیم  
تو پس آمد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس زد دروازه را پس بیرون  
آمد طرف او ام ایمن پس گفت برای ام ایمن ایا کجاست برادر  
من گفت ام ایمن و چگونه باشد برادر تو و حال انکه تحقیق نکاح  
کرده دادی دختر خود را گفت انحضرت پس تحقیق او برادر من است  
گفت ابن عباس پس متوجه شد بر دروازه و دید میاهی را پس گفت  
کیست این پس گفت ام ایمن اسما دختر عمیس است پس متوجه شد  
طرف او پس گفت انحضرت اسماء را امیدی تو بزرگی کردی تو دختر پیغمبر  
خدا را ( د . خ . ل . م ) گفت اسما آری پس دعا فرمود انحضرت  
برای اسما بهتری را پس گفت ابن عباس راوی حدیث داخل شد پیغمبر  
خدا ( د . خ . م ) گفت ابن عباس بودند یهود بزد میگردند ( ن - تنها  
میگردند ) مرده را از زن او و قتیکه داخل شود ان مرد بان زن گفت ابن



غوث فیه ثم دعی علیا فرش من ذلک الماء علی وجهه و صدرة  
و ذراعیه ثم دعی فاطمة فاقبلت تعثر فی ثوبها حیاء من رسول  
الله صلعم ففعل بها مثل ذلک ثم قال لها یا ابنتی و الله انی  
ما اردت ان أزوجه الا خیر اهلیم ثم قام فخرج \*

۱۲۶ — اخبرنی احمد بن شعیب قال اخبرنی عمران بن  
بکار عن ( ن - بن ) راشد قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا  
محمد بن عبد الله بن ابی نجیح عن ابیه ان معویة ذکر علی  
بن ابیطالب فقال سعد بن ابی وقاص و الله لان يكون [ الی  
احدی ] ( ن - ابی احمد من ) خصاله الثالث احب الی من  
ان يكون لی ما طلعت علیه الشمس لان يكون لی ما قاله

عباس طلب کرد پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) قدح را از آب پس آب  
دهن مبارک خود انداخت درو و اعوذ بالله خواند درو پس طلبید علی  
را پس پاشید از بن آب بر روی او و سینۀ او و هر دو بازوی او پس طلبید  
فاطمه را پس رو برو آمد لغزش در رفتار می فرمود در پارچه خود برای  
حیا از پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) پس کرد آنحضرت با فاطمۀ زهرا  
مثل ان چیز که کرد با علی از پاشیدن آب پستر گفت فاطمه رض را ای  
دختر من قسم خدا است تحقیق من نه ازان کردم اینکه نکاح کرده ده  
قرا مگر بهتر اهل بیت خود پستر برخاست پس بیرون رفت \*

۱۲۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت خبر داد مرا عمران  
پسر بکار از راشد گفت راشد حدیث کرد مارا احمد پسر خالد گفت احمد  
حدیث کرد مارا محمد پسر عبد الله پسر ابی نجیح از پدر خود تحقیق  
معویة ذکر کرد علی پسر ابیطالب را پس گفت سعد پسر ابی وقاص قسم  
خداست هر اینه اینکه باشد طرف من یکی از خصلتهای او که سه است  
دو ستر است طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کوه بر او افتاد

[ فی غزوة تبوک ] ( ن - حین رده من تبوک ) اما ترضی ان تگونی  
 منی بمذلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی احب الی من  
 انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لانیکون لی ما قاله یوم خیبر لاعطین  
 الراية رجلا لحب الله ورسوله یفتح الله علی یدیہ کرار لیس بفرار احب  
 الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لئن اکون صهرا علی ابنتی ولی  
 من الولد منها ما له احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس •  
 ذکر الاخبار الماثورة بان فاطمة بنت محمد صلعم سیده  
 فساء [ اهل الجنة ] ( ن - هذه الامة ) الامیریم بنت عمران  
 ۱۲۷ — انبانا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال

هراینه اینکه باشد مرا آنچه که فرمود انحضرت انچیز را وقت بازگشتن  
 انحضرت از موضع تبوک ایا راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمذلة  
 هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من دوست  
 تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب و هراینه  
 اینکه باشد مرا آنچه که فرمود انچیز را روز خیبر هراینه هراینه خواهم  
 داد نیزی را مرد را که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را  
 خدا و رسول او و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او حمله کننده است  
 نیست گریزنده دوست تراست طرف من ازینکه باشد مرا ان چیز که طلوع  
 کرد بر او آفتاب و هراینه اینکه باشم داماد او بر دختر او و مرا باشد پسر  
 از ان دختر آنچه که برای علی است دوست تراست طرف من از اینکه  
 باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب •

اینکه خبر می ماثوره است باینکه فاطمه دختر محمد صلعم سردار  
 زنان [ اهل جنت ] ( ن - این است ) است مگر مریم دختر عمران  
 ۱۲۷ — خبر داد ما را محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد ما را

حدثنا محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن عائشة رض قالت مرسل  
رسول الله صلعم فجاءت فاطمة فاكبت على رسول الله صلعم فسارها  
فبكت ثم اكبت عليه فسارها فضحكت فلما توفي النبي  
صلعم سألتها فقالت لما اكبت عليه ادلا اخبرني انه سيميت من  
رجعه فبكيت ثم اكبت عليه اخري فاخبرني اني اسرع به لحوقا  
واني سيدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران فرفعت  
رأسي فضحكت \*

۱۲۸ — اخبرنا هلال بن بشر قال حدثنا محمد بن خلف  
قال اخبرني موسى بن يعقوب قال حدثني هاشم بن هاشم  
عن عبد الله بن وهب ان ام سلمة رض اخبرته ان رسول الله صلعم

عبد الوهاب گفت عبد الوهاب حديث کرد مارا محمد پسر عمر از ابي سلمه  
از عائشه رض بيمار شد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس آمد فاطمه پس  
سرنگون کرد بر پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) سرگوشی کرد انحضرت  
فاطمه را پس گریست فاطمه رض پس سرنگون کرد بر آنحضرت پس سر  
گوشی کرد انحضرت فاطمه زهرا را پس خنده کرد فاطمه پس هرگاه وفات  
یافت انحضرت ( د . خ . ل . م ) سوال کردم فاطمه را پس گفت هرگاه  
که سرنگون کردم برو اول دفعه خبر داد مرا درینکه شتابست وفات خواهد  
یافت ان حضرت از درد خود پس گریه کردم پستو سرنگون شدم بران  
حضرت دفعه دیگر پس خبر داد مرا که تحقیق من شتابتوام بالحضرت از  
روی لاحق شدن و تحقیق من سردار زنان اهل جنت ام مگر مريم  
دختر عمران پس بلند کردم سر خود را پس خندیدم \*

۱۲۸ — خبر داد مرا هلال پسر بشر گفت هلال حديث کرد مارا محمد  
پسر خلف گفت محمد خبر داد مرا موسى پسر يعقوب گفت يعقوب حديث  
کرد مرا هاشم پسر هاشم از عبد الله پسر وهب تحقیق ام سلمه ( د . خ . و )  
و خبر داد ان راوي را که تحقیق پیغمبر خدا ( د . خ . م ) طلبید فاطمه

دعی فاطمة فذاجاها فبكيت ثم جذبتها فضحكمت فقالت ام سلمة  
فلما توفي رسول الله صلعم سألتها عن بكايتها وضحكها فقالت  
اخبرني رسول الله صلعم ان يموت فبكيت ثم اخبرني اني  
سيدة نساء اهل الجنة بعد مريم بنت عمران فضحكمت \*

۱۲۹ — حدثنا [ اسحاق بن ابراهيم ] ( ن - اسحاق بن

ابراهيم بن مخلد بن راهوية ) قال انبانا جرير عن [ يزيد ] ( ن -

يزيد بن ابي زناد ) عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي

سعيد (ع) قال قال رسول الله صلعم الحسن والحسين سيدا

شباب اهل الجنة و فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان من

فضل مريم بنت عمران \*

۱۳۰ — [ انبانا منصور الطوسي قال حدثنا ابوبكر الزيري ]

را پس سرگوشي كرد اورا پس گريست او پس كشيد انحضرت فاطمه  
را پس خديده پس گفت ام سلمه پس هرگاه كه وفات يافت پيغمبر خدا  
( د . خ . ل . م ) سوال كردم اورا از گريستن او و خديدن او پس گفت  
حضرت فاطمه خبر داد مرا پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) اينكه وفات  
خواهد يافت پس گريه كردم پستر خبر داد مرا كه نكاحي من سردار زنان  
اهل جنت ام بعد مريم دختر عمران پس خديدم \*

۱۲۹ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا

چريز از يزيد از عبد الرحمن پسر ابي نعيم از ابي سعيد ( خ . و ) گفت

ابو سعيد گفت پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) حسن و حسين هر دو سردار

جوانان اهل جنت اند و فاطمه سردار زنان اهل جنت مگر آن چيز كه

است از فضل مريم دختر عمران \*

۱۳۰ — خبر داد مارا منصور طوسي گفت منصور حديث كرد مارا

(ن .) اخبرنا محمد بن منصور الطوسي قال حدثنا الزهري  
 عن ( محمد بن عبد الله قال اخبرني ابو جعفر واسمه محمد  
 بن مروان قال حدثنا ابو حازم عن ابی هريرة رضى قال ابى علينا  
 رسول الله صلعم يوما صدر النهار فلما كان العشاء قال له قايلنا يا  
 رسول الله قد شق علينا [ لم ترك ] ( ن - ) تركتنا اليوم ) قال ان  
 ملكا من السماء لم يكن رأني فاستاذن الله تبارك و تعالى في  
 زيارتي فاخبرني و بشرني ان فاطمة ابنتي سيدة نساء أمتي و  
 ان حسنا و حسيننا سيدا شباب اهل الجنة \*

۱۳۱ — انبانا احمد بن عثمان ( ن - سليمان ) قال حدثنا  
 الفضل بن زكريا قال حدثنا زكريا عن فراش عن الشعبي عن  
 مسروق عن عائشة رضى قالت اقبلت فاطمة كان مشيتها مشية

ابو بكر زبيري محمد پسر عید الله گفت مرا جعفر و نام او محمد پسر  
 مروان است گفت جعفر حدیث کرد مرا ابو حازم از ابی هريرة ( خ . و )  
 گفت ابو هريرة درنگ فرمود بر ما پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) یک  
 روز را صبح روز را پس هرگاه که شد وقت شب گفت انحضرت را  
 گویند ما ای پیغمبر خدا تحقیق دھوار و شاق شد بر ما چرا ترک فرمود  
 تشریف آوردن وقت صبح را گفت انحضرت تحقیق فرشتة آسمان نبود که  
 دیده بود مرا پس طلب اذن کرد حدایي بزرگ و بلند قر را از زیارت من  
 پس خبر داد مرا و بشارت داد مرا که تحقیق فاطمه دختر من سردار زنان  
 امت من است و تحقیق حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل جنت اند  
 ۱۳۱ — خبر داد مرا احمد پسر عثمان ( ن - سليمان ) گفت احمد

حدیث کرد مرا فضل پسر زکریا گفت فضل حدیث کرد مرا زکریا از  
 فراش از شعبي از مسروق از عایشه ( خ . و ) گفت عایشه روبرو آمد  
 حضرت فاطمه بود رفتار او رفتار پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس فرمود

رسول الله صلعم فقال مرحبا يا بنتي ثم اجلسها عن يمينه او عن شماله ثم اسر اليها حديثا فبكت فقلت لها استضحك رسول الله صلعم بهديته و تبكين ثم انه اسر اليها حديثا فضحكت فقلت ما رأيت مثل اليوم فرحا اقرب من حزن و سألتها عما قال فقالت ما كنت لافشي سر رسول الله صلعم حتى اذا قبض سألتها فقالت انه اسر الي اولي فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقرآن كل سنة مرة و انه قد عارضني به العام مرتين و ما اراني الا و قد حضر اجلي و انك اول اهل بيتي لحاقا بي و نعم السلف انا لك قالت فبكيت لذلك ثم قال اما ترضي ان تكون سيدة نساء هذه الامة او نساء المؤمنين قالت فضحكت \*

آنحضرت حوشي باد ترا اي دختر من پس نشانيد اورا از طرف راست خود يا از طرف چپ خود پستر سر گوشي كرد طرف او پس گريست پس گفتم اورا خنديد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) بهديت خود و گريه ميكني تو پس تحقيق آنحضرت سر گوشي كرد طرف او حديث را پس خنديد پس گفتم اورا نه ديدم مثل امروز خوشي نزديك تو از ناخوشي و غم و پرسيدم اورا از انچه كه فرمود آنحضرت پس گفت نه هستم كه فاشي و ظاهر كنم راز پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) نا اينكه و قتيكه قضي كرده شد آنحضرت يعني انقال فرمود سوال كردم حضرت فاطمه را پس گفت فاطمه زهرا تحقيق سر گوشي كرد طرف من اول دفعه پس گفت تحقيق چهرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قرآن هر سال يك دفعه و تحقيق او تحقيق پيش آمد مرا به قرآن امسال دو دفعه و نه نمود مرا مگر حالانكه تحقيق حاضر شد موت من و تحقيق تو اول اهل بيت مني از روى لاحق شدن بمن و بهترين پيشرو هستم براي تو گفت حضرت فاطمه پس گريستم براي اين پس گفت آنحضرت ايا راضي نمي شوي اينكه باشي سردار زنان اين آمة يا زنان مومنان گفت حضرت فاطمه پس خنديدم \*

۱۳۱ — انبأنا محمد بن معمر البكراني قال حدثنا ابو داود

قال حدثنا ابو عوانة عن فراس عن الشعبي عن مسروق قال  
اخبرتني عائشة رضى قالت كنا عند رسول الله صلعم جميعا ما يغادر  
مننا واحدة فجاءت فاطمة تمشي ولا والله ان تخطي مشيتها  
من مشية رسول الله صلعم حتى انتهت اليه فقال لها مرحبا يا  
بناتي فاقعدها عن يمينه او عن يساره ثم سارها بشيء فبكت  
بكاء شديدا ثم سارها بشيء فضحك فلما قام رسول الله صلعم  
قلت لها ما خصك رسول الله صلعم من بيننا بالسرار وانت  
تبكين اخبريني ما قال لك قالت ما كنت لافشي رسول الله  
صلعم بسره فلما توفي قلت لها اسألك بالذي لي عليك من

۱۳۲ — خبر داد مارا محمد پسر معمر بکرانی گفت محمد حدیث

کرد مارا ابو داود و گفت ابو داود حدیث کرد مارا ابو عوانه از فراس  
از شعبی از مسروق گفت مسروق خبر داد مرا عائشه ( خ . و ) گفت  
بودیم نزدیک پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) تمام نه مانده بود از ما  
کسی پس آمد فاطمه زهرا و رفتار میفرمود و قسم خدا است اینکه  
مشایه برد رفتار حضرت فاطمه از رفتار پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) تا  
اینکه رسید فاطمه زهراء طرف حضرت پس گفت آن حضرت اورا خوشی  
باد ترا ای دختر من پس نشاید اورا از طرف راست او یا از طرف چپ او  
پستو سرگوشی فرمود اورا بچیزی پس گریه کرد گریه سخت پس سرگوشی  
فرمود بچیزی پس خندید پس هرگاه که استاده شد پیغمبر خدا  
( د . خ . م ) گفتم اورا چه چیز خاص کرد ترا پیغمبر خدا ( د . خ . م )  
از درمیان ما به سرگوشی کردن و نو گریه می کردی خبرده مرا چه خبر  
فرمود ترا گفت فاطمه زهراء نه هستم اینکه هرآنیده ظاهر کنم پیغمبر  
خدا را ( د . خ . ل . م ) به راز او پس هرگاه وفات یافت آنحضرت گفتم  
حضرت فاطمه را سوال میکنم ترا بانچیز که مرا بر تو است از حق ان

الحق ما سارك به رسول الله صلعم فقالين اما الان فذعم سارني  
 المرة الاولى فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقران في كل عام  
 مرة وانه عارضني به العام مرتين ولا ارى الا اجل ( ن - الاجل الا )  
 قد اقترب فاتقي الله تعالى و اصبري فبكيت ثم قال لي يا فاطمة  
 اما قرضين ان تكون ( ن - انك تكوني ) سيدة نساء هذه الامة  
 و سيدة نساء العالمين فضحكت \*

### ذكر الاخبار الماثورة بان فاطمة بضعة من رسول الله صلعم

۱۳۳ - انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابن قتيبة بن  
 سعيد قال حدثنا الليث عن ابي مليكة عن المسور بن مخرمة  
 قال سمعت رسول الله صلعم و هو على المنبر يقول ان بني

چيز را كه سرگوشي فرمود ترا بان چيز پيغمبر خدا ( د . خ . م ) پس  
 گفت فاطمه رض اما اين وقت پس آي ميگويم ترا كه سرگوشي فرمود مرا  
 دفعه اول پس گفت تحقيق جبرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قران  
 در هر سال يك دفعه و تحقيق جبرئيل پيش آمد مرا به قران امسال  
 دو دفعه و نهي بنم مگر مرگ تحقيق قريب شد پس پرهيز كن خدا تعالى  
 را و صبر كن پس گريه كردم پستر گفت مرا اي فاطمه ايا راضي نمي شوي  
 اينكه باشي سرور زنان اين امت يا سردار زنان تمام عالم پس خنديدم \*

اين ذكر خبر هاي نقل كرده شده است باین كه تحقيق

فاطمه پاره گوشت است از پيغمبر خدا ( د . خ . م )

۱۳۴ - خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
 پسر قتيبة پسر سعيد گفت ابن قتيبة حديث كرد مارا ليث از ابي مليكة  
 از مسور پسر مخرمة گفت مسور شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . م ) و حال  
 آنكه آنحضرت بر مهر بود مهر گفتم تحقيقي پس از آن هاشم پسر مغيرة طاب



هاشم بن المغيرة استاذنوني ان ينكحوا ابنتهم عن علي بن ابي طالب رض فلا آذن ثم لا آذن الا راي ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق ( ن - يطلق ) ابنتي و ان ينكح ابنتهم قال ( ن - فانما ) هي بضعة مني يربيني ما رابها و يؤذيني ما اذها و من آذني رسول الله فقد حبط عمله \*

### ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۱۳۳ — ابننا احمد بن عثمان ( ن - سليمان ) قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا بشر بن السري قال حدثنا الليث بن سعيد قال حدثنا ابن ابي مليكة قال سمعت المسور بن مخزومة رض يقول سمعت رسول الله صلعم بمكة يخطب ثم قال ان بني هاشم استاذنوني ان ينكحوا بنتهم عليا و اني لا آذن

اذن كرد مرا اينكه نكاح كنند دختر خود را از علي پسر ابي طالب ( خ و ) پس نه اذن دهنده ام پسترنه اذن دهنده ام مگر ديد اوشان اينكه اراده كرد پسر ابيطالب اينكه جدا كند دختر مرا و اينكه نكاح كند دختر ايشان را گفت انحضرت اين پاره گوشت است از من پرورش ميكنند مرا آنكس كه پرورش كرد او را و اذيت مي دهد مرا آنكس كه اذيت داد او را و آنكس كه اذيت داد پيغمبر خدا را پس تحقيق باطل شد عمل او \*

### از ذكر اختلاف نقال كنندگان است براي ابن خبر

۱۳۴ — خبر داد ما را احمد پسر عثمان گفت عثمان حديث كرد ما را يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث كرد ما را بشر پسر سري گفت بشر حديث كرد ما را ليث پسر سعيد گفت حديث كرد ما را پسر ابي مليكة گفت شلبيد مسور پسر مخزومه را ( خ و ) ميگفت شنيدم پيغمبر خدا را ( د. خ. ل. م ) در مكه خطبه ميخواند پس گفت تحقيق بني هاشم طلب اذن كردند مرا اينكه نكاح كنند دختر خود را علي را و تحقيق من

ثم لا آذن الا ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق ابنتي و ان ينكمح  
ابنتهم ثم قال ان فاطمة بضعة او قال بضعة مني يوذيني ما  
اذاها و يربذي ما رابها و ما كان له ( ن - لابن ابي طالب )  
ان يجمع بين بنت عذر الله و بين بنت رسول الله \*

۱۳۵ — ابانا احمد بن شعيب قال حدثنا الحرث بن  
مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن سفيان عن عمرو عن ابن ابي  
ملبكة عن المسور بن مخرمة ان النبي صلعم قال ان فاطمة بضعة  
مني من اغضبها اغضبني \*

۱۳۶ — ابانا محمد بن خالد قال حدثنا بشر بن شعيب عن ابيه  
عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسين (رض) ان المسور بن مخرمة  
(رض) اخبره ان (رسول الله صلعم قال ان فاطمة بضعة او بضعة مني \*  
دهنده ام پسترد نه اذن دهنده ام مگر اينكه اراده كند پسر ابيطالب اينكه جدا  
كند دختر مرا و اينكه نكاح كند دختر ايشان را پسترد گفت تحقيق فاطمه  
پاره گوشت است يا فرمود پاره گوشت است از من اذيت ميدهد مرا  
آنكس كه اذيت داد فاطمه را و مي پرورد مرا چيزيكه ميپرورد او را و نيست  
براي علي اينكه جمع كند درميان دختر دشمن خدا و دختر پيغمبر خدا \*  
۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد حديث كرد مارا  
خرث پسر مسكين از روى خواندن آن حديث براو و من مي شنيدم از  
ابو سفيان از عمرو از پسر ابي ملبكه از مسور پسر مخرمه تحقيق ببي  
( د . خ . ل . م ) گفت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من آنكس  
كه غصه كرد او را غصه كرد مرا \*

۱۳۶ — خبر داد مارا محمد پسر خالد گفت محمد حديث كرد مارا  
بشر پسر شعيب از پدر خود از زهري گفت زهري خبر داد مرا علي پسر  
حسين ( د . خ . و ) هر دو تحقيق مسور پسر مخرمه ( د . خ . و ) خبر داد  
او را تحقيق پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) گفت تحقيق فاطمه پاره  
گوشت است يا پاره گوشت است از من \*

۱۳۷ — اخبرني عبد الله بن سعد بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا عمي قال حدثنا ابي عن الوليد بن كثير عن محمد بن عمرو بن حنبل ( ن - طلحة ) انه حدثه ان ابن شهاب حدثه ان علي بن الحسين حدثه ان المصور بن مخزومه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب على منبره هذا واذا يومئذ محتلم فقال ان فاطمة بضعة مني \*

ذكر ما خض به علي بن ابي طالب ( ك ۰ ۸ ) من الحسن والحسين ابني رسول الله صلى الله عليه وسلم وريحانية من الدنيا وميدى شباب اهل الجنة الا عيسى بن مريم ويحيى بن زكريا عليهما السلام

۱۳۸ — انبانا احمد بن بكار الخزاعي ( ن - الحراني ) قال

۱۳۷ — خير داد مرا عبد الله پسر سعد پسر ابراهيم پسر سعد گفت ميد الله حديث كرد مارا عم من گفت عم من حديث كرد مارا پدر من از وليد پسر كثير از محمد پسر عمر پسر حنبل كه تحقيق محمد حديث كرد وليد را كه تحقيق ابن شهاب حديث كرد محمد را كه تحقيق علي پسر حسين حديث كرد اورا تحقيق مسور پسر مخزومه گفت شنيدم پيغمبر خدا ( د ۰ خ ۰ ل ۰ م ) خطبه ميخواند بر منبر خود كه اين است و من آن وقت بالغ بودم پس فرمود انحضرت تحقيق فاطمه پاره گوشت است از من \*

اين ذكر ان خير است كه خاص شد بان چيز هاي پسر ابي طالب بزرگ كند خدا ذات اورا از حسن و حسين هر دو پسران پيغمبر خدا ( د ۰ خ ۰ ل ۰ م ) و هر دو ريحان او از دنيا هر دو سردار جوانان اهل جنة مگر عيسى پسر مريم و يحيى پسر زكريا بر او شان سلام

۱۳۸ — خير داد ما را احمد پسر بكار خزاعي گفت حديث كرد مارا

حدثنا محمد بن سلمة عن ابن اسحاق عن يزيد بن عبد الله بن قسط عن محمد بن أسامة بن زيد عن أبيه قال قال رسول الله صلعم (۱۰) انت يا علي فختني و ابو ولدي و انت مني و انا منك \*

### ذكر قول النبي صلعم الحسن والحسين ابناي

۱۳۹ — اخبرني القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثني موسى هو بن يعقوب الزمعي عن عبد الله بن ابي بكر بن زيد بن المهاجر قال اخبرني مسلم بن ابي سهل النبال قال اخبرني جرير عن أسامة بن زيد بن حارثة قال طرقت رسول الله صلعم ليلة لبعض الحاجة فخرج و هو مشتمل علي شييء لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي انت مشتمل عليه فكشف فاذا الحسن والحسين علي وركيه فقال

محمد پسر سلمه از ابن اسحاق از يزيد پسر عبدالله پسر قسط از محمد پسر أسامة پسر زيد از پدر خود گفت پدر او گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) اما تو ای علی پس داماد منی و پدر پسر منی و تو از منست و من از توام.

### این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. م) حسن و حسین

#### مرد و پسران من اند

۱۳۹ — خبر داد مرا قاسم پسر زکریا پسر دینار گفت قاسم حدیث کرد مرا خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد مرا موسی او پسر یعقوب زمعیست از عبد الله پسر ابي بكر پسر زيد پسر مهاجر گفت عبد الله خبر داد مرا مسلم پسر ابي سهل نبال گفت مسلم خبر داد مرا جریر از أسامة پسر زيد پسر حارثه گفت أسامة آمدم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) شب را برای بعض حاجت پس بیرون آمدم و ار شامل کرده شده است بر چیزی نمی پنداشتم که چه چیز است او پس هرگاه که فارغ شدم از حاجت خود گفتم چیست این چنین که تو شامل کرده شده

هذا ابناي و ابنا ابنتي اللهم انك تعلم اني احبهما فاحبهما الله \*

## ذكر اخبار الماثورة في ان الحسن و الحسين سيد شباب اهل الجنة

۱۴۱ — ابنا عمرو بن منصور قال حدثنا ابو نعيم قال

حدثنا يزيد بن مروان عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين

سيد شباب اهل الجنة \*

۱۴۲ — اخبرنا احمد بن حنبل قال حدثنا ابن فضيل عن يزيد

عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلعم قال ان حسنا و حسيننا سيد شباب اهل الجنة ما استثنى من ذلك \*

است بر او چیز پس کشاد آن حضرت پس ناگاه حسن و حسین بر هر دو شانه آنحضرت بودند پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند ای بار خدایا تحقیق تو میدانی تحقیق من دوست میدارم آن هر دو را پس دوست دار آن هر دو را خدا \*

این ذکر خبر های نقل کرده شده است و رینکه تحقیق

حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند

۱۴۰ — خبر داد مارا عمرو پسر منصور گفت عمرو حدیث کرد مارا

ابو نعیم گفت ابو نعیم حدیث کرد مارا یزید پسر مروان از عبد الرحمن پسر ابي نعیم از ابي سعيد خدري ( خ . و ) گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا ( د . خ . م ) حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند \*

۱۴۱ — خبر داد مارا احمد پسر حنبل گفت احمد حدیث کرد مارا

پسر فضیل از یزید از عبد الرحمن از ابي نعیم از ابي سعيد خدري از نبي ( د . خ . ل . م ) گفت آنحضرت تحقیق حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند نه خارج کرد ازین حکم کسی را \*

۱۴۲ — اخبرنا يعقوب بن ابراهيم و محمد بن آدم عن  
 مروان عن الحكم بن عبد الرحمن و هو ابن نعيم عن ابيه عن ابي  
 سعيد الخدري قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين سيدا  
 شباب اهل الجنة الا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا \*

### ذكر قول النبي صلعم الحسن و الحسين ريحانتي من هذه الامة

۱۴۳ — انبانا محمد بن عبد الاعلى الصنعاني قال حدثنا  
 خالد عن اشعث عن الحسين عن بعض اصحاب رسول الله صلعم  
 يعني انس بن مالك رضى قال دخلت او ربما دخلت على  
 رسول الله صلعم و الحسن و الحسين ينقلبان على بطنه قال ويقول  
 هما ريحانتي من هذه الامة \*

۱۴۴ — خبر داد مارا يعقوب پسر ابراهيم و محمد پسر آدم از مروان  
 از حكم پسر عبد الرحمن و او پسر نعيم است از پدر خود از ابي سعيد  
 خدری گفت ابو سعيد گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) حسن و  
 حسين هر دو سردار جوان هاي اهل بهشت اند مگر هر دو پسران خاله  
 عيسى و يحيى پسر زكريا \*

### ابن ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) حسن و حسين هر دو ريحان من اند از اين امه

۱۴۵ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى صنعاني گفت محمد  
 حديث كرد مارا خالد از اشعث از حسين از بعض صحبت دارنده هاي  
 پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) يعني انس پسر مالك (د. خ. و) گفت  
 داخل شدم با وسا اوقات داخل شدم بر پيغمبر خدا (د. خ. م)  
 و حال آنكه حسن و حسين منقاب مي شدند بر شكم مبارك آنحضرت  
 گفت انس و مي فرمود آنحضرت آن هر دو ريحان من اند از اين امه \*

۱۴۴ — انبانا ابراهیم بن یعقوب الجرجانی قال حدثنا وهب بن جریر ان اباہ [ معویۃ ] ( ن - حدثہ ) قال سمعت محمد بن الحسن بن عبد اللہ بن ابی یعقوب عن ابی نعیم قال کذبت عند ابن عمر فاتاہ رجل یسألہ عن دم البعوض ینکون فی ثوبہ و یصلی فیہ فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق قال من یعدرنی من هذا یسألنی عن دم البعوض و قد قتلوا ابن رسول اللہ صلعم و قد سمعت رسول اللہ صلعم یقول الحسن و الحسین هما ریحانتي من الدنیا \*

ذکر قول النبی صلعم لعلی ( ک . ه ) انت اعز علی من فاطمة و فاطمة احب الی منک

۱۴۵ — اخبرنی زکریا بن یحیی قال حدثنا ابن ابی

۱۴۴ — خبر داد مارا ابراهیم پسر یعقوب جرجانی گفت ابراهیم حدیث کرد مارا وهب پسر جریر تحقیق پدر او معویہ حدیث کرد اورا گفت پدر او شنیدم محمد پسر حسن پسر عبد اللہ پسر ابی یعقوب از ابی نعیم گفت ابی نعیم بودم نزدیک پسر عمر پس آمد اورا مرد سوال میکرد اورا از خون پشه بود در پارچه او و نماز میخواند در آن پارچه پس گفت پسر عمر از کدام کس است تو گفت از اهل عراق ام گفت انکس که عذر میدهد مرا ازین سوال میکند مرا از خون پشه و تحقیق قتل کردند پسر پیغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) و تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را ( د . خ . م ) میگفت حسن و حسین آن هر دو ریحان من اند از دنیا \*

این ذکر فرمودن نبی است ( د . خ . ل . م ) برای علی ( ب . ز ) تو عزیز تر است بر من از فاطمه و فاطمه دوست

تر است طرف من از تو

۱۴۵ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا

عمر قال حدثنا سفیان عن ابن ابی نجیح عن ابيه عن رجل قال سمعت علياً رضي الله عنه بالمنبر بالكوفة يقول خطبت الي (رسول الله صلعم فاطمة عايتها السلام فزوجني فقامت يا رسول الله صلعم اذا احب اليك ام هي فقال هي احب الي منك وانت اعز الي منها\*

### ذكر قول النبي صلعم لعلي (ك. هـ) ما سألت لنفسى شيئاً الا وقد سألت لك

۱۴۹ — ابنان عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا علي بن ثابت قال حدثنا منصور بن ابي اسود عن يزيد بن ابي زياد عن سليمان بن ابي عبد الله بن الحارث عن جده عن علي رضي الله عنه قال مرضت فعادني رسول الله صلعم فدخل علي

پسر ابی عمر گفت پسر ابی عمر حدیث کرد ما را سفیان از ابن ابی نجیح از پدر خود از مردی گفت آن مرد شنیدم علی را (ح. و) بر منبر در کوفه می گفت خطاب کردم طرف پیغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) فاطمه را پس نکاح کرده داد انحضرت مرا پس گفتم ای پیغمبر خدا (د. خ. هـ) من دوست تو ام طرف تو یا ابن پس گفت این دوست تراست طرف من از تو و تو عزیز است طرف من از آن \*

### این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. ل. هـ) برای علی نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر حال آنکه تحقیق سوال کردم برای تو

۱۵۰ — خبر داد ما را عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حدیث کرد ما را علی پسر ثابت گفت علی حدیث کرد ما را منصور پسر ابی اسود از یزید پسر ابو زیاد از سلیمان پسر ابی عبد الله پسر حرب از جد خود از علی (خ. و) گفت مریض شدم پس عیادت کرد مرا پیغمبر خدا (د. خ. هـ) پس داخل شد بر من و من دراز بودم پس تکیه فرموده



و انا مضطجع فاتكى الى جنبى ثم سجدت بئوبه فلما رأني قد هديت قام الى المسجد يضلي فلما قضى صلوته جاء فرفع الثوب عني و قال قم يا علي [ فقد برأت فقامت كان ] ( ن - فقامت و قد برأت كانما ) لم اشتك شيئاً قبل ذلك فقال ما سألت ( بي شيئاً في صلاتي الا اعطاني و ما سألت لنفسي شيئاً الا قد سألتك لك \* قال عبد الرحمن خالفه جعفر الاحمر فقال عن يزيد بن ابي زياد عن عبد الله بن الحارث عن علي \*

۱۴۷ — اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال قال ابي علي (ع) قال رجعت وجعا شديدا فاتيت النبي صلعم فانامني في مكانه و قام يصلي و القى علي طرف ثوبه ثم قال قم يا علي فقد برئت لا بأس عليك و ما دعوت الله لنفسي شيئاً الا دعوت

طرف يهودي من پستر پوشيد مرا به پارچه خود پس هرگاه دید مرا تحقیق راحت یافتم ایستاده شد طرف مسجد نماز می خواند پس هرگاه ادا کرد نماز خود را آمد پس برداشت پارچه را از من و گفت برخیز ای علی پس تحقیق تندرست شدم پس بر خاتم گویا که هیچ بیمار نبودم پیش ازین پس گفت انحضرت نه سوال کردم پروردگار خود را چیزی را مگر داد مرا و نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر تحقیق سوال کردم آنچه را برای تو \* گفت ابو عبد الرحمن مخالفت کرد او را جعفر احمر پس گفت جعفر از یزید پسر ابي زياد از عبد الله پسر حارث از علي \* ۱۴۷ — خبر داد مرا قاسم پسر زكريا پسر دينار گفت مرا علي (ع) و گفت دردم رفت شدم درد سخت را پس آمدم نبي را (ع) پس خوا بانيد مرا در مكان من و ایستاده شد نماز میخواند و انداخت بر من طرف پارچه خود را پستر گفت برخیز ای علی پس تحقیق تندرست شدم نه خوف است بر تو و نه دعا کردم برای ذات خود چیزی را مگر دعا کردم برای توبه مثل ان دعا و نه دعا کردم چیزی را مگر تحقیق قبول و اجابت

لک بمثلہ و ما دعوت شیاً الا قد استجیبت لی او قال اعطیت  
الا انه قيل لی لانی بعدک \*

### ذکر ما خص به النبی صلعم لعلمی (ک. ه)

۱۴۸ — انبایا احمد بن حرب قال حدثنا [ قاسم ] ( ن -  
ابن قاسم ) و هو ابن یزید قال حدثنا ابی سفیان عن ابی اسحاق  
عن ناجیة بن کعب الاسدی عن عای رضه انه اتی رسول الله  
صلعم قال ان عمک الشیخ الضال قد مات فمن تواریه قال اذهب  
فوارى اباک و لا تحدثن حدیثا حتّی تأتیانی قال ففعلت ثم  
اتیته فامرانی ان اغتسل و دعا لی بدعوات ما یسرّنی ما علی  
وجه الارض بشیئی منهن \*

۱۴۹ — انبایا محمد بن المثنی عن ابی داؤد قال اخبرنی

کرده شدم برای خود یا گفت انحضرت داده شدم مگر تحقیق شان  
اینست که گفته شد مرا نه نبی ست پس تو •

### این ذکر انجیز است که خاص کرد با پنجمین نبی علی را از دعا

۱۴۸ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا  
قاسم و او پسر یزید است گفت قاسم حدیث کرد مرا سفیان از ابی  
اسحاق از ناجیة پسر کعب امسی از علی ( خ. و ) تحقیق شان اینست  
که آمد پیغمبر خدا ( د. خ. ل. م ) گفت علی تحقیق عم تو پدر  
گمراه تحقیق مرد پس کدام کس پوشد او را گفت انحضرت برو پس پوش  
پدر خود را و البتہ البتہ نه حدیث کن حدیث را تا اینکه بیائی تو مرا  
گفت علی مرتضی پس کردم پس امدم نزد انحضرت پس حکم کرد مرا  
اینکه غسل کنم و دعا کرد مرا بدعاهای نه خوش میکند مرا انجیز که بر  
روی زمین ست مقابله هیچ چیز از آنها •

۱۴۹ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی از ابی داؤد که گفت مرا

شعبه قال اخبرني فضيل ابو معاذ عن الشعبي عن علي رضي الله عنه قال لما رجعت الى النبي صلى الله عليه وسلم قال لي كلمة ما احب الي بها الدنيا \*

### ذكر ما خص به علي من صرف اذى الحر والبور

۱۵۰ — اخبرنا محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا هاشم بن محمد الثقفي عن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا محمد بن يحيى وهو جدي عن ابراهيم الصايغ عن ابي اسحاق الهمداني عن عبد الرحمن بن ابي ليلى ان عليا رضي الله عنه خرج علينا في حر شديد و عليه ثياب الشداء و خرج علينا في الشتاء و عليه ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبهته فلما رجع الى ابيه قال يا ابيك ارايت ما صنع امير المؤمنين ع م خرج

شعبه گفت شعبه خبر داد مارا فضيل ابو معاذ از شعبي از علي ( خ . و ) گفت هرگاه رجوع کردم طرف نبي ( د . خ . ل . م ) گفت مرا كلمه نه دوست تر است طرف من مقابله آن و عوض آن دنيا \*

این ذکر آنچیز که خاص شد بان چیز علی از گردانیدن باو

### اذیت گرمی را و سردی را

۱۵۰ — خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر ایوب پسر ابراهیم گفت محمد حدیث کرد مارا هاشم پسر محمد ثقفی از ایوب پسر ابراهیم گفت ایوب حدیث کرد مارا محمد پسر یحیی و او جد من است از ابراهیم صایغ از ابي اسحاق همداني از عبد الرحمن پسر ابي ليلى تحقيق علي ( خ . و ) بیرون آمد بر ما در گرمی سخت و بر او پارچه های سرما بود و بیرون آمد برابر ما در سرما و بر او پوشاک گرما بود پستری طلبید آب را پس نوشید پستر مسح کرد و مالید عرق را از پیشانی خود پس هرگاه که رجوع کرد عبد الرحمن طرف پدر خود گفت ای پدر من آیا دیدی چه کرد امیرالمؤمنین بیرون آمد بر ما در سرما و بر او پارچه های گرما بود و بیرون آمد بر ما

علینا فی الشتاء و علیه ثیاب الصیف و خرج علینا فی الصیف  
و علیه ثیاب الشتاء فقال ابو لیلی هل تطیب و اخذ ید ابنه  
عبد الرحمن فاتى علیا رض فقال له علی رض ان النبی صاعم کان  
بعث الی و انا ارمد شدید الرمد فبرزق فی عینی ثم قال افتح عینک  
ففتحتهما فما اشتکیتهما حتی الساعة و دعا لی فقال اللهم اذهب  
عنه الحر و البرد فما رجدت حرا ولا بردا حتی یومئ هذا \*

### ذکر ما خفف بامیر المومنین علی بن ابیطالب (ک. ۴) عن هذه الامة

۱۵۱ — اخبرني محمد بن عبد الله بن عمار قال حدثنا  
قاسم الجرمي عن سفيان عن عثمان و هو ابن المغيرة عن سالم

در گرما و برو پارچه های سرما بود پس گفت ابو ایوب ای خوش طبعی  
میکنی و بگرفت دست پدر خود را عبد الرحمن پس آمد علی را (خ. و)  
پس گفت اورا علی (خ. و) تحقیق نبی (د. خ. ل. م) بود که  
فرستاد طرف من کسی را و من درد چشم میداشتم سخت درد چشم  
پس اب دهن انداخت در هر دو چشم من پسر فرمود بکشا هر دو چشمان  
خود را پس کشاده کردم آن هر دو را پس نه شکایت کردم آن هر دو را  
تا این ساعت و دعا فرمود مرا پس گفت ای بارخدا دور کن از او گرمی را  
و سردی را پس زیافتم گرمی و سردی را تا روز خود که این است •

این ذکر آنچیز است که تخفیف کرده شده آنچیز بسبب  
امیر المومنین علی پسر ابیطالت بزرگ کند ذات  
اورا ازین است

۱۵۱ — خیر داد مرا محمد پسر عبد الله پسر عمار گفت محمد حدیث  
کرد ما را قاسم جرمی از سفيان از عثمان و او پسر مغیره است از سالم از

عن عاي بن علقمة عن عاي رض قال لما نزلت يا ايها الذين امنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال رسول الله صلعم لعاي رض مرهم ان يتصدقوا قال بكم يا رسول الله قال بدينار قال لايطيقون قال لايطيقون قال فبكم قال بشعيرة فقال له رسول الله صلعم انك لزهيد فانزل الله تعالى اشفقتم ان تقدموا بين يدي نجواكم صدقات الى آخر الاية و كان عاي رض يقول بي خفف عن هذه الامة \*

ذکر اشقی الناس

۱۵۲۔ اخبرنی محمد بن وهب بن عبد الله بن سحاک

قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا ابن اسحاق عن يزيد

علي پسر علقمه از علي (ح . و) گفت علي هرگاه نازل شد اين آيت اى ان  
كسانيكه ايمان آورديد و قتيكه راز پرمسيد پيغمبر را پس تقديم كنيد رو برو  
راز خود نذر را گشت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) براى علي (ح . و)  
حكم كن اوشان را اينكه صدقه دهند گفت علي مرتضى بچه قدر دهند اى  
پيغمبر خدا گشت انحضرت ايك دينار گفت علي رض نه طاقت ميدارند گفت  
انحضرت پس نصف دينار گفت علي كه نه طاقت ميدارد گفت انحضرت  
پس بچه قدر دهند گفت مرتضى علي بقدر يك جو پس فرمود براى  
حضرت علي پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) تحقيق تو هراينه بى رغبتى  
كندده است پس نازل كرد خداي برتر اين آيت آيا مي نرسيد اينكه تقديم  
كديد رو برو راز خود صدقات را نا آخر ايت و بود علي (ح . و) مي  
فرمود بسبب من تخفيف كرده شد نذر از اين امت .

این ذکر شقی نیز مردم است

۱۵۲ — خبر داد مرا محمد پسر وغب پسر عبداللہ پسر سہاک گفت

محمد حدیث کرد مارا محمد پسر ساهه گفت محمد حدیث کرد مارا پسر

بن محمد بن خثیم عن محمد بن کعب القرظي عن محمد بن خثیم عن عمار بن یاسر رضه قال كنت اذا و علي بن ابيطالت  
 ع . م رفیقین فی غزوة فلما نزلها رسول الله صلعم و اقام بها رأينا  
 أناسا من بني مدلج يعماون في عين اهرم او في نخل لهم فقال  
 لي علي يا ابا يقظان هل لك ان تأتي هؤلاء فتنظر كيف  
 يعملون قال قلت ان شئت فجنّناهم فانظرونا الى عملهم ساعة ثم  
 عشنا النوم فانطلقت انا و علي حتى اضطجعنا في ظل سور  
 من النخلة في دقعات من التراب فنمنا فوالله ما انتبهنا الا  
 رسول الله يحركنا برجله و قد تترينا من تلك الدقعات التي  
 نمنا عاينها فيومئذ قال رسول الله صلعم لعالي رضه يا ابا تراب لما

اصحاح از یزید پسر محمد پسر خثیم از محمد پسر کعب قرظی از محمد پسر  
 خثیم از عمار پسر یاسر ( خ . و ) گفت عمار بودم و علی پسر ابی طالب  
 برو سلام هر دو رفیق در یک جنگ پس هرگاه نازل شد ان جنگ را پیغمبر  
 خدا ( د . خ . ل . م ) و اقامت کرد دران جنگ دیدیم مردم را از  
 قبیله بنی مدلج عمل و کار میکردند در چشمه که برای اوشان بود با در  
 درخت خرما که برای اوشان بود پس گفت مرا علی ای ابو یقظان ای  
 برای تو هست اینکه ائی تو ان جماعت را پس نگاه کنی چگونه کار میکند  
 گفت عمار گفتم اگر خواهی تو نیز بآئی پس آمدیم ما اوشان را پس نظر  
 کردیم طرف کار ایشان یک ساعت پستتر غالب آمد مرا خواب پس روان  
 شدم من و علی تا اینکه هراز شدیم در سایه دیوار از خرما و در تلوخ ها  
 از ب تراب پس خوابیدم پس قسم خدا نه خبردار کرد ما را مگر پیغمبر خدا  
 ( د . خ . ل . م ) حرکت میداد ما را به پای مبارک خود و تحقیق خاک  
 اوده شدیم از این کارها چنین کارها که خوابیده بودیم بر او پس آنروز  
 گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) برای علی ( خ . و ) ای ابو تراب

وَأَيُّ ( ن - یرى ) مما عليه من التراب ثم قال الا احذثکم  
باشقى الناس قلذا بلى یا رسول الله قال احمر ثمود الذي عقر  
الذاقة و الذي يضربک یا عای على هذه و وضع یدہ على ضربة  
حتى تبل منها هذه و اخذ بلحیته \*

### ذکر احدث ( ن - آخر ) الناس عهدا برسول صلعم

۱۵۳ — انبانا ابو الحسن علي بن حجر المروزي قال ابنانا  
جریر عن المغيرة عن ام المومنین ام سلمة رض قالت ان احدث  
( ن - اقرب ) الناس عهدا برسول الله صلعم عای \*

۱۵۴ — اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جریر عن  
مغيرة عن ام موسى قالت قالت ام سلمة رض والذي يخلف به ام

برای انکه دید ازان چیزی که برو بود از خاک پستر گفت آگاه باش  
حدیث میکنم شما را به شقی تر مردم گفتیم اری ای پیغمبر خدا گفت  
انحضرت سرخ رنگ نمود کسیکه که بوی کرد ماده شتر را و کسیکه  
خواهد زد ترا ای عای بر این جای و نهاد دست مبارک خود را بر ضربه  
تا اینکه تر خواهد شد ازان ضربه این و گرفت ریش او را •

### این ذکر نو، بداتر ( ن - آخر ) مردم وقت وفات را پیغمبر خدا

۱۵۳ — خبر داد مارا ابو الحسن علي پسر حجر مروزی گفت ابو  
الحسن علي خبر داد مارا جریر از مغیره از ام مومنین ام سلمه ( خ و )  
گفت ام سلمه تحقیق ذو پیدا تر مردم وقت وفات را به پیغمبر خدا ( د و )  
خ . ل . ه ) علي است \*

۱۵۴ — خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حدیث کرد مارا  
جریر از مغیره از ام موسى گفت ام موسى گفت ام سلمه ( خ و ) و انکس  
که پس می بود او را ام سلمه تحقیق قریب تر مردم وقت وفات را به پیغمبر

سلمه ان اقرب الناس عهدا برسول الله صلعم علي رضه قال لما كان غدوة قبض رسول الله صلعم فارسل اليه رسول الله صلعم و كان ارمي في حاجة اظنه بعثه فجعل يقول جاء علي ثلث مرات فجاء قبل طالع الشمس فلما جاء عرفنا ان له اليه حاجة فخرجنا من البيت و كنا عند رسول الله صلعم بومئذ في بيت عائشة وكننت في اخر من خرج من البيت ثم جلست ادناه من وراء الباب فاكب علي رضه فكان اخر الناس به عهدا فجعل يساره و يناجيه \*

## ذكر قول النبي صلعم لعلي رضه تقاتل علي تاويل القران كما قاتلت علي تنزيله

۱۵۵ — انبانا احمد بن شعيب قلل اخبرنا اسحاق بن ابراهيم

خدا (د. خ. ل. م) علي است (خ. و) گمت هرگاه بود صبح وفات پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس فرستاد طرف علي پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) مردميرا بود که گمان ميکردم در حاجت گمان ميکردم او را که فرستاد آنحضرت او را پس شروع فرمود ميگفت آمد علي سه دفعه فرمود پس آمد علي پيش طلوع افتاب پس هرگاه اينکه آمد علي شذاقديم تحقيق آنحضرت را طرف او حاجت است پس بيرون آمديم از خانه و بوديم نزديک پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) امروز در خانه عايشه پس بودم در آخر افکس که بيرون آمدم از خانه پستقر نشستم در ديك تر آن زنان از سواء دروازه پس سرنگون کرد علي (خ. و) بر آنحضرت پس بود آخر مردم آنحضرت وقت وفات پس شروع کرد که راز ميگفت آنحضرت را و سرگوشي ميکرد او را \*

اين ذکر فرمودن نبي است (د. خ. ل. م) براي علي (خ. و)  
جنگ و قتل خواهد کرد علي بر تاويل قران چنانکه قتل کردم بر تنزيه او

۱۵۵ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را



و محمد بن قدامة و اللفظ له عن حريث عن الأعمش عن اسمعيل بن رجاء عن ابيه عن ابي سعيد الخدري رضي قال كنا جلوسا نذاظر رسول الله صلعم فخرج الينا قد انقطع شسع نعله فرمى بها الى علي فقال ان منكم من يقاتل علي تاويل القرآن كما قاتلت علي تنزيله فقال ابوبكر انا فقال لا فقال عمر انا فقال لا و لكن خاصف النعل •

### الترغيب في نصرة علي رضي

۱۵۶ — انبانا يوسف بن عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال حدثنا الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي رضي في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم الله وليي و انا ولي المؤمنين و من كذبت وليه فهذا

اسحاق پسر ابراهيم و محمد پسر قدامة و اعظ حديث برای اسحاق و محمد از حديث از اعمش از اسمعيل پسر رجاء از پدر او از ابي سعيد خدري است (ع. و) گفت بودیم ما نشسته انتظار میکردیم پیغمبر خدا (ع. و. خ. و) پس بیرون آمد طرف ما تحقیق منقطع شد کداره کفش او پس انداخت او را طرف علي پس گفت تحقیق از شما آنکس است که چوگ و قتل خواهد کرد بر تاویل قرآن چنانکه قتل کردم بر تنزیل قرآن پس گفت ابوبکر من پس فرمود نه پس گفت عمر من پس فرمود نه و لیکن دوزندۀ پاپوش •

### این ذکر رغبت داندین است در یاری کردن علی (ع. و)

۱۵۶ — خبر داد ما را یوسف پسر عیسی گفت یوسف خبر داد ما را فضل پسر موسی گفت فضل حديث کرد ما را اعمش از ابي اسحاق از سعيد پسر وهب گفت سعيد گفت علي (ع. و) در مکان سوای مسجد قسم می دهم بخدا آنکس را که شنید پیغمبر خدا را (ع. و. خ. و) روز غدیر خم و این کلام خدا دوست من است و من دوست مومنان ام و آنکس که باشم دوست او پس این است دوست او اي بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد

وأيه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و  
اخذل من خذله قال سعيد فقام الي جنبى ستة و قال حارثة  
بن مضرب قام من عندي ستة و قال زيد بن منيع قام عندي ستة  
و قال عمرو بن ذي مري أحب من احبه و ابغض من ابغضه \*

### ذكر قول النبي صلعم لعمار تقتلك الفئة الباغية

۱۵۷ — انبأنا عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن الزهري  
قال حدثنا غندر عن شعبة قال سمعت خالد الحذاء يحدث عن  
سعيد بن ابي الحسن عن امه عن ام سلمة رضى ان رسول الله صلعم  
قال لعمار تقتلك الفئة الباغية و خالفه ابودارد قال حدثنا  
شعبة قال حدثنا ايوب و خالد عن الحسن عن امه عن ام

علي را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد علي را و ياري ده انكس را  
كه ياري دهد اورا و فرو گذار انكس را كه فرو گذاشت علي را گفت سعيد  
پس ايستاده شد طرف پهلوي من شش نفر و گفتم حارثة پسر مضرب ايستاده  
شد دريك من شش مرد و گفت زيد پسر منيع ايستاده شد دريك من  
شش كس و گفت عمرو پسر ذي مري فرمود انحضرت دوست ميدارم انكس  
را كه دوست داشت علي را و دشمن دارم انكس را كه دشمن داشت اورا \*

اين ذكر فرمودن نبی ست (د. خ. ل. ه) برای عمار

قتل خواهند کرد ترا گروه باغي

۱۵۷ — خبر داد مارا عبدالله پسر محمد پسر عبدالرحمن زهري گفت  
عبدالله حديث كرد مارا غندر از شعبة شنيدم خالد الحذاء را حديث ميكرود  
از سعيد پسر ابي الحسن از مادر خود از ام سلمه (د. خ. و) تحقيق پيغمبر  
خدا (د. خ. ل. ه) گفت بواي عمار قتل خواهد كرد ترا گروه باغيه \*  
خلاف كود اورا ابوداؤد گفت حديث كرد مارا شعبة گفت حديث كرد  
مارا ايوب و خالد از حسن از مادر خود از ام سلمه (د. خ. و) تحقيق پيغمبر

هلمة رضي ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية \*  
 قال ابو عبد الرحمن و قد رواه ابن عون عن الحسن \*

۱۵۸ — انبانا حميد بن مسعدة عن يزيد و هو ابن زريع  
 قال حدثنا ابن عون عن الحسن عن ام سلمة رضي قالت  
 لما كان يوم الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة صدره  
 قالت فوالله ما نسيت و هو يقول اللهم ان الخير خير الاخرة  
 فاغفر الانصار و المهاجرين قالت و جاء عمار فقال ابن سمية تقتله  
 الفئة الباغية \*

۱۵۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد  
 الاعلى قال حدثنا خالد قال حدثنا ابن عوف عن الحسن قال  
 قالت ام الحسين قالت ام المؤمنين ام سلمة رضي ما نسيت يوم

خدا ( د . خ . ل . م ) گفت براي عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغی •  
 گفت ابو عبد الرحمن و تحقيق روايت کرد اورا پسر عون از حسن •

۱۵۸ — خبر داد مارا حميد پسر مسعدة از يزيد و او پسر زريع  
 است گفت يزيد حديث کرد مارا پسر عون از حسن از مادر خود از ام  
 سلمه ( د . خ . و ) گفت ام سلمه هرگاه که بود روز خندق و او يعني الحضرت  
 ميداد مردم را خشت و تحقيق غبار الوده شد موي ميده انحضرت گفت  
 ام سلمه پس قسم خدا است نه فراموش کردم انرا و انحضرت ميفرمود اي  
 بار خدا تحقيق خير و بهتري بهتري آخرة است پس بخش قبيله انصار و  
 مهاجرين را گفت ام سلمه و آمد عمار پس گفت پسر سميه را قتل خواهند  
 کرد اورا گروه باغيه •

۱۵۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد  
 پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث کرد مارا خالد گفت حديث کرد مارا  
 پسر عون از حسن گفت حسن مادر حسين گفت ام المؤمنين ام سلمه  
 ( د . خ . و ) نه فراموش کردم روز خندق را و انحضرت ميداد مردم را خشت

الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة و هو يقول اللهم ان  
الخبر خير الاخرة فاغفر الانصار و المهاجرة و جاء [ عمار فقال ]  
( ن - عمار بن سمية و قال ) تقتلك الفئة الباغية \*

۱۶۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن عبد الله  
بن عبد الحكيم و محمد بن ابواليد قالا حدثنا ابن محمد بن  
جعفر قال حدثنا شعبة عن خالد عن عكرمة عن ابي سعيد الخدري  
رضه ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية \*

۱۶۱ — انبانا اسحاق بن ابراهيم قال انبانا النصر بن شمیل عن  
شعبة عن ابي سلمة عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري رضه قال  
حدثني من هو خير مني ابوقنادة ان رسول الله صلعم قال لعمار  
يوشك يا بن سمية و مسح الغبار عن رأسه لعلك تقتلك الفئة الباغية \*

و تحقیق غبار الوده شد موی سینگ مبارک انحضرت او میفرمود ای بار خدا  
تحقیق خیر و بهتری بهتری آخرت است پس نخش قبیلک انصار و مهاجرین  
را و آمد عمار پس فرمود ای پسر سمیه قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه \*

۱۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا  
احمد پسر عبد الله پسر عبد الحكيم و محمد پسر ولید گفتند آن مرد  
حدیث کرد مارا پسر محمد پسر جعفر گفت پسر محمد حدیث کرد مارا  
شعیب از خالد از عکرمه از ابي سعيد خدری (خ. و) تحقیق پیغمبر خدا  
(د. خ. ل. م) گفت برای عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه \*

۱۶۱ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا  
نصره پسر شمیل از شعبه از ابي سلمه از ابي نصره از ابي سعيد خدری  
(خ. و) گفت ابو سعيد حدیث کرد مرا انکس که او بهتر است از من  
ابو قنادة تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت برای عمار شتاب  
خواهد شد پسر سمیه و مسح کرد غبار را از سر او شاید که ترا قتل خواهند  
کرد گروه باغی \*

۱۹۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يزيد قال انبانا

العوام عن الاسود بن معمر بن حنظلة بن خويلد قال كنت عند معوية فاتاه رجلان يختصمان في رأس عمار يقول كل واحد منهما انا قتلت فقال عبدالله بن عمر ليطيب احدكما ذنبا لصاحبه فاني سمعت رسول الله صلعم يقول تقتلك الفئة الباغية \* قال ابو عبد الرحمن خالفه شعبة قال عن العوام عن رجل عن حنظلة بن سويد \*

۱۹۳ — اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال

اخبرنا شعبة عن عوام بن حوشب عن رجل من بني شعبان عن حنظلة بن سويد قال جئني برأس عمار رض فقال عبدالله بن عمر سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتلك الفئة الباغية \*

۱۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان گفت احمد حديث كرد مارا

يزيد گفت يزيد خبر داد مارا عوام از اسود پسر معمر از حنظله پسر خويلد گفت حنظله بودم نزديك معوية پس آمد او را دو مرد خصومت ميكردند در سر عمار مي گفت هر يك از ان هر دو من قتل كرده ام او را پس گفت عبدالله پسر عمرو هراينه خوش ميشود يكي شما هر دو از روي ذلت برواي صاحب خود پس تحقيق من شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . م ) مي فرمود قتل خواهند كرد ترا گروه باغيه \* گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را شعبه گفت شعبه آن حديث را از عوام از مردی از حنظله پسر سويد \*

۱۹۵ — خبر داد مارا محمد پسر مثنى گفت محمد پسر مثنى حديث

كرد مارا محمد گفت محمد خبر داد مارا شعبه از عوام پسر حوشب از مردی از قبيله بني شعبان از حنظله پسر سويد گفت آورده شد سر عمار ( د . خ . و ) پس گفت عبدالله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) ميگفت عمار قتل خواهند كرد ترا گروه باغيه \*

۱۴۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني شعيب قال

اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن عبد الرحمن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلعم يقول تقتل عمارا الفئة الباغية \* قال ابو عبد الرحمن خالفه ابو معوية فرواه عن الاعمش قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال ابو معوية قال حدثنا الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد \*

۱۴۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن منصور

الشيباني قال اخبرنا ابو نعيم عن صفوان عن الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد عن عبد الله بن الحارث قال اني لاسائر عبد الله بن عمرو بن العاصي و معوية فقال عبد الله بن عمرو سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتله الفئة الباغية قال عمرو يا

۱۴۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

شعيب گفت شعيب خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حديث كرد مارا جرير از اعمش از عبد الرحمن از عبد الله پسر عمر گفت عبد الله شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) مي فرمود قتل خواهند كرد عمار را گروه باغيه . گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را ابو معوية پس روايت كرد آن را از اعمش گفت اعمش خبر داد مارا عبد الله پسر محمد گفت ابو معوية گفت او حديث كرد مارا اعمش از عبد الرحمن پسر ابي زياد \*

۱۴۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عمرو

پسر منصور الشيباني گفت عمرو خبر داد مارا ابو نعيم از صفوان از اعمش از عبد الرحمن پسر ابي زياد از عبد الله پسر حارث گفت عبد الله تحقيق من هراينه سير ميكردم همراه عبد الله پسر عمرو پسر عاصي و همراه معوية پس گفت عبد الله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) مي گفت عمار قتل خواهند كرد او را گروه باغيه گفت عمرو اي معوية بشو چه ميگويد اين

معویه اسمع ما يقول هذا فعجذبه فقال نحن قتلناه انما قتله من جاء به لا يزال داحضا في تولك \*

## ذكر قول النبي صلعم تمرق مارقة من الناس ستبلي قتلهم اولى الطائفتين بالحق

۱۶۶ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنى عبد الاعلى قال حدثنا داود عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدرى (هـ) ان رسول الله صلعم قال تمرق مارقة من الناس ستبلي قتلهم ادنى الطائفين \*

۱۶۷ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن ابي نصره عن ابي سعيد

مرد پس کشید معویه آن مرد را پس گفت ما قتل کردیم اورا جز این نیست قتل کرد اورا آنکس که آورد اورا همیشه بر غلطي خواهد ماند در گفتن خود •

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. هـ) خارج خواهند شد گروه خوارج از مردمان شتاب است که مبتلی خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه که بحق است

۱۶۶ — خبر داد مارا محمد بن المثنى گفت محمد بن شعيب کرد مرا عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث کرد مارا داود از ابي سعيد خدرى (خ. و) تحقيق پيغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) گفت خارج خواهد شد گروه خوارج از مردم شتاب است که مبتلی خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه •

۱۶۷ — خبر داد مارا احمد بن شعيب گفت احمد بن شعيب کرد مارا ابو عوانة از قتادة از ابي نصره عن ابي سعيد خدرى (خ. و) گفت ابو سعيد گفت پيغمبر خدا

الخدری رضه قال قال رسول الله صلعم تكون فی امتی فرقتین  
فیخرج من بینها مارقة بلی قتلهم اولهم بالحق \*

۱۶۸ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمر بن علي  
قال حدثنا يحيى قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد الخدری  
رضه قال قال رسول الله صلعم تفترق امتی فرقتین تمرق بینهما  
مارقة تقتلهم اولی الطائفتین بالحق \*

۱۶۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن سليمان  
بن عبد الله بن عمر قال حدثنا بهز عن القاسم و هو ابن الفضل  
قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد رضه قال قال رسول صلعم  
قال تمرق مارقة عند فرقه من الناس المسلمین تقتلها اولی  
الطائفتین بالحق \*

( د . خ . ل . م ) خواهند شد در امت من دو فرقه پس خارج خواهند  
شد از درمیان آن هر دو گروه خوارج مبتلای خواهند شد قتل اوشان را  
بهتر آن دو فرقه که بحق است •

۱۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
صبر پسر علي گفت حديث کرد مارا عون گفت عون حديث کرد مارا  
يحيى گفت يحيى حديث کرد ابو نضرة از ابي سعيد خدری ( د . خ . و )  
گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) خواهند شد امت  
من دو فرقه جدا خواهند شد درمیان آن هر دو گروه خوارج قتل خواهند  
کرد اوشان را بهتر دو گروه که بحق است •

۱۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
محمد پسر سليمان پسر عبد الله پسر عمر گفت محمد حديث کرد مارا  
بهز از قاسم و او پسر فضل است گفت فضل حديث کرد مارا ابو نضرة از  
ابي سعيد ( د . خ . و ) گفت گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) خارج  
خواهند شد گروه خوارج هنگام نزاع از مردم مسلمانان قتل خواهند کرد  
آن خوارج را بهتر دو گروه که بحق است •



۱۷۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد الاعلى قال حدثنا المقيم ( ن - المعتمر ) قال سمعت ابي قال حدثنا ابو نصره عن ابي سعيد الخدري ( رضه ) عن النبي صلى الله عليه وآله انه ذكر اناسا من امته يخرجون في فرقة من الناس سيماهم التحالق ( ن - التحليق ) يمزقون من الدين كما يمزق السهم من الرمية هم من شر الخلق او من اشر الخلق تقتلهم ادنى الطائفتين الى الحق قال و قال كلمة اخرى قلت لرجل بيني و بينه ما هي قال قال ابو سعيد و انتم قتلتموهم يا اهل العراق \*

۱۷۱ — انبانا عبد الاعلى بن واصل عن عبد الاعلى قال حدثنا المحاضر بن الموزع قال حدثنا الاجلح عن حبيب انه سمع

۱۷۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث برد مارا معتمر گفت معتمر شنيدم پدر خود را گفت پدر من حديث كرد مارا ابو نصره از ابي سعيد خدري ( خ و ) از نبی ( ع و م ) تحقيق الحضره ذكر كرد چند مردم را از امت خود كه خارج خواهند شد در هنگام نراغ از مردم بشايي اوشان سرتراشيدن است خارج خواهند شد از دين چنانكه خارج مي شود تير از كمان اوشان از بد خلق اند يا از بد ترين خلق اند فذل خواهند كرد اوشان را نزديك ترين دو مايفه كه طرف حق است گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين كلمه ديكر گفتم مردی را كه درميان من و درميان ابو سعيد بود چيست ان كلمه گفت ابو نصره گفت ابو سعيد اين كلمه را الحضره فرمود و شما فذل خواهند كرد شما اوشان را اي اهل عراق \*

۱۷۱ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل از عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث كرد مارا محاضر پسر موزع گفت محاضر حديث كرد مارا اجلح از حبيب حديث كرد اوشان را تحقيق او شنيد ضحاک مشرقی

الضحاک المشرقي یحدثهم و معه سعید بن جبیر و میمون بن  
ابی شیب و ابو الذحتری و ابو صالح و ذر الهمدانی و الحسن  
العرنی انه سمع ابا سعید الخدری یروی عن رسول الله صاعم فی  
قوم ینخرجون من هذه الامة فذكر من صلواتهم و زکواتهم و صومهم  
یمرقون من الاسلام كما یمرق السهم من الرمية لا یجاوز القرآن من  
قراة یخرجون فی فرقة من الناس یقاتلهم اقرب الناس الی الحق \*

ذکر ما خص به امیر المومنین علی بن ابیطالب  
کرم الله وجهه من قتال المارقین

۱۷۲ — ابیانا یونس بن عبد الاطی و الحارث بن مسکین  
قراة عایه و انا اسمع واللفظ له عن ابن وهب قال اخبرني یونس  
عن ابن شهاب قال اخبرني ابو سامة بن عبد الرحمن عن ابي

حدیث یکره اوشانرا و همراه ضحاک سعید پسر جبیر و میمون پسر ابی  
شیب و ابو الذحتری و ابو صالح و ذر همدانی و حسن عربی تحقیق او شدید  
ابا سعید خدری را روایت میکرد از پیغمبر خدا ( ص . خ . ل . م ) در قوم که  
خارج خواهند شد ازین امت پس ذکر کرد آنحضرت از دمار ارشان و زکوة  
ارشان و روزگارشان بیرون خواهند شد از اسلام چنانکه بیرون میگردد  
تیر از کمان نند تجاوز خواهند کرد قرآن از حلقوم ایشان خارج خواهد شد در  
گروهی از مردم قبل خواهند کرد اوشانرا قریبترین مردم که طرف حق اند .  
این ذکر ان چیز است که خاص شد بان چیز امیر المومنین

پسر ابی طالب بزرگ کند خدا ذات اودا

۱۷۲ — خبر داد مارا یونس پسر عبد الاعلی و حوث پسر مسکین  
از روی خواندن برو و من می شنیدم و لفظ حدیث برای او از پسر وهب  
گفت پسر وهب خبر داد مرا یونس از پسر شهاب گفت ابن شهاب خبر  
داد مرا ابو سلمه پسر عبد الرحمن از ابی سعید خدری ( ص . خ . و ) ناگاه

سعيد الخديري رضه بينا نحن عند رسول الله صلعم و هو يقمهم  
 قسما اتاه ذوالخويصرة و هو رجل من بني تميم فقال يا رسول  
 الله اعدل فقال رسول الله صلعم و من يعدل اذا لم اعدل قد  
 خبت و خسرت ان لم اكن اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن  
 لي فيه اضرب عنقه قال [ رسول الله صلعم دعه فان له اصحابا  
 يحقر احدكم صلاته مع صلاتهم و صيامه مع صيامهم ] ( ن - دعه  
 صلاته مع صلاته و صيامه مع صيامه ) يقرءون القرآن لا يجاوز تراقيهم  
 يمرقون من الاسلام [ كما يمرق ] ( ن - مروق ) السهم من الرمية  
 ينظر الى النصلة فلا يوجد فيه شيء ثم ينظر الى رصانه فلا يوجد  
 فيه شيء ثم ينظر الى نضيه فلا يوجد فيه شيء و هو القدح

ما بوديم نؤديك پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و انحضرت بخش می  
 فرمود حصه را آمد نزد انحضرت ذوالخويصرة و او مردی بود از قبيله تميم  
 پس گفت ان مرد ای پيغمبر خدا عدل کن در بخش کردن پس گفت  
 پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و کدام کس عدل خواهد کرد و قتيکه  
 ده عدل خواهم کرد تحقيق بے بهره مابدي و حسران کنی تو اگر نه باشم  
 من که عدل کنم پس گفت عمر ای پيغمبر خدا حکم ده مرا در او بزنم  
 کردن او را گفت پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) بگذار او را پس تحقيق برای او  
 همراهان اند کم میپندارد یکی از شما نماز خود را همراه اوشان و روزه خود  
 را همراه روزه هائے ایشان خواهد خواند قرآن را نه تجاوز خواهد نمود چنانچه  
 گردن ایشانرا بیرون خواهند گذاشت از اسلام چنانکه بیرون میگذرد قبیله از شکار  
 نظر کرده میشود طرف پیکان پس ده یافته میشود در او چیزی پس نظر کرده  
 می شود طرف سوار او پس نیافته میشود در او چیزی پسترنگاه کرده میشود  
 طرف نضیه او پس نیافته میشود در او چیزی پیشی کرد و گذشت سرگین را

ثم ينظر الى قذرة فلا يوجد فيه شيء سبق الغرث و الدم اتهم  
(جل اسود احدي عضديه مثل ثدي المرأة و مثل البضعة تدر و  
يخرجون على خير فرقة من الناس\* قال ابو سعيد فاشهدوا (ن -  
فاشهد ) اني سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد ان علي  
بن ابيطالب كرم الله وجهه قاتلهم و انا معه فامر بذلك الرجل  
فالتمس فوجد فاتي به حتى نظرت اليه على الذعت الذي  
نعت به رسول الله صلعم \*

۱۷۳ — انبأنا محمد بن المصفا بن البهاول قال حدثنا  
الوليد بن مسلم و حدثنا بقیة بن الوليد و ذکر اخر قالا حدثنا  
الاوزاعي عن الزهري عن ابي سامة و الضحاك عن ابي سعيد  
الخدري قال بينما نحن عند رسول الله صلعم ذات يوم يقسم

و خون را نشانی اوشان مردی سیاه خواهد بود بکي هردو بازوی او مانند  
پستان زن یا مثل پارۀ گوشت حرکت خواهد کرد او خروج خواهد کرد بر  
بهتر فرقه از مردم گفت ابو سعید پس شاهد باشید شما که تحقیق من  
شنیدم ابن حدیث را از پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و شاهد باش  
که تحقیق علی پسر ابیطالب ( خ . و ) قتل کرد ایشان را و من همراه او  
بودم پس حکم کرد باین مرد پس بسته شد پس یافته شد پس آورده شد  
اورا تا اینکه نظر کردم طرف آن مرد سو صفت کردن پیغمبر خدا ( د .  
خ . ل . م ) چنین صفت که صفت کرده بود انحضرت \*

۱۷۳ — خبر داد مارا محمد پسر مصفا پسر بهاول گفت محمد حدیث  
کرد مارا ولید پسر مسلم گفت ولید حدیث کرد مارا بقیة بن ولید و ذکر  
کرد مرد دیگر گفت آن مرد حدیث کرد مارا اوزاعي از زهري از ابي سامة  
و ضحاك از ابي سعید خدري گهت ناگاه پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
یک روز تقسیم میکرد حصه را آمد او را ذوالخدریصره که از خواج

تسما ائاه ذر الخویرة فقال یا رسول الله اعدل قال ویحک و  
 من یعدل اذا ام اعدل فقال عمر یا رسول الله ائذن لی حتی  
 اضرب عنقه فقال رسول الله صلعم الا ان له اصحابا یحکم احکم  
 صلواته مع صلواتهم و صیامه مع صیامهم یمرقون من الدین [ کما  
 یمرق ] ( ن - مروق ) السهم من الرمیة حتی ان احکم ینظر  
 الی نصاه فلا یجد فیہ شیء ثم ینظر الی رصافه فلا یجد فیہ شیء ثم  
 ینظر الی نضبه فلا یجد فیہ شیء ثم ینظر الی قدرة فلا یجد فیہ شیئا  
 سبق الفرت و الدم یمخرجون علی خبر فرفة من الناس آیتهم رجل  
 مخدج ازعج احدي یدیة مثل ثدی المرأة اوکا لبضعة تدور قال ابو  
 سعید رض اشهد سمعت هذا من ( رسول الله صلعم و اشهد انی

بود پس گفت ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن فرمود انحضرت  
 عذاب باد قرا و کدام کس عدل کند و قتیکه ده عدل کنم پس گفت عمر  
 ای پیغمبر خدا حکم ده مرا تا اینکه بزنم گردن او را پس گفت برای  
 عمر پیغمبر خدا ( د . ح . ل . م ) آگاه باش تحقیق برای ذوالخویرة  
 هم صحبت خواهد بود کم می پذیرد یکی شما نماز خود را همراه نماز  
 او شان و روزه خود را همراه روزه خود او شان بیرون خواهند گذاشت از دین  
 چنانکه بیرون میخورد تیر از شکار نا اینکه تحقیق یکی شما می بیند طرف  
 پیکان او پس نمی یابد در او چیزی را پس نگاه میکند طرف سوار او پس  
 نمی یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف تیر بدون پیکان او پس نمی  
 یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف پر او پس نمی یابد چیزی را  
 گذاشت ان تیر سرگین را و خون را بیرون خواهند شد بر بهر ورقه از مردم  
 نشانی او شان مردهی دقص سیاه چشم خواهد بود یکی هر دو دست او مانده  
 پستان زن خواهد بود یا مانده پاره گوشت حرکت خواهد کرد گفت او  
 سعید ( ح . و ) شاهد باش شنیدم این را از پیغمبر خدا ( د . ح . ل . م )

كنت مع علي ابن ابيطالب رضه حين قاتلهم فارسى الى القتلى  
فاتى به على النعت الذي نعت رسول الله صلعم \*

۱۷۴ — انبأ الكارث بن مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن  
ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الكارث عن بكر بن الاشج عن  
بشر بن سعيد عن عبيد الله بن ابي رافع مولى رسول الله صلعم  
ان الحرورية اما خرجت على علي بن ابيطالب رضه فقالوا لا حكم  
الا لله قال علي رضه كلمة حق اراد بها باطل ان رسول الله صلعم  
وصف اناسا ابي لا اعرف صفاتهم في هؤلاء الذين يقولون الحق  
بالسنة لا يجوز هذا منهم و اشار الى حلقه من ابغض خلق الله  
الابنه منهم رجل اسود احدى يديه كابدن شاة او حامة ثدي فلما

---

شاهد باش تحقيق من بودم همراه علي پسر ابيطالب بر او سلام رقتيكه قبل  
کرد علي ارشان را پس فرستاد علي طرف کشنگان احدي را پس آورد  
انكس ابر صنديكه كه صفت کرد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) •

۱۷۴ — خبر داد مارا حرث پسر مسكين از روي خواندن برو و من  
مي شايدم از پسر وهب گفتم پسر وهب خبر داد مرا عمر پسر حرث از  
بكر پسر اشج از بشر پسر سعيد از عبيد الله پسر ابي نافع ازاد كرده شده  
پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) تحقيق حروريه هرگاه ديرون آمدند بر  
پسر ابيطالب پس گفتند حروريه نيست حاتم مگر رواي خدا گفتم علي بر او  
سلام كدام حق است اراده كرده شده به او معني باطل تحقيق پيغمبر خدا  
( د . خ . ل . م ) صفت كرد مردم را تحقيق من نمي شناسم صفت  
اوشان را دران گروه چنين گروه كه مي گويند كدام حق را به زبان خود  
به نچادر مي كند اين كدام ( ز . ي . ج . ا ) اشارت كرد طرف خلق خود بغير  
اوشان مرد است سياه قام يكي هر دو دست او مانند نرم گوشت بزي مانند  
سر پستان پس هرگاه مثل كبر ارشان را علي گفت بگردد پس ديده.

قائلهم علي (ع) قال انظروا فانظروا فام يجدوا شيئا قال ارجعوا  
والله ما كذبت ولا كذبت مرتين او ثلثا ثم وجدوه في خربة فاتوا  
به حتى وضعوه بين يديه قال عبيد الله انا حاضر ذلك من امرهم  
و قول علي فيهم \*

۱۷۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن معاوية  
بن يزيد قال حدثنا علي بن هشام عن الاعمش عن خيثمة عن  
سويد بن غفلة قال سمعت عليا (ع) يقول اذا حدثتكم عن نفسي  
فان الحرب خدعة و اذا حدثتكم عن رسول الله صلعم فلان اخر من  
السماء احب الي من ان اكذب علي رسول الله صلعم (قول عليه  
ما لم يقل رسول الله صلعم سمعت رسول الله صلعم يقول يخرج  
[ قوم احداث ] ( ن - قوم في آخر الزمان احداث ) الاسنان سفهاء

مردم پس نيافتند در اوشان چیزی را گفت علي مرتضی باز روید قسم  
خدا است نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم دو دفعه فرمود یا سه دفعه پس  
پا فتند او را در ویرانه پس آوردند او را تا اینکه نهادند او را بر روی حضرت  
علي گفت عید الله من حاضر این ماجرا بودم از حکم اوشان و فرمودن  
علي مرتضی در ایشان \*

۱۷۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد  
پسر معاوية پسر يزيد گفت محمد حديث كروي مارا علي پسر هشام از اعمش  
از خيثمة از سويد بن غفلة گفت سويد شنيدم علي را برو سلام مي فرمود  
وقتیکه حديث كرم شما را از ذات خود پس تحقيق جنگ فريب است و  
وقتیکه حديث كرم شما را از پيغمبر خدا ( ص . ل . م ) پس هرايده  
اگر آفتم از آسمان بهتر است طرف من از اينكه دروغ گويم در پيغمبر خدا  
( ص . ل . م ) گويم بر آنحضرت انچه را كه نگفت پيغمبر خدا ( ص . ل . م )  
خ . ل . م ) شنيدم پيغمبر خدا را ( ص . ل . م ) ميگفت قوم در آخر

الاحلام يقوون من قول خير البرية يقرؤون القرآن لايجاوز ايما لهم  
 حناجرهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فان ادركتهم  
 فاقتلهم فان في قتلهم اجرا لمن قتلهم عند الله يوم القيامة \*

### ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۱۷۶ — انبانا احمد بن سليمان والقاسم بن زكريا قال حدثنا  
 عبيد الله عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن سويد بن غفلة عن علي  
 قال قال رسول الله صلعم يخرج قوم في اخر الزمان يقرؤون القرآن  
 لايجاوز قراقيهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية  
 قتالهم حق على كل مسلم \* خالفه يوسف بن ابي اسحاق فادخل  
 بين ابي اسحاق و بين سويد بن غفلة عبد الرحمن بن مروان \*

زمان جوانان کم خوردان خواهند گفت از فرمودن بهتر خلق خوانند قران  
 را نه تجاوز خواهند کرد ايمان اوشان حنجره و حلقوم اوشان را بيرون  
 خواهند گذشت از دين چنانکه بيرون مي گذرد تير از نشانه پس اگر يابي  
 تو اوشان را پس قتل کن اوشان را پس تحقيق که در کشتن اوشان ثواب  
 است براي انکس که قتل کند اوشان را نزديک خدا روز قيامت •

### ابن ذکر اختلاف علي ابي اسحاق است درين حديث

۱۷۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان و قاسم پسر زكريا گفت  
 احمد و قاسم حديث کرد مارا عبد الله از اسرائيل از ابي اسحاق از سويد  
 پسر غفلة از علي برو سلام گفت علي گفت پيغمبر خدا ( ص . دل . م )  
 بيرون خواهند آمد قوم در اخر زمان خواهند خواند قران نه تجاوز خواهد  
 کرد چنبر کردن ايشان را بيرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه ميگذرد  
 تير از شکار کشتن اوشان حق است بر هر مسلمان • خلاف کرده او را ابو يوسف  
 پسر اسحاق پس داخل کرد در ميان ابي اسحاق و در ميان سويد پسر غفلة  
 پسر عبد الرحمن پسر مروان را •



۱۷۷ — انبانا زکریا بن یحیی قال حدثنا محمد بن  
 الاعلا قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابيه عن ابي اسحاق  
 عن ابي قیس الازدي عن سوید بن غفلة عن علي بن ابي  
 صلعم قال یخرج فی اخر الزمان قوم یقرؤن القرآن لایجاوزوا قرايهم  
 [ یخرجون من الدین كما یخرج ] ( ن - یمرقون من الدین  
 مروق ) السهم من الرمية قتالهم حق علی کل مسلم \*

۱۷۸ — — اخباری احمد بن شعبه قال اخبرنا محمد بن یحیی  
 الاخباری قال حدثنا محمد بن یحیی عن ابراهیم بن  
 عبد الاعلی عن طارق بن زیاد قال خرجنا مع علي الى الخوارج  
 فقتلهم ثم قال انظروا فان نبی الله قال انه سیخرج قوم یتکلمون  
 بالحق لایجاوزوا قرايهم یخرجون من الحق كما یخرج السهم من

۱۷۷ — خبر داد مارا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا  
 محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد مارا ابراهیم پسر یوسف از پدر  
 خود از ابي اسحاق از ابي قیس ازدي از سوید پسر غفلة از علي از ابي  
 برو سلام گفت انحضرت بیرون خواهند آمد در اخر زمان قومی خواهند  
 خواند قرآن را نه تجاوز خواهد کرد قرآن چندی کردن ایشان را خارج  
 خواهند شد از دین چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار کشتن ایشان حق  
 است بر هر مسلم \*

۱۷۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعبه گفت احمد خبر داد مارا  
 احمد پسر یحیی گفت احمد حدیث کرد مارا محمد گفت محمد حدیث  
 کرد مارا اسرائیل از ابراهیم پسر عبد الاعلی از طارق پسر زیاد گفت زیاد  
 خارج شدیم همراه علي (خ و) طرف خوارج پس قتل کرد علي ایشان  
 را پست فرمود نظر کنید پس تحقیق نبی الله برو سلام فرمود تحقیق  
 شان ایست که خارج خواهد شد قوم کلام خواهند کرد به حق  
 به تجاوز خواهد کرد ان کلام حلقهای ایشان را بیرون خواهند گذاشت از

الرمية صيماهم ان فبهم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات سود  
انكان هو فقد قتلتم شر الناس و ان لم يكن هو فقد قتلتم خير  
الناس فبكينا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا المخدج فخررتا سجودا  
و خر علي رة معذا ساجدا غير انه يتكلمون بكلمة الحق \*

۱۷۹ — انبانا الحسين بن مدرک قال حدثنا يحيى  
بن حماد قال أخبرنا ابو عوانة قال اخبرني ابو سليم البلخي قال  
اخبرني ابي انه كان مع علي رة يوم النهروان قال و كنت قبل  
ذاك اصارع رجلا على يده شبي فقلت ما شان يدك قال اكلها  
بعير فلما كان يوم النهروان وقتل علي الحرة فخرج علي قتلهم  
حين لم يجد ذي الندي فطاف حتى وجده في ساقية فقال

حق چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار نشانی اوشان ایست تحقیق در میان  
اوشان مردیست سیاه قام ناقص دست در دست او مردی های سیاه اگر  
بود او پس تحقیق خواهید کشت شما زبونتر مردم را و اگر نبود او پس  
تحقیق قتل خواهید کرد شما بهتر مردم را پس گریه کردیم پسر فرمود علی  
طلب کنید انرا و جوئید پس طلب کردیم و جستیم پس یافتیم ناقص را پس  
افتادیم سجده کنندگان و افتاد علی همراه ما سجده کننده سوای اینکه  
تحقیق شان ایست که کلام میکردند آن فرقه بکلمه حق •

۱۷۹ — خبر داد مارا حسین پسر مدرک گفت حسین حدیث کرد مارا  
یحيى پسر حماد گفت يحيى خبر داد مارا ابو عوانه گفت ابو عوانه خبر  
داد مرا ابو سليم پسر سليح گفت ابو سليم خبر داد مرا پدر من تحقیق  
او بود همراه علي ( خه و ) روز جنگ نهروان گفت پدر من و بودم پیش این  
کشتی می کردم مردی را و بر دست او چیزی بود پس گفتم چه حالت  
دست تو است گفت او خورد انرا شتر پس هرگاه شد روز جنگ نهروان قتل  
کرد علي مرتضی فرقه حروریه را پس خارج شد علي بر کشتگان اوشان  
وقتیکه نیافت ذی الندی را و طواف کرد تا اینکه یافت او را و زمین پست

صدق الله عز وجل و باغ (سول الله صلعم و قال و في منكبیه ثلاث شعرات من حامة الندي ثواب من قتلهم) (ن - قاتلهم) \*

۱۸۰ — انبانا علي بن المنذر قال حدثنا ابو الفضيل (ن - ابن فضيل) قال حدثنا عاصم بن كليب الحرمي عن ابيه قال كنت عند علي رضي جالسا ان دخل رجل عليه ثياب السفر و علي رضي يكلم الناس و يكلمونه فقال يا امير المؤمنين ائذن لي ان اتكلم فلم يلبث اليه و شغله ما هو فيه فجلس الي رجل فسأله ما خبرك فقال كنت معتمرا فلقيت عائشة فقالت هؤلاء القوم الذين خرجوا في ارضكم بما يسمون حرورية قلت خرجوا في موضع يسمى حرورا فسمي بذلك فقالت طوبى لمن شهد منكم يعزى هلكتهم لو شاء

پس گفت راست گفتم جدا غمنا ب و بزرگ و رساند پیغمبر خدا (د . خ . ل . ۳۰) بر گفت آنحضرت و در شأن او سه مدی های اند از سر پستان ثواب است آنکس که بدل خواهد کرد آنها را \*

۸۰ — خبر داد ما را علي پسر منذر گفت علي حديث کرده ما را ابو الفضيل (ن - پسر فضيل) گفت حديث کرد ما را عاصم پسر کليب حرمي از پدر خود گفت پدر او بودم نزدیک علي (خ و) مشسته ناگاه داخل شد مردی و بر او پارچه سفر بود و علي (خ و) کلام میکرد مردمان را و آلام میکرد مردمان او را پس گفت اي ائمه المؤمنين ايها حکم میدهی مرا اینکه کلام کنم پس نه التفات فرمود علی طرف او و مشغول داشت او را آن چیز که در آن چیز بود پس گشت طرف مردی پس سوال کرد او را چیست حیرت تو پس گفت بودم عمره کننده پس ملاقات کردم حضرت عائشه را پس گفت عائشه آن گروه چاین که خارج شدند در زمین شما چرا نام نهادند آنها را حرورية گفتیم خارج شدند هر مکان که نام نهاده شد آن مکان حرور پس نام نهاده شد حروریه بسبب این پس گفت عائشه خوشی باد آنکس را که حاضر شد هلاک کردن او شان را اگر خواهد

ابن ابیطالب (رضه) لاخبركم خبرهم فجئت اسأله عن خبرهم فلما فرغ علي (رضه) قال اين المستاذن فقص عليه كما قص علينا قال اني دخلت على رسول الله صلعم و ليس عنده احد غير عايشة ام المؤمنين فقال لي كيف انت يا علي و قوم كذا و كذا قلت الله و رسوله اعلم ثم اشار بيده و قال قوم يخرجون من المشرق يقرأون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فيهم رجل مخدج كان يده ثدي انشدكم بالله اخبركم به قالوا نعم قال انشدكم بالله اخبركم انه فيهم قالوا نعم فاتيتموني و اخبرتموني انه ليس فيهم فحلفت لكم بالله انه فيهم فاتيتموني به تسحبونه كما نعت لكم قالوا نعم قال صدق الله و رسوله \*

پسر ابیطالب (خ. و) هریده خبر کرد شما را خبر اوشان را پس آمدم که سوال کنم حضرت علي را از خبر اوشان پس هرگاه فارغ شد علي (خ. و) گفت کجا است طلب اذن کننده پس قصه کرد در او چنانکه قصه کرد در ما گفت علي مرتضی تحقیق من داخل شدم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) و نبود نزدیک او کسی سواء عایشه مادر مؤمنین پس گفت آنحضرت مرا چگونه هستی تو ای علي و قوم چدين و چندان است گفتم خدا و رسول او دانا قواست پسر اشارت فرمود بدست خود و گفت قوم خارج خواهند شد از مشرق خواهند خواند قرآن را نه تجاوز خواهد کرد قرآن چنانکه بپرون مي گذرند تیر از شکار در ایشان مودی خواهد بود نقص گویا که دست او پستان است قسم مي دهم شما را بخدا خبر کردم شما را باین گفتند مردم اری گفت قسم مي دهم شما را بخدا خبر کردم شما را که تحقیق ان مرد درمیان اوشان است گفتند اری پس آمديد شما مرا و خبر داديد شما مرا که تحقیق او بیست درمیان اوشان پس قسم خوردم برای شما بخدا که تحقیق او درمیان ایشان هست پس آوردید شما او را میکشیدید او را چنانکه وصف کردم برای شما گفتند مردم آری گفت علي راست فرمود خدا و رسول او \*

۱۸۱ — انبانا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو معوية عن  
الاعمش عن زيد بن وهب عن علي بن ابي طالب رض قال لما  
كان بيوم النهروان لقي الخوارج فلم يبرحوا حتى شجروا بالرماح  
فقتلوا جميعا قال علي اطلبوا ذا الندية فطلبوه فلم يجدوه فقال  
علي رض ما كذبت و لا كذبت اطلبوه فطلبوه فوجدوه في رعدة  
من الارض عايه ناس من القتلى فاذا رجل على يده مثل سبلات  
المسور فكبر علي رض و الناس و اعجبهم ذلك \*

۱۸۲ — انبانا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا  
الفضل بن دكين عن موسى بن قيس الحضرمي عن سلمة بن  
كهيل عن زيد بن وهب قال خطبنا علي ءه بمقنطرة الديرجان فقال  
انه قد ذكر لي خارجة يخرج من قبل المشرق و فيهم ذوالندية

۱۸۱ — خبر داد مارا محمد پسر علاء گفت محمد حديث كرد مارا  
ابو معوية از اعمش از زيد پسر وهب از علي پسر ابيطالب (خ و) گفت  
علي هرگاه شد روز جنگ نهروان كه نام شهريست پس نه دفع شدند تا  
اينكه سفته شدند نه نيزه ها پس كشته شدند تمام گفت علي (خ و)  
طلب كديد و بچوييد صاحب پستان را پس طلب كردند مردم او را پس  
نيافتند او را پس گفت علي (خ و) نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم بچوييد  
او را پس جستند او را پس يافتند او را در زمين پست بر او مردم بودند  
از كشتگان پس ناگاه مردیست بر دست او مانند موی ها بر روت گریه  
هستند پس تكبير گفتند مردم و در تعجب آورد ايشانرا اين امره

۱۸۲ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت  
عبد الاعلى حديث كرد مارا فضل پسر دكين از موسى پسر قيس حضرمي  
از سلمه پسر كهيل از زيد پسر وهب گفت زيد خطاب كرد مارا علي بر او  
سلام به يل دير جان پس گفت علي مريض تحقيق شان اينست كه ذكر  
كرده شد مرا فرقه خارجه كه بپرون مي آيند از طرف مشرق و درميان

فقاتلهم فقاتلت الحرورية بعضهم لبعض لا تعلمهم تكلمهم فردوكم  
 كما ردكم يوم حرورا فنهضى (ن - فشجر) بعضهم بعضا بالرماح فقال  
 رجل من اصحاب علي رضي الله عنه قطعوا العوالي والرماح فداروا  
 واستداروا و قتل من اصحاب علي اثني عشر رجلا او ثلاثة عشر  
 رجلا فقال على التمسوا المتخدج و ذلك في يوم شات فقالوا لا نقدر  
 عليه فركب علي ع م بغلة النبي صلعم الشهباء فاتى وهداة من  
 الارض فقال التمسوا في هواء فاخرج فقال ما كذبت و لا كذبت  
 فقال اعملوا و لا تاكلوا او لا اني اخاف ان تتكلوا لاخبرتكم بما  
 قضى الله لكم على لسانه يعنى النبي صلعم و لقد شهدنا أناس  
 من اليمن فقالوا كيف يا امير المؤمنين قال كان هو اهم بغية \*

ایشان صاحب پستان است پس جنگ کرد علی رضه اوشانرا پس گفت  
 بعض حروریه بعض را نمدانی تو اصحاب علی را کلام میکنی اوشانرا  
 پس رد خواهند کرد شما را چنانکه رد کرده بود شما را روز جنگ حرورا  
 پس قصد کردند بعض را به بعض نیزه ها پس گفت مردی از اصحاب  
 علی (خ. و) مگذارید نیزه ها را و معنی عوالی نیزه ها است پس دور  
 کردند و سرنجام دور کردند و کشته شد از یاران علی دوازده یا سیزده  
 مرد پس گفت علی بچوئید ناقص را و این ماجرا در روز سرما بود پس  
 گفتند مردم نه قادر می شویم بر او پس سوار شد علی بر او سلام سفید  
 رنگ خچر نبی (د. خ. ل. م) را که نام او شهباء بود پس آمد پست  
 زمین را پس گفت بچوئید در آن گروه مرده پس خارج کرده شد پس  
 گفت نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم پس گفت عمل کنید و نه ترک کنید  
 عمل را اگر نه تحقیق من خوف کنم بر اینکه ترک خواهید کرد عمل را  
 هرائنه خبر کنم شما را بان چیز که حکم کرد خدا برای شما بر زبان او  
 یعنی نبی (د. خ. ل. م) و هرائنه تحقیق حاضر شدند ما را مردم از  
 یمن پس گفتند چه حال است ای امیر المؤمنین فرمود علی بود آن  
 امر مقصود قر از روی حاجت \*

۱۸۳ — انبانا العباس بن عبد العظیم قال حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا عبد الملك بن ابي سليمان عن سلمة بن كهيل قال حدثنا زيد بن وهب انه كان في الجيش الذین كانوا مع علي رضي ساروا الى الخوارج فقال علي يا ايها الناس اني سمعت رسول الله صاعم يقول سيخرج قوم من امتي يقرؤن القرآن ليس قرأتكم الى قراتهم بشيء و لا صلواتكم الى صلواتهم بشيء و لا صيامكم الى صيامهم بشيء يقرؤن القرآن يحسبون انه لهم و هو عليهم و لا يجاوز قراتهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية لو يعلمون الجيش الذين يصيبونهم ما قضى الله لهم على لسان نبيهم لا يتكلمون العمل و آية ذلك ان فيهم رجلا له عضد

۱۸۳ — خبر داد عباس پسر عبد العظیم گفت عباس. حدیث کرد مارا عبد الرزاق گفت عبد الرزاق حدیث کرد مارا عبد الملك پسر ابي سلمان از سلمه پسر كهيل گفت سلمه حدیث کرد مارا وهب تحقیق او بود در لشکر چنین لشکر که بودند همراه علی (خ و) می رفتند طرف خوارج پس گفت علی (خ و) ای مردمان تحقیق من شنیدم پیغمبر خدا (د و خ و ل و م) می فرمود شتاب است که خارج خواهد شد گروه از امت من خواهند خواند قرآن را نیست قراوت شما طرف قراوت اوشان بچیزی و نه نماز شما طرف نماز اوشان بچیزی و نه روزه شما طرف روزه اوشان بچیزی خواهند خواند قرآن را گمان خواهد کرد تحقیق آن برای نفع اوشان است و آن ضرر است بر اوشان و نه تجاوز خواهد کرد خواندن اوشان چنانچه گردن اوشان را بیرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه بیرون می گذرد تیر از شکار اگر خواهند دانست لشکر چنین لشکر که جنگ خواهد کرد خارجیان را چه حکم کرد خدا برای اوشان بر زبان نبي اوشان هر ایده ترک کنند عمل را و نشان آن اینست تحقیق در میان ایشان مودیت برای او بازو است و نیست برای او دست

و ليس له ذراع على رأس عضده مثل حامة الثدي للمرأة عليه  
شعرات بيض فتذهبون الى معوية و اهل الشام و تتركون هؤلاء  
يخلفونكم في ذرايكم و اموالكم و الله اني و لارجوا ان يكون هؤلاء  
القوم فانهم قد سفكوا الدم الحرام و اغاروا في سرح الناس فسيروا  
على اسم الله قال سلمة قنزلني زيد بن وهب منزلا حتى مررنا  
على قنطرة و على الخوارج يومئذ عبد الله بن وهب الراسبي  
فقال لهم القوا الرماح و سارا سيوفكم من جفونها فاني اخاف ان  
يناشدوكم كما ناشدوا يوم حرورا فرجعوا فوحشوا برماحهم و سلوا  
السيوف و شجرهم الناس يعني برماحهم فقتل بعضهم على  
بعض و ما أصيب من الناس يومئذ الا رجلا قال علي كره  
التمسوا فيهم المخدج فلم يجدوه فقام علي رضي بنفسه حتى اتا ناسا

بر سر بازي او مانند سر پستان است برای زن بر او موی ها اند سفید  
پس میروند آن قوم طرف معویه و طرف اهل شام و ترک می دهند آن امت  
مسلمانان را خواهند افدای در ذریات شما و در مال های شما قسم خدا است  
تحقیق من هرآنکه آمید می دارم اینک مانند آن گروه پس تحقیق ایشان  
تحقیق ریخته خون حرام را و ناراج کردند در مواشی مردم پس میرو  
کنند بر نام خدا گفت سلمه پس نازل کرد مرا رید پسر وهب منوب را  
تا اینکه گذسیدیم بر پل و بر خوارج آن روز عبد الله پسر وهب راسبی بود  
پس گفت عبد الله برای او دیدم ازید نيزه های را و بر کشید شمشیرهای  
حرد را از پیام های آنها پس تحقیق من خوف میکنم اینکه قسم خواهد  
داد شمارا چنانکه قسم دادند شمارا روز حرورا پس رجوع کردند برای  
جنگ پس دور کردند نيزه های خود را و کشیدند تیغهای را و سفند  
اوشان مردم عالى مرتضی بعدی به نيزه های اوشان پس نقل کرده شد  
ارشان بر بعضی و ده ریخته شد از مردم علي آن روز مکر دو مرد گفت  
عالي بزورگردد ذات اورا بچوئید در میان اوشان ناقص را پس نیافتند



قتلای بعضهم علی بعض قال جرودهم فوجدوه مما یالی الارض فکبر علی  
 ربه ثم قال صدق الله و یبلغ رسوله هم فقام الیه عبیده السلماتی  
 فقال یا امیرالمومنین و الله الذی لا اله الا هو لسمعت هذا  
 الحدیث من رسول الله صلعم قال و الله الذی لا اله الا هو  
 لسمعت من رسول الله صلعم حتی استخلفه ثلثا و هو یخلفاء \*  
 ۱۸۴ — اخبرنا قتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن  
 ابن عون عن محمد بن عبیده قال قال علی رضی الله عنہ ان تبطلوا  
 انبائکم ما وعد الله الذین یقتلونهم علی لسان محمد صلعم قلت  
 انتم سمعتم من رسول الله صلعم قال ای و رب الکعبة ای و رب  
 الکعبة ای و رب الکعبة \*

مردم اورا پس ایستاده شد علی (خ. و) به ذات خود تا اینکه آمد مردم  
 کشتگارا بعض اوشان بر بعض بود فرمود بکشید اوشان را پس یافتند مردم  
 آن ناقص را ازان چیز که منصل بود زمین را پس تکبیر گفت علی  
 (خ. و) پسر گفت راست فرمود خدا و رسانیدن پیغمبر بر او سلام  
 پس ایستاده شد طرف او عبیده السلماتی پس گفت ای امیرالمومنین  
 قسم خدا است چنین خدا که نیست معبود بحق مگر او شیدی تو ان  
 حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت قسم خدا است چنین خدا  
 که نیست معبود بحق مگر او و رائه شنیدم من این حدیث را از پیغمبر  
 خدا (د. خ. ل. م) تا اینکه طلب رسم کرد عبیده علی مرتضی را سه  
 دعه و او قسم می خورد برای عبیده •

۱۸۵ — گفت قتیبه پسر سعید حدیث کرد ما را پسر ابی عدی از پسر  
 عون ار محمد پسر عبیده گفت محمد گفت علی (خ. و) اگر نه اینکه بخور  
 کنید شما خیر دهم شما را آنچه که وعده کرد خدا ان مردمان را که قتل  
 خواهند کرد ان خوارچ را بر زبان محمد (د. خ. ل. م) گفت تو  
 شیدی ان حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) فرمود علی ای قسم  
 پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است ای قسم پروردگار کعبه است •

۱۸۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن مسعود قال حدثنا المعتمر بن سليمان عن عوف قال حدثنا محمد بن سيرين السلماني قال لما كان جئت أصيب أصحاب الزهروان قال علي رضي الله عنه فابتهجوا فيهم فانهم ان كانوا من القوم الذين ذكرهم رسول الله صلعم فان فيهم رجل مخرج اليد او مئذون اليد او مؤذن اليد فابتهجنا فوجدناه فدللناه عليه فلما رآه قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر لولا ان تبطروا ثم ذكر كلمة معناه لحدثتكم بما قضى الله عز وجل علي لسان رسول الله صلعم لمن ولي قتل هؤلاء فلت انت سمعته من رسول الله صلعم قال اي رب الكعبة ثلثا \*

۱۸۶ — انبانا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا ابو مالك

۱۸۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر مسعود گفت اسمعيل حديث كرد مارا معتمر پسر سليمان از عون گفت عون حديث كرد مارا محمد پسر سيرين سلماني گفت محمد هوگاه بود كه آمدم تا برسم صاحب هاي زهروان را گفت علي ( خ و ) بجزئيد او را درميان اوشان پس تحقيق اوشان اگر هستند از قوم چنين كه فرمود آنها را پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس تحقيق درميان اوشان مرد است ناقص دست يا ناقص دست پس جستيم او را پس يافتيم او را پس دلالت كدايديم علي را بر او پس هوگاهديد حضرت علي او را گفت الله اكبر الله اكبر الله اكبر اگر نه فخر كديد شما پسترد ذكر كرد كلمه را معني او هراينه حديث كنم شما را بان چيز كه فرمود خدا غالب و بزرگ بر زبان پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) براي آنكس كه نزديك شد كشتن آن گروه را گفتم تو شنيدى تو آن حديث را از پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) گفت علي رضي الله عنه قسم پورردگار كعبه است سه دفعه فرمود اين كلمه را \*

۱۸۶ — خبر داد مارا محمد پسر عبيد بن محمد گفت محمد حديث

و هو عمر بن هاشم عن اسمعيل و هو ابن ابي خالد قال اخبرني عمر بن قيس عن المنهال بن عمرو عن ذر بن جعفر بن جیش انه سمع عليا رضي بقول اذا قباب بن الفتنه لولا انا ما قوتل اهل النهر وان لولا اني اخشي ان تتركوا العمل لاخبرتكم بالذي قضي الله عز وجل على لسان نبيكم صلعم لمن قاتلهم مبصر لصلاتهم عارفا بالهدى الذي نحن عليه \*

ذكر مناظرة عبد الله بن عباس رضي الله عنهما واحتجاجه عليهم فيما انكروا علي بن ابي طالب رضي

۱۸۷ — انبانا عمرو بن علي قال حدثنا عبد الرحمن بن المهدي قال حدثنا عكرمة بن عمار قال حدثنا ابو زبيل قال

کرد مارا ابو ملك و او عمر پسر هاشم است از اسمعيل و او پسر خالد است گفت اسمعيل خبر داد مارا عمر پسر قيس از منهال پسر عمرو از ذر پسر جعفر پسر جیش تحقيق اور شديد علي را (خ و) ميگفت من قبه يعنى حافظ چشمه فتنه ام اگر نه بودمى به كشته مى شدند اهل نهروان اگر به تحقيق من خوف كنم اياكه ترك حواهد كرد عمل را هرايده خبر كدم شما را با چيزكه حكم كرد خداى غالب و بزرگ بر زبان نبي شما (د و خ و س) براى آنكس كه قتل كرد اوشان را در حاليكه بيژنده بون نماز اوشان را شناسنده بود به هدايت اوشان چدين هدايت كه ما بر او ايم \*

اين ذكر مناظره و بحث كردن عبد الله پسر عباس است  
فرقه درويه را و تحت آوردن عبد الله پسر اوشان (خ و) در آن  
چيز كه انكار كردند اوشان علي پسر ابي طالب را (خ و)

۱۸۷ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا عبد الرحمن پسر مهدي گفت عبد الرحمن حديث كرد مارا عكرمة پسر عمار گفت عكرمة حديث كرد مارا ابو زبيل گفت ابو زبيل حديث كرد مارا

حدثني عبد الله بن عباس رضي الله عنهما لما خرجت الحزورية و اعتزلوا  
 في دار و كانوا ستة آلاف فقلت لعلي ع م يا امير المؤمنين ابرء  
 بالصلوة لعلي اكلم هؤلاء القوم قال اني اخافهم عليك قلت كلا  
 فلبست و ترجلت و دخلت عليهم في دار نصف النهار وهم ياكلون  
 فقالوا مرحبا بك يا بن عباس فما جاء بك قلت لهم اتبئكم من عند  
 اصحاب النبي صلعم و المهاجرين و الانصار و من عند ابن عم  
 رسول الله صلعم و صهرة الذي انزل فيهم القرآن و هم اعلم بتدرياه  
 منكم و ليس فيكم رجل منهم لا يبلغكم ما يقولون و يبلغهم ما  
 تقولون فانتكح لي نفر منهم قلت هاتوا ما تنقمون علي اصحاب  
 رسول الله صلعم و ابن عمه قالوا ثلث قلت ما هن قالوا اما احديهن

عبد الله بن عباس ( خ . و ) گفت هرگاه خارج شد فرقه حزورية و جمع  
 شدند در مكاني و بودند شش هزار مردم پس گفتم علي را بر او سلام اي  
 امير المؤمنين سرد كن نماز را يعنى نماز ظهر بدير خوان شايد كه من كلام  
 كدم انگروه را گفت علي رضي الله عنه تحقيق من خوف ميكنم اوشان را از قتل بر تو  
 گفتم نه چنان پس جامه پوشيدم و شانه كردم موي را و داخل شدم بر  
 اوشان در مكاني نصف رز و اوشان مي خوردند طعام را پس گفتم خوشي  
 باد ترا اي ابن عباس پس چه چيز آورد فرا گفتم براي اوشان آمدم نزد  
 شما از نزد صاحب هاله بي ( د . خ . ل . م ) و از درد هجرت كندندگان  
 و ياري كندگان و از نزد پسر عم رسول خدا ( ن . خ . ل . م ) داماد  
 آنحضرت چنين كه نازل كرده شد در اوشان قرآن و اوشان دانا تر اند بخاويل  
 قرآن از شما و نيست در شما مردمي از اوشان هرايده رسادم شما را آنچه  
 كه مي گويند اوشان و رسادم اوشان را آنچه مي گوئيد شما پس جدا  
 شدند براي من جدا بعد از اوشان گفتم بياريد چه اعراض ميكنند بر  
 اصحاب پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و بر پسر عم او گفتم آن مردم سه  
 اعراض اند گفتم چه اند آنها گفتم اما يكي از آنها پس تحقيق علي مرتضى

فانه حکم الرجال في امر الله عز وجل و قال الله تعالى ان الحكم الا لله ما شان الرجال والحكم قامت هذه واحدة قالوا و اما الثانية فانه قاتل و لم يسم و لم يغتم فان كانوا كفارا فقد حل سببهم وان كانوا مومنين فما حل سببهم ولا قتالهم قلت هذه اثنتان فما الثالثة فقالوا محي نفسه من امير المومنين فان لم يكن امير المومنين فهو امير الكافرين قامت هل عندكم شئ غير هذا قالوا حسبنا هذا قامت لهم ارايتم ان قرأت عليكم من كتاب الله عز وجل و سنة نبيه صلعم ما يرد قواكم اترجعون قالوا نعم قلت اما قواكم حكم الرجال في امر الله فاني ( ن - فانا ) اقرأ عليكم كتاب الله عز وجل انه قد مير الله حكمه الى الرجال في شئ ثمة ( ربع درهم فامر الله

حکم کرد مردمان را در حکم خدا غالب و بزرگ و گفت خدا بزرگ  
 دیست حکم مگر برای خدا چه حال مردمان است و حکم است گفتم این  
 اعتراف یکی است گفتند آن مردم و اما دویم اعتراف پس تحقیق علی  
 فعل کرد و نه بدی کرد و نه قاراج کرد پس اگر بودند آن مردم  
 کافران پس تحقیق حلال شد بدی ایشان و اگر بودند آن مردم مسلمانان  
 پس نه حلال شد بدی ایشان و نه کشان ایشان گفتم این اعتراف دو  
 اند پس چیست اعتراف سوم پس گفتند «هو بود ذات خود را از  
 امیر المومنین پس اگر دیست امیر المومنین پس او امیر کافرین است  
 گفتم ای ابد شما چیزی است سویی این سه اعتراف گفتند انها کدایت  
 میکند ما را این گفتم برای ایشان اگر بخوانم بر شما از کتاب خدای غالب  
 و بزرگ و سنة نبی او (د - خ - ل - س) آنچه که رد کند قول شما را یا باز  
 خواهید گشت گفتند ارے گفتم اما قول شما حکم کرد علی مردمان را در  
 حکم خدا پس تحقیق من می خوانم بر شما کتاب خدای غالب و بزرگ  
 تحقیق این دیست که تحقیق گرداید خدا حکم خود را در چیزی که قیمت

عروجل ان يحكموا فيه الرجال قال الله تعالى يا ايها الذين  
 امنوا لا تقتلوا الصبد و انتم حرم و من قتله منكم متعمدا فجزاء  
 مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم الاية فكان من حكم  
 الله تعالى ان صيرة الى الرجال يحكمون فيه لو شاء احكم فيه  
 فجاز فيه حكم الرجال انشدكم بالله احكم الرجال في صلاح ذات  
 البين و حقن دمائهم افضل ام في ارنب قالوا بل هذا افضل و  
 في المرأة و زوجها و ان خفتن شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهل  
 و حكما من اهلها ان يريدوا اصلاحا يوفق الله بينهما الاية فنشدتكم  
 بالله احكم الرجال في صلاح ذات بينهم و حقن دمائهم افضل من  
 حكمهم في بضع امرأة اخرجت من هذه قالوا نعم قلنت و اما

او ربع درهم است پس حکم کرد خدای غالب و بزرگ ایفکه حکم کنند در  
 ان چیز مردمان گفت خدا تعالی ای انکسایکه ایمان آورده ده قتل کنید  
 شکار را در حالیکه شما احرام بسته اید و انکس که قتل کرد صید را پس  
 بواو جزاء ان مثل انچیز است که قتل کرد از چهار پایه حکم کند باو  
 جزاء دو صاحب عدل از شما تا آخر الایه پس بود از حکم خدا تعالی  
 ایفکه گردانید اورا طوف مردمان حکم کنند در او اگر می خواست خدا  
 هرینه حکم می کرد در او پس درست شد در او حکم مردمان در صلاح  
 کردن درمیان مردم مسلمانان و باز داشتن خون های اوشان بهتر است  
 یا حکم مردم در خرگوش گفتند بلکه ان بهتر است و تحقیق گردانید خدا  
 حکم را در زن و زوج او اگر دایید شما ناسازگاری و خلاف درمیان مرد  
 و زن پس برایگیزانید یک حکم از قوم زوج و یک حکم از قوم زوجه اگر  
 اراده دارند باصلاح اوردن کار زوجین سازگاری افکند خدا درمیان زن و  
 شوهر تا آخر آیه پس قسم میدهم شما را بخدا ایا حکم مردمان در صلاح  
 درمیان مسلمانان و باز داشتن خون های ایشان بهتر است از حکم ایشان  
 در نکاح زن که خارج کرد ازین نکاح گفتند خوارج اری گفتیم اما قول شما

قواکم قاتل و لم یسب و لم یغتم افتسبون امکم عایشه تستحلون  
 منها ما تستحلون من غیرها و هی امکم فان قاتکم اذا نستحل  
 منها ما نستحل من غیرها فقد کفرتم و ان قاتکم لیست باهنا  
 فقد کفرتم لان الله تعالى یقول النبی اولى بالمؤمنین من  
 انفسهم و ازواجه امهاتهم فانتم بین الضالالتین فاتوا منها بمخرج  
 اخرجت من هذه قالوا نعم و اما قواکم مکی نفسہ من اہل  
 المؤمنین فانما اتبکم بمن ترضون فشهد ان نبی الله صلعم یوم  
 الحدیبہ صالح المشرکین فقل لعلي رضه اکتب یا علي هذا ما  
 صالح علیه محمد رسول الله فلما کتب قالوا لو نعلم انک  
 رسول الله لاطعناک فاکتب محمد بن عبد الله فقال رسول الله صلعم

قتل کرد و نه بزدی کرد و نه تاراج ایا پس بزدی خواهید کرد مادر خود  
 عایشه را و حلال میدارید از او انچه که حلال میدارید از غیر او و حال  
 آنکه عایشه صدیقه مادر شما است پس اگر خواهید گفت حلال میداریم  
 از او انچه که حلال میداریم از غیر او پس تحقیق که کافر شدید و اگر  
 خواهید گفت نیست عایشه رضه مادر ما پس تحقیق که کافر شدید شما  
 برای اینکه تحقیق خدا تعالی می گوید نبی بهتر است به مؤمنان از ذات  
 های ایشان و زوجه های او مادر های ایشان اند پس شما در میان دو  
 گمراهی هستید پس بپارید ازان جواب را ایا بیرون ایدم ازین سوال  
 گفتند اری و اما گفتن شما محو کرد ذات خود را از امیر المؤمنین پس  
 من می ارم برای شما در جواب انکس را که راضی شوید شاعدی میدهم  
 تحقیق نبی خدا ( د . خ . ل . م ) روز حدیبیه صالح کرد کافران را پس  
 گفت انحضرت برای علي ( خ . و ) بدویس اي علي این انچه است که  
 صالح کرد برو محمد پیغمبر خدا پس هرگاه نوشت علي مرتضی گفتد کفار  
 که اگر دانیم ما که تحقیق تو پیغمبر خدا هستی نه طعن کنیم ترا پس

اهم يا علي رسول الله اللهم انك تعلم اني رسولك امح يا علي و اكتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله - و الله ارسول الله صلعم خبر من علي و قد محى نفسه و لم يكن محوه ذلك محواً من النبوة اخرجت من هذه قالوا نعم فرجع منهم الفان و خرج سائرهم فقتلوا على ضلالتهم قتلهم المهاجرون و الانصار \*

ذكر الاخبار المؤيدة اما تقدم وصفه

۱۸۸ — حدثنا ابو معوية صالح قال حدثنا عبد الرحمن بن صالح قال حدثنا عمرو بن هاشم الجشني عن محمد بن اسحق عن محمد بن كعب القرظي عن علقمة بن اسحق ( ن - قيس ) قال قلت لعلي رضي الله عنه تجعل بينك و بين ابن اكله الاكباد حكما

بنفوس محمد پسر عبد الله پس گفت پیغمبر خدا ( د - خ - م ) محو کن ای علی لفظ رسول الله را ای بار خدا تحقیق تو میدانی تحقیق پیغمبر تو ام محو کن ای علی و ندویس این آنچه است که صالح کرد بر او محمد پسر عبد الله و قم خدا است هر آنکه پیغمبر خدا ( د - خ - م ) بهتر است از علی و حال آنکه تحقیق محو کرد انحضرت ذات خود را و نبود این محو از نبوة ابا خارج شدم از این اعراض گفتند اری پس رجوع کرد ازان خوارج دو هزار و خارج شدند باقی اوشان پس قتل کرده شدند بر کمرهای خود قتل کردند اوشان را فرقه مهاجرون و انصار \*

این کز خبرهای تأیید کننده است برای آنچه بزرگ مقدم شد و صف او

۱۸۸ — حدیثی است از ابو معویه صالح گفت ابو معویه حدیث کرد ما را عبد الرحمن پسر صالح گفت عبد الرحمن حدیث کرد ما را عمرو پسر هاشم جشنی از محمد پسر اسحاق از محمد پسر کعب قرظی از علقمة پسر اسحاق ( ن - قیس ) گفت علقمة گفتم علی را ( خ - و ) ایای میکند میان خود و میان پسر خوینده جگرها حکم را گفت حضرت علی تحقیق من



قال اني كنت كاتب رسول الله صلعم يوم الحديبية فكتبت هذا ما صالح عليه محمد رسول الله [ فقالوا لو نعلم ] ( ن - فقال سهيل لو علمنا ) انه رسول الله ما قاتلناه امحها فقلت هو و الله رسول الله و ان ( غم انفك لا و الله لا امحوها فقال لي رسول الله صلعم اني مكانها فاريتها فمحاها و قال اما لك مثلها ستاتيها مضطهدا \*

۱۸۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن المثنى و محمد بن يسار قالا حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت البراء ( رضه ) قال لما صالح رسول الله صلعم اهل الحديبية و قال ابن بشار اهل مكة كتب على كتابا بينهم قال فكتب محمد رسول الله فقال المشركون لا تكتب محمد رسول الله لو كنت رسول الله ام

بودم فويسندگ پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) روز حديبيه پس نوشتم اين انچيز است كه صالح كرد بر ان محمد پيغمبر خدا پس [ گفتند اگر دانيم ] ( ن - گفت سهيل اگر ميدانستم ) كه تحقيق او پيغمبر خدا است نه جنگ كنيم او را محو كن ان لفظ را پس گفتم انحضرت قسم خدا است پيغمبر خدا است و اگر خاك الود شود يعني تو قسم خدا است نه محو خواهم كرد ان لفظ را پس گفتم مرا پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) بنما مرا مكان ان لفظ را پس نمايديم الحضره را پس محو فرمود آنرا و فرمود اما تحقيق براي تست مثل ان شتاب است كه خراهي كرد همين كار را مغلوبا و مقهورا \*

۱۸۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر مثنى و محمد پسر يسار گفتند ان هر دو حديث كرد مارا شعبه از ابي اسحاق گفت شنيدم براء را ( خ . و ) گفت هرگاه صالح كرد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) مردم حديبيه را و گفت پسر يسار اهل مكة را نوشت على كتاب را درميان ايشان گفت پس نوشت محمد رسول الله پس گفت شركت كنندگان مذوييس محمد رسول الله اگر بودي تو پيغمبر خدا به

نقاتلک فقال لعابي رض أممکه فقال ما انا بالذي اسکوه فمکاهها  
 رسول الله صلعم بيده فصالحهم على ان يدخل هو واصحابه ثلاثة  
 ايام و لا يدخلونها الا بجلبان السلاح فسألته و قال ابن بشار فسأله  
 ما جلبان السلاح قال القراب بما فيه \*

۱۹۰ — حدثنا احمد بن سليمان ارهاوي قال حدثنا عبيد الله  
 بن موسى قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن البراء بن  
 عازب رض قال اعتمر رسول الله صلعم في ذي القعدة فاتى  
 اهل مكة ان يدعوه ان يدخل مكة حتى قاضاهم ( ن - واصلهم )  
 على ان يقيم ( ن - يقيموا ) بها ثلاثة ايام فلما كتبوا الكتاب كتبوا

جنگ مي کردیم ترا پس گفتم انحضرت علي را ( خ . و ) محو کن لفظ  
 رسول الله را پس گفتم علي مرتضى من نه آنکس ام که محو کنم ان لفظ  
 را پس محو کرد انرا پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) به دست مبارک  
 خود پس صلح کرد انحضرت مشرکان را بر اینکه داخل شود انحضرت و  
 اصحاب او مکه را سه روز و سه داخل شوند انرا مگر به کیسه های ساز  
 جنگ پس سوال کردم انحضرت را ( و گفتم ابن بشار راوی سوال کردند  
 مشرکان انحضرت را ) چیست جلبان السلاح گفتم انحضرت کیسه ها است  
 بالچیز که درو است \*

۱۹۰ — حدیث کرد مارا احمد پسر سلیمان رهاوی گفت احمد حدیث  
 کرد مارا عبيد الله پسر موسی گفت عبيد الله خبر داد مارا اسرائيل از  
 ابي اسحاق از براء پسر عازب ( خ . و ) گفت عذره کرد پیغمبر خدا  
 ( د . خ . ل . م ) در ماه ذي قعدة پس آمد اهل مکه را اینکه بگذارند انحضرت  
 را اینکه داخل شود انحضرت مکه را تا اینکه حکم کرد انحضرت اوشان را  
 بر اینکه قایم شود انحضرت مکه را سه روز پس هرگاه نوشتند مسلمة آنان

هذا ما قضى عليه محمد رسول الله قالوا لا نقر بها لو نعلم  
انك رسول الله ما منعناك شيئا ولكن انت محمد بن  
عبدالله قال اذا رسول الله و اذا محمد بن عبدالله و قال  
لعلي اسم رسول الله قال لا والله لا اصحو ابدا فاخذ رسول الله  
صلعم الكتاب فمحاها و ليس يحسن ان يكتب و كتب مكان  
( رسول الله ) ( بن عبدالله ) و كتب هذا ما قضى عليه محمد  
بن عبدالله ان لا يدخل مكة بالسلاح الا بالسيف في القراب  
و ان لا يخرج من اهلها منها باحد ان اراد ان يتبعه ولا يمنع  
احدا من اصحابه ان اراد ان يقيم فلما دخلها و مضى الاجل  
اتوا عليا عليه السلام فقالوا قل لصاحبك فايخرج عنا فقد مضى

كذاب را نوشدند اين انچيز است كه حكم كرد بر او محمد رسول الله  
گفتند نه اقرار ميكنم نه رسول الله اگر دايم كه تحفيق نو پيغمبر  
خدا هستي نه منع كنيم نو چيزي را و لكن نو محمد پسر عبد الله  
هستي گفت انحضرت من رسول الله ام ومن محمد پسر عبد الله  
ام و گفت انحضرت علي را محو كن لفظ رسول الله را گفت علي  
( خ و ) قسم خداست نه محو خواهم كرد انرا هميشه پس گرفت پيغمبر  
خدا ( د و خ و ل و م ) كذاب را پس محو كرد اورا و نه خوب بود اينكه به  
نويسد انحضرت پس نوشت مكان ( رسول الله ) ( پسر عبد الله ) را و نوشت  
اين انچيز است كه حكم كرد بر او محمد پسر عبد الله اينكه نه داخل  
شود انحضرت مكة را به ساز جنگ . مگر نه شمشير در بياض و اينكه نه خارج  
شود کسی از اهل مكة به کسی اگر اراده كند انكس اينكه تابع شود انكس  
را و نه منع كند انحضرت کسی را از اصحاب خود اگر اراده كند انكس  
اينكه قيام نمايد در مكة پس هرگاه داخل شد انحضرت مكة را و گذشت  
مدت سه روز آمدند كفار نزد علي بر او سلام پس گفتند بگو صاحب خود

الاجل فخرج (سول الله صلعم فتبعته ابنة حمزة ينادي ياعم ياعم  
فتأاراها ( ن - فاخذ بيدها ) علي (ض فاخذها بيده فقال لفاطمة  
عليها السلام دونك ابنة عمك فحماها فاختم فيها علي و زيد  
و جعفر رضي الله عنهم فقال علي انا اخذ و هي ابنة عمي و قال  
جعفر ابنة عمي و خالتها تحتي و قال زيد ابنة خي فقضى بها  
(سول الله صلعم اخالتها و قال الخالة بمنزلة الام ثم قال لعلي (ض  
انت مني و انا منك و قال لجعفر اشبهت خالتي و خلتي و  
قال لزيد انت اخوانا و مولانا فقال علي الا تزوج بنت حمزة فقال  
انها بنت اخي من الرضاعة \* قال ابو عبد الرحمن خالفه يحيى  
بن ادم قزويني آخر هذا الحديث فروى عن اسرائيل عن

را بايد که خارج شود از میان ما پس تحقیق گذشت مدت پس بیرون  
آمد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس نابع شد الحضرت را دختر حمزة  
زدا میکرد ای عمو ای عمو پس رسید ادا علی ( خ . و ) پس گرفت ادا  
علی مرخصی به دست خود پس گفت فاطمه زهرا را بر او سلام نزدیک  
نست دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه آنرا پس مذاقشه کرد دران  
دختر علی و زيد و جعفر ( خ . و ) پس گفت علی من گرفتم او را و این  
دختر عمو من است و گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زیر من  
است و گفت زيد دختر برادر دست پس حکم کرد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
بان دختر که او برای خاله اوست و فرمود خاله به دره مادر است پسر  
گفت برای علی ( خ . و ) تو از من است و من از تو ام و گفت جعفر را  
مشابه هستي نو پیدایش مرا و خوی مرا و گفت برای زيد تو برادر ما  
هستي پس گفت علی مرخصی ایا زوج نمی کنی دختر حمزة را پس فرمود  
الحضرت تحقیق او دختر برادر من است از شیر دهی \* گفت ابو  
عبد الرحمن خلاف کرد آن - دبت را يحيى پسو ادم قزويني اخرا من

ابی اسحاق عن هانی بن هانی و هبیره بن مریم عن عی علی رضه \*  
 ۱۹۱ — انبانا محمد بن عبد الله بن المبارك قال حدثنا یحیی

هو ابن ادم قال حدثنا اسرائیل عن ابي اسحاق عن هانی بن  
 هانی و هبیره بن مریم عن عی علی رضه انهم اختصموا فی ابنة  
 حمزة فقضى بها رسول الله صلعم اخیالها و قال ان اخیالها ام  
 قلت یا رسول الله الا تزوجها قال انها لا یحل لی انها ابنة اخی  
 من الرضاعة قال و قال لی انت منی و انا منک و قال لزیّد  
 انت اخونا و مولانا و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي هذا اخرا  
 الکتاب و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله و اصحابه اجمعین \*

حدیث را پس روایت کرد یحیی از اسرائیل از ابی اسحاق از هانی و هانی  
 و هبیره و مریم از علی (خ و) \*

۱۹۱ — خبر داد مارا محمد بن عبد الله بن مبارک گفت محمد  
 حدیث کرد مارا یحیی و او پس آدم است گفت یحیی حدیث کرد مارا  
 اسرائیل از ابی اسحاق از هانی و هبیره بن مریم از علی (خ و)  
 تحقیق ایشان مدقشه کردند در دختر حمزه پس حکم کرد باو پیغمبر خدا  
 (د خ ل م) برای خاله او و فرمود تحقیق خاله مادر است گفت ای  
 پیغمبر خدا آیا زوج نمیکنی فرمود تحقیق او به حلال است مرا تحقیق  
 او دختر برادر من است از شیر دهی گفت علی فرمود انحضرت مرا تو از  
 من است و من از تو ام و گفت برای زید تو برادر ما هستی و دوست ما  
 هستی و گفت برای جعفر مشایه شدی تو پیدایش مرا و خوی مرا •  
 این احز کتاب است و درود قریسد بر سوار ما و مالک ما که نام  
 پاک او محمد است و بر آل او و اصحاب او تمام •

تم الکتاب بعون الموفق الوهاب

